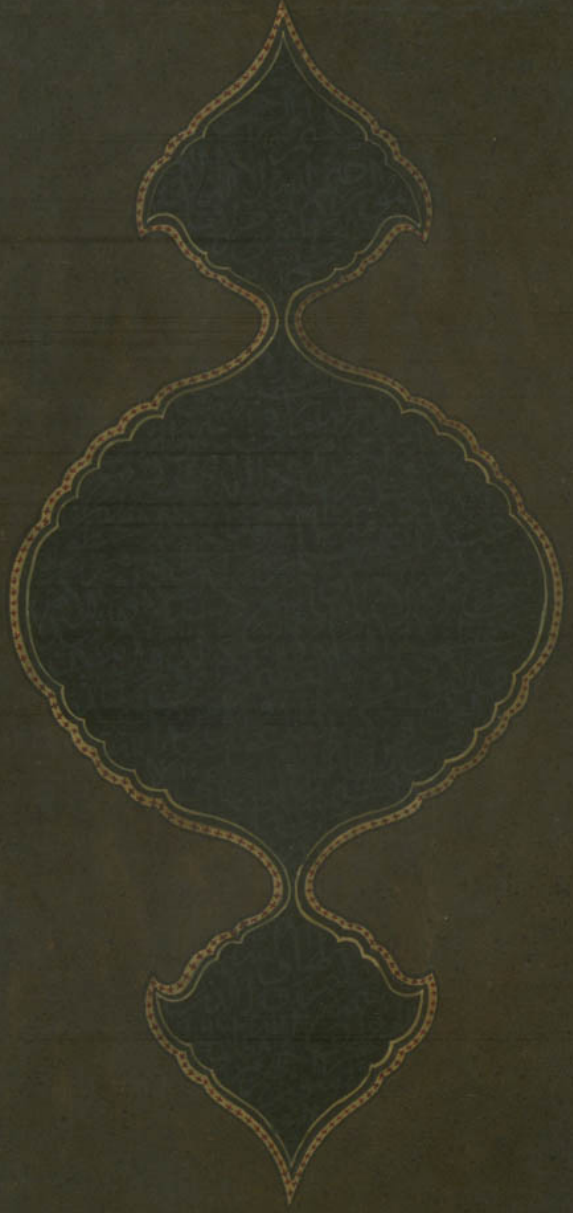




بخانه
سورای
لاسی

۱
۸
۸
۳
۵
۸
۷
۶
۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۵۱
۸۱
۷۱
۶۱
۰۸
۱۸
۸۸
۸۸
۳۸
۵۸



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۳۲۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتابخانه مرکزی
کتابخانه تخصصی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی اهدائی	۱۹۵	کتابخانه مجلس شری	
۱۹۵	کتاب: مراة الخواص	مؤلف: محمّد (آقا بوی بهرائی)	شماره ثبت کتاب	
	موضوع: خطاب	۱۲۵۱	شماره اختصاصی (۱۹۵)	۴۴۵۵۹
	شماره اهدائی		تیمسار سرلشکر مجید نیروز (ناصر الموله)	۵۳۲۲
	موضوع: خطب		کتابخانه مجلس شورای ملی	



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
روز ثبت کتاب: ۱۳۰۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی اهدائی	۱۹۵	کتابخانه مجلس شور	
		۱۹۵	کتاب: مرآة الخواص	شماره ثبت کتاب
			مؤلف: محسن (آنته‌بی‌هرانی)	
			موضوع: خط‌موت	
			شماره اختصاصی (۱۹۵) از کتب (علم)	۴۴۵۵۹
			تیمساز سر لشکر مجید فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی	۵۳۲۳



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تهران

۵۲۴۸



مرآت السجده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ طِينٍ ثُمَّ
 جَعَلَ نُصْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ثُمَّ سَوَّاهُ
 فِي قَرَارٍ مَكِينٍ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى صَفْوَةِ
 الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَتَفَاقَهُ مَا صُوِّرَ عَلَى فَوْجِ
 الْوُجُودِ يَقِيمُ التَّكْوِينَ سَيِّمًا بَيْنَ عَمَلِهِمْ
 الْأَخْرَابِ وَنَاصِبِ الْبَشَرِ وَالسَّمِيِّ عَلَيْهِ

الكنى

الْمَكْنِيِّ بَابِ تَرَابٍ وَالْمَلَكِ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ
 صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَعَلَى أَزْوَاجِهِمَا أَجْمَعِينَ
آیه چنان گردیدند معصومان محسن مدعو با امامی
 بعد از آنکه شش پسر مدعو و پانزده نوبت و سیار این عمل
 که فرار از آن محسوس میاید هرگز که شکسته در کوه سحر نوشته و از
 بقعه خرابی سر بسته در کوهش را با پینه کوهی که گاه که در خرابستان
 مهربان و معجزاتی از زبان صدقات نشان از درواخل شده در صده و شخص
 احوال را که چنانچه از کجایه آگاه حاصل نموده است چنانچه زمانه نوشته تا در
 سوسن بنا را بطرفه کوه که در ضمن فصلی که سلطان رسید در هیچ سکون
 خیمه دادند و از آن نوشته و خبر بسیار از در کوه عهده ال علم عدل با
 داشته از جمله چهار روز در کوه نشسته سعاد و از نوبت میگذشت
 در کوه سپهرش در غوغا سرگشته نبسته از ورق شماری که در کوه نوشته
 داد از آنش سهای کل را غبر دل بسته چنانچه از شرق سر از برای
 نشانه سر سنی شای خود در زبان ساخته فرار در در سر برای آسمان

رفتن است سبل را در دل خیال از آن هفتن کیا پیکانه فخر بر بهر او در شتر
 زین بی سبب سنان بر که زعفران زده اولی جرم که در صحرای تیر
 باران کله ناله قمری در او ج است کن جرم در صحرای سحر خیز از در شتر
 که در دشت در پیش درین زمانی که گریب آن درخت با جوی پر مانند
 جوانان شمشیر شاخ سگوفه بر سر زده از پای بر این کشیدن و دست از
 دامن نهالان چمن برین فرصت از دست دادن دور توفیق بر فرزند
 ترا کله نشستن بر خیز که شغل عمر باغبانی و شاه پروردگار را در فانی نیت تا چشم بر هم
 زده دیده ز کس خواب میوه و نامره از هم بار کله کلستان بر لب سحر خیز
 در یک آن گنجان آب روی کله بر خاک می ریزد در کت خندان دور کار
 غنا ز سر راکی ز فرق شاخ بر خیزد در یکدم نفس نیم منقطع شود ز نانی بلبل
 با یک نایغ مبدل کله شکر تا چشم با کله با وفا ره درخت جان گشت
 تا سر لند کله بر شیشه پید از پای راه که **پست** مسافران چمن نرسیده در کله
 شکر کله میوه و شاخ با بر بندد و تکلیب است که شاخ در خان از هم جدا
 لرزیدن کله و عفریت است که بغض بر کله کله سوری در ماتم نشیند **پست**

تزی

حشمت کوشی است جفت کله چمن در کنار فرصت نیند به که تا ساکن کله
 چرخ سخنان آینه است را نشیندم با خندان کله کفتم **پست** بکر از هم
 از فریادهای تاز در دوزخ سخن چه مانا بجای یاد که ای کارا در از دست
 سخن است آن در که همیادوست پس بر خسته را غل بستان مسانی
 و کله ستان نغز نشیندم و برین خفایت در میان ازل در توفیق هدایت
 باغبان لم زبل از هر لب ستانی سبزه چیده و از هر نایغ کلی دست سبزه درین
 جویچه راه بسته در طبق تکلیف **بیمات** **لحق** **تپ** **مبجی** ساخته و نامزد
 نهیم بنام نامزد هم ستان سر طلقه از باب جود کرم ملاک کا فخر خوب و محرم
 استیلاات ربانی مرد و فیضات سبحانی قدر دان جود هر خسته ان هجرت
 شناس که هر بهت بلند ان کره کشت می کار فرود بستن مرهم بند سر
 و کله کتن و سبک ز دست رگهان ز نما جبر خاطر جی شناسان مرن
 جود عیونیت عالی سا ز محبوب ربوبیت نما خیز راجال و بخت ز پند زور
 و بهیم و سخت جمع البحرین ملک دولت ما شرط شاه سر سلطنت در اسطه عقد زینا
 دولت ساخته استین جود نما جبر حضرت آلامه ستره سار ادق جلال محبوب

۲

بجانب حضرت زهرا فلك عظمت آفتاب بروج عظمت که هر درج عصمت
 آن خورشید پیر بیداری و پنجم آسمان و ششمی حرامی ریاض خیرت است که در
 حضرت مریم دیار و قاهره است مملکت آفتاب فاطمه عاظمه زمان حدیقه
 و شرف زمان **نور محمد علیا سلطان خانم** امام اربعه بانوار
 الهی و مدار البصائر سارین تخته محقره با کویله نه منگداری ساخته است
 نیریم بعد از سما بیا که در انده امام بر در انده باب امید که پسندید با نظر و تقاضا
 حضرت آن خدیزه زمان و فرمانفرمای اهل جان کویله و قلم حضور بر سر زبان
 آن کشیده در من عقیقه و مسیح فاجره علی الله تعالی

باب اول

در بیان خلقت نبی البشر حضرت آدم و حوا علیهما السلام است

باب دوم

در بیان احوال حضرت آدم پس از آنکه از بهشت بریان خلقت اولاد است

بسم

باب سیم

در بیان تربیت نوح و کفاح کهن و تمدن منون و آداب شب فاف و احوالی است

باب چهارم

در بیان خیمات ساجد و اوقات و مکان نیک و بد از احوال ارباب است

باب پنجم

در بیان آداب باطنی و اودیه صاحبین از کجا به دولت جهان بیان جماعت مسیح است

باب ششم

در بیان آداب محام و نوزاد کشیدن و نوزاد نبرد را کشیدن و اوقیه آنها است

باب هفتم

در بیان آداب سفر و ساعات و آداب تجارت و اوقیه آن و آداب سوار است

۳

۴

باب هفتم
در بیان ذکر تقویات مطلقه استغفار است

باب هشتم
در بیان ذکر تقویات هر یک از آنهایی بر سه چکانه است

باب نهم
در بیان ذکر اذیة داده در خصوص علم و مقام است

باب دهم
در بیان ذکر اذیة داده در خصوص کسب و کثرت است

باب یازدهم
در بیان ذکر اذیة داده در خصوص این شیطان بجم و بدی که است

بار اول

باب اول در بیان خلقت حضرت آدم ^{دوم} است بدانکه بمشروع کان الله
ولم یکن مشیئا ذات بی طعنه از پیش و مانند کتی پی همتا بود زمین بود
و زمین همان و در زمان بود زمین که زاده بود حضرت و زاده می بود بر سر
در پنج مطلق طغری غر او صفرن نمای فرخ فرخی کت که ز خفا عیادت
از بی و شست لم یزی معلق شد با پیش که رشتن نامه آشیجانی بمشروع
اول با خلق الهی اول چراغی که از شمع شیت حضرت حجاب الهی است
عالم شهر روشن کت نور جمال عالم آرای پیغمبر عالی بسم و سوره ایجا عالم
یکتا که بر صدف صلب آدم و دوسر در قرآن نور و قلم معدن رحمت رب العالمین
و مصداق و لکن رسول الله و خاتم النبیین نشاء صهبائی فیض سرمد و مرجه بود
رسول ثانی من بعدی امده صاحب ادای تافحی تک فتحا میدان حضرت و کت
و نیز ترک انصر غزیزا دی سپیل قریم و محتاط بنیاب انک لمن الکربلین
علاج معالج فلک غزوقول و مطر زبط از و محمد آلا رسول رسول دوست
محمد حضرت ابراهیم هم چون عبد الله بود چنانچه در ذکر الهی آمد که کت که آن
سرور فرزند کت بنام هزار سال آنجانی که کرد شش بخانه هر کس ال آنجان با

جبل از آفرینش زمین و آسمان روح من در قید بی از تو بود خداوند عالم
پسح و پنجه من پس چون فرستگان ملا اعلی و ساکنان طارم
خضر خلق شد بفرقت روح جمعی پسح و تقدیس نمودند تا آنکه یک
ارنگی را ملا که او را سی هزار سال بود که یکی از آنها را کشف تمام آسمان
درین روز یک بال خردنمان نمود آن ملک از خداوند عزوجل
طلب کرد میخواست این روح مقدس که زنده در او غلغله در صلبه ساکن
ملکوت ادا شده و یکی را شتاق اعلی و سخاوت تعریفی بنام القصد عرض
شده سی هزار سال خود کشف سی هزار سال در پرده آن نظر بر آن کوی خندان
پنداشت که معرفت آن زور سید پس از جانب حق تعالی مانی شنید
که ای فرشته روح جبریک که زبانی و بدنی آن قدر پاکیزه شتافتی
فرشته گشت با رعد یا تو امانتی که من سی هزار سال با سی هزار سال
مانند پاک رویم ندادم که بقطعه مقصود سیدم یا بنسیدم خطاب آید که
ای فرشته زود که صد هزار پند است و تو بنور یک پند از آن فریدی و بنور
آن بنسیدی **نظم** ای مظهر کمال الهی بکرمیت دی فیض لطف

ما فی

ما فی چاکر کرمیت حیران شدت جان و دل عاشقان ز تو
شناخت کسی بکلمه بکرمیت علامه عقاید و پنجه معلولات با این
باشد که اصل انصاف آفرینش و ابرو کشیدار در عالم آفرینش پیش از وجود
مقدس و که بر داشت اقدس هم چون است که در سطح هستی ممکنات و
سده مخلوقات بود **نظم** انعام آفرینی بر سر بر جلا مقدم است در علم
ازل هر چند پنجه است آخرت جاسس در صده هر یک در باشد اول
در کتب معتبره از آن حضرت روایت شده که حضرت سر می پندرسد که از کوی
خود که خبر دهد او را در اول خلقت دنیا که چند مدت که دنیا خلق شده است
پس مندا و در عالم وحی فرمود که ای سر می بدست که سوال یکی از آن رسال
مشکله از خود عرض علم من حضرت سر می عرض که هر چه که ما من بخوانیم که هر
تعلیم فریادی و بدایم که چند مدت که دنیا خلق شده است فرمود سر می خلق
که نام دنیا صده هزار هزار سال ده مرتبه و پنجاه هزار سال خراب که نشستم
او را بر لب است در حکم در تعمیر او و با دو کلام او را پنجاه هزار سال بر خلق کفتم
در دو خلقی که سال که و بعد از آن در روز بر میوزد و غیر از آنکه در پیش

یکصد تا پنجاه هزار سال پس دردت یک ساعت پاک کوم و میریدیم همه
 ایش از و خراب که ششم دنیا را پنجاه هزار سال بعد از آن کوم در تعمیر آن
 و پنجاه هزار سال که ششم از آن که بود که کفایت هم همه دنیا را در بیانی و پنجاه
 هزار سال که ششم از آن که بود که کفایت هم همه دنیا را در بیانی و پنجاه
 جانانی را که کفایت هم آن جانان بر آن دریا که یک نفس هم نیست آن
 پاشا سید به جانور خلق کوم که از آن بزرگ و کلمه بود از پیشه بزرگتر و مسلط
 کوم از آن جانور پس میگردید از آن که پاک کوم از آن پنجاه هزار سال
 دنیا را خراب که ششم به پنجاه کوم در تعمیر آن و پنجاه هزار سال که ششم
 منعم به خلق کوم تمام دنیا را نیستانی و خلق کوم سنگ استی را و مسلط
 کوم از آن تمام آن نیستان پس جز در آنجا که چیزی از آن باقی نماند
 پس آن کوم از آن یک ساعت که ششم دنیا را پنجاه هزار سال خراب
 بود از آن کوم در سعادت آن و پنجاه هزار سال در آن کوم پس سی آدم خلق
 کوم در سی هزار سال که در هر آدمی تا آدم دیگر که هزار سال طول کشید
 پس خانی کوم همه شب از بعضا و قدر خود پس خلق کوم در دنیا پنجاه هزار

از آن

هزار شهر از نقره سفید و خلق کوم در هر شهر صد هزار هزار در هر شهر
 احر و مملو کوم این شهرها از خوردن از زمین تا هر که لذت از آن است
 و شیرین از بعضا عمل و سفید از بعضا زلف به خلق کوم و عمر که یک
 چشمش کرد بود و فرود آمد که رفتی از مرغ در هر هزار سال که یک از آن
 خورد لها باشد پس آن مرغ با آن فرود آمد همان خورد لها را خورد که حبه با
 نماند به جز آب کوم دنیا را و پنجاه هزار سال از آن خراب که ششم به پنجاه
 در تعمیر آن کوم پنجاه هزار سال از آن مملو که ششم به خلق کوم
 بید قدرت خود در آن حضرت از آن بزرگ آدم را در روز و بجز وقت ظهر و عصر از
 کسی را از خلق خلق کوم در بدن آن کوم از آن حضرت قائم البینین
 هر صطفی را **پست** هر که فریش را سب است **عوض** از هر چه بودیم
عوض اوست **هر** مقداری هر عالم **هر** هستی آل آدم **عوض** از آن
اقریش **مرد** افلاک یعنی ششم پیش **عوض** از هفت حضور است
بانغ اوست **چهل** غنیمت را چشم چراغ اوست **چشم** شیت فراد عالم
 فرار گرفت که زمین و آسمان و عالم را آدم را خلق کند و این جز به سفیدی را

خلق که مقابل بنت آسمان در بهشت زمین و بهشت و هزار زبان داشت
 و بهشت و هزار لغت خداست هیچ میکو کعب الا جبار میکو بران دار جبار
 چه نهایی بود که اگر که بهای بسیار بزرگ چشم او در افشا و مانند پشه بود که بر روی
 عظیمی معشده و بر آن نظر نیست بر آنچه نظر فرشته ای از آن شد و بروج
 کفنی و بجای از تفریح و مضطرب آن برید آرد از آن کف است طبقه زمین با
 خلقی که درین مانند کشتی از روی آب است که در مضطرب بود که بهما با فریب
 درین زمین مسافت درک بود که بهما متصل است که قاف و کوفه است محیط
 بر جمیع زمین و از هر دو سر است بر هر دو با خلقی که در بیای اول از پشت
 که قاف محیط است بر زمین و اسم آن زمین است و از پشت آن زمین در بیای
 که اسم آن اسم است و از پشت آن در بیای است که اسم آن مظهر است
 و از پشت آن در بیای است که اسم آن مرفاست و از پشت آن در بیای
 که نام آن ساکن است و از پشت آن در بیای است که اسم آن ساکن است که محیط
 بر این است دریا و کوه قاف زمین و مخرقاتی درین دریا است که نمیدانند
 آنها را مگر خداوند عالم و همچنین در این است دریا زمینهای بسیار و شهرها

بمبار

پشاست چنانچه در خصال از بهشت م بن حکم مردیت که امام حسن مجتبی
 فرمود که منی خود جل شهر در عقب کوه محمد آفرینا و دست آن شهر است
 چند روز آن اقیاب قرار داده و در آن شهر در آنجا باشد که در هر روز در آن شهر
 دیگر صد فرسخ است و در آن شهر خلقی آفرینا که معصیت خدا را کند از دست خدا
 نشینند از راه شناختن از راه و ما ایدیت مدخل خرابی از طاعت اینها می
 بروی که میجوید هم که در آنجا می پرسند در آنجا است که در آنجا
 روی است که در عقب که قاف بهشت و زمین است از طلا و بهشت و زمین است
 از نقره و بهشت و زمین است از شکر و در عقب آن بهشت و زمین است
 و در آنها که در سرمان باشد و طهر درین ده هزار سال راه است و در آنها که
 ساکن است این جاسوس در آن کعبه است که درین است طبقه است اسم طبقه
 برکات است و در آنجا که بر عظیم است که بهشت در هر نام دارد و در هر نام است
 بهشت و هزار ملک است و خردند عالم قدم در آنجا با و پاک کوه ساکنین آن
 طبقه فرستند که اسم ایشان در شهر است در اسم طبقه در هر طبقه است و اسم
 آن زمین طهر است و ایشان در هر آنکه در اینها است این چند فرسخ است

و با همایشان مانند پای کوه و عفتایشان بر انزلی است مانند کیم کسند
و هم طبقه سیم عرفت است در طبقه عقر بها است مانند خاطر کرم که مانند
نیزه است در دم هر عقر فی سبب و شمت فقره است حمل از هر که همیشه
انزلی این جنم اسم طبقه چهارم است و در طبقه مار است انزلی ابل
در رخ مانند که بهای عظیم و درانی مانند درخت خرمای اسم طبقه پنجم است
درین ان از سنک کبریت است که انزلی افروختن ابل در رخ خلق شده
اسم طبقه ششم چنین است که مقام در زینان است اسم طبقه هفتم چنین است
که مقام همیسر و شکران در تابان است و یکجا بنان سر است و جانب
دیگر نه بر و چهارمین با و جگر که بها باز در روی آب از آن شاست و حرکت میکند
لیندر فرشته را آفرید در کمال عظمت و جوت که در زیرین بنه کبریت خرد
از مشرق و دست دیگر از مغرب بر آید و در طرف زمین را بست که پس
چون انزلی پای انفرشته محل قرار بنفشک عظیمی خلق کند که از کله
یا دقت سبز صاف است آسمان درین در در سطان نه هزار سال بود آن
سنک را مستقر قوام فرشته گفته و چون سنک را محل قرار بنفشک

کوه انزلی

کوه عظیمی را آفرید که اسم آن لورناست و چهل هزار دست و پامی دارد
و از هر قدری تا قدم پانصد سال راه است و چهل هزار چشم و چهل هزار گوش
و چهل هزار دهن و چهل هزار بینی دارد که اگر تمام آب دریا را در یک
سراخ منی او بریزند مانند خطوط است که در پابان بی پایانی ظاهر باشد
و درین آن کوه در دریا است و هر روزی یک مرتبه نفس سیکه برود جز در روزی
و کلی آب دریا با زمین است و چون کوه را محل قرار بنفشک عظیمی آفرید و
بهوت کسی گفته و او را محل قرار کوه ساخت و تمامی زمین بر شست و گشت
و خاک بر سنک و سنک بر کوه و کوه بر پام و پام بر آب و آب بر هر دو پام
بر ظلمت است و دیگر که نیند آمد که در ظلمت چه چیز است و چون زمین را از
کف آب خلق کند از اینجا آن آب آسمانها را آفرید **شعر** کفی در بنفشک
که این خورشید است برین پام سجاری را بر افروزد که این سقف است برین
جست عظمت و قدره از مقام و ضحاک در است که پیغمبر فرمود که حق تعالی
آسمان اول را از خاک آفرید که تعالی و به دعای زمین و در زمین تا آسمان
اول پانصد سال راه است و در اینجا خورشید خلق کند از روز روشن آب

و بهتر و بهتر است نام او در حد که هر که است بر او باد
 و تسبیح او است که سبحان ذی الملک و الملکوت و نام این آسمان بیست
 و یک است این فرشته است و آسمان دریم بر یک مس منقوش شده در آن
 از فرشته که مذکور شد و نیز از آن در میان تسبیح منقوش که سبحان
 ذی العز و مجربوت و نام این آسمان خدیوم است و در فرشته است
 نام او جبرئیل که یک نیز ابروف است و نیز دیگر از تسبیح بر ف آتش برشته
 و در آتش بر ف را می کند از دعا می آید است که یا مزلت یا سبحان الله و ان الله
 پس جبارک در آسمان سیم بر یک برنج است در فرشته افریما است
 نام او ماحون که پیشوای جمیع فرشته گان این آسمان است هر بار نامی
 مختلف مضمون از آن در تسبیح و تهنیت می گوید سبحان اللهی
 لایموت در آسمان چهارم از یک نفره افریما نام او از لیکون در آن
 فرشته که از در مقابل آنچه در آسمان سیم از همه در قیام در کعبه و جبر
 و تسبیح این است که سبحان قدوس ربنا الرحمن لاله اله و آسمان
 پنجم بر یک طهارت در فرشته گانی از آن زمانی که خلق شده اند یعنی در

الحمد لله

که کعبه از یک پشت است نمی گنند یعنی در حد که هر که از سجده بر می خیزد
 تا روز قیامت در میان سجده و قهر می گویند که سبحانک عبدک ربک رب العالمین
 در آسمان ششم از یک یا قوت سرخ افریما نام آن عاقل است در آن
 جامی که در میان است که بهتر جمیع فرشته گانند در آنجا همشاه در فرشته
 بر فرشته برهشا در هر از فرشته عالم است در این فرشته مذکور شد
 ایش از مصالح نیکان و کارهای نیکان می خیزد در آسمان هفتم از
 زرعید است و نام آن مجربیا است و در آنجا هفتصد هزار فرشته است هر یک
 از ایشان چندان زرد است از فرشته گان که زیادتر از همه در نظر
 باران در کهای میان و درک در شانند و ما بین هر آسمانی پانصد سال است
 و در آسمان هفتم تا آسمان که هر که بر کیند پانصد ساله است و در آنجا در کهای
 ملک اند از جمیع عوالم و غیر آن در عبادت ایشان نظر کنان است
 در عوالم که یک است چشم از چشمش بر کیند و اگر کسی از ایشان بر کیند
 همه دنیا بر پشت مذبولی آن ابریت که کثافت آن چند است که کثافت
 هفت آسمان و هفت زمین است و عوالم که بر بالای آسمان علیین

و بعد نهایت آن خردمندی تعالی کسی نداند **نظم** خداوند که جان داد
چنان ساخت زمین را جفت طاق آسمان ساخت ز کله کی باور از کله
پاره که زهره هر زمان نسبی در کله سر حرم فلک در جبراهه
بعد و شش فرود بود بر آه که شب تاریک را بستنی داد از فلکش
فلک را روشنی داد با بس روز از کافری پیشید ز غیبتش
و بجزر پیشید روز و شب در خادم برداروت که آن کافر در این
یک عجز اوست سر بر سر روز از جوان که بطنی است از هر کج کج
و چون از خلقت زمین در آسمان مشقت هزار سال گذشت بر زبان آتش
پی هدی خلقی که که او را سوم کردند و آن آتش بر جن آفرید که از
اسم او باج و یکی داده اسم او را بر پس مراد که باج را چه را که که
از ایشان جان و از جان مکره است بر جن و از جن مکره است بر جن و از
قبله جن که با پس ایشان است پس مراد که با پس باجی که اسم او است
سلسایلی بود که بطن بر چرخ زیندی قطر نام و یکی بقیس نام در بطن
دیگر سحلا و سحلیه نام در بطن دیگر و هر دو در هر دو در شکم دیگر است

الف

و صغیر در شکم دیگر قطش و قطش نام در بعضی اجبار است که خرق
تاسل شایین اینست که هر چه باجی خورد یکدیگر میمالد و از او اولاد میرود
باب نهم از سفر ثانی فرقات مذکور است که باج آتش است تمیز هر که که
برای شسته که بند پس جان صغری است از حضرت که آتش در بر است و آدم
آفرین شده است از حضرت که خاک و آب است و خفاک آب به هم خوردند
طین کردند چون بر آتش هم مخلوط کردند از نار ج خیزند و چنانکه تاسل
در شب با لقای آب نطفه است در تمام تاسل در جن با لقای هر است در هم
ایشی هر حال زیاد شده اولاد آیس بعد در کله و پشته و خار باورند و چیزی را
حتی اینکه پیش پامین زمین در آسمان از جن شایین کعب الاجبار
رویت که که خداوند عالم از طایفه ایشان عا مری میفرماید ایشان پنجم
که در گذشته بر صاعق بن نامی را ایشان پنجم که از او زکشته بود
هشتصد سال هر سالی پنجمی ایشان نبوت که هشتصد پنجم را اسم
بقدتک بندند و از هر پنجم که با ایشان فرستاده بود اسم او پنجم
یا صف بود از اجزای تمام در یک روغن جوشانید و در روزی این بنامی

فنا و در خاک را که نشسته است محبت علی صبی از ملاکه تا زمین فرستاد
باید آن محاکمه کند آتش را پاک کند ایس را که در دست صباد بود
ایس که در باستان بود در میان ملاکه نشسته ایست بود بطریق که ملاکه
با یکدیگر می گفتند بر سر که وقت جلالت و عظمت این بنده را احدی از ملاکه
نمزد و بهین طریق بود زمان بسیار و قرن پستار و چون شست خود
عالم خلق گرفت که حضرت البشیر آدم را خلق کند ملاکه را خبر داد که گفته اند
در زمین شکر که خلقه باشد و بر او باشد از قوم بی ایمان دعوت کنی
و امانت کند باطل امر را حضرت آدم بود چون ایس ازین قضیه خبر شنید
از کمان برین آمانه که گوی این آمانه که ترا نصیب کنم زمین گفت
چه خبر است نصیحت تو ای ایس را با ایس گفت بر آنکه خداوند عالم اراده
کند است که از خلقی را خلق کند و از آن قضیه خبر بر جمیع جنات و فرشتگان
بسیار رسد که با او آن خلق معصیت خواهد کرد پس خداوند تعالی ایشان را پیش
غضب عذاب نماید زمین گفت پس چگونه ایس گفت که هر کس را در سرش
خاک ببارد از برای خلق کردن آن شخص او را قسم برده بخداوند عالم که از تو

فنا
عنه

خاک ببارد **خدا** هر که بخشش چنان کرده بود کی بر پیشش با محبت
ره بود پس خداوند عالم بجزند او فرستاد که بقیه خاک بچند خلق آدم از
زمین با خود زمین گفت ای جبرئیل پناه پدرم باز تعالی قسم میدهم ترا
با یکی که از فرشتگان است از من خاک بر دارد بر سر که خوف میکنم که با او
معصیت کند و بعد با مار که فرار کند جبرئیل بر خیزد و باز آنکه عرض
کند از خدا عالم رسیده هر اقدار ما را رسیده همین شینه و برکت و بخت
میکنی پس ملک الیهت ما را رسیده و همین شینه در جیب کتاپه پدرم
بسجده که نافرمانی او را کنم و با برکت نماید تا آنکه بقیه از تو بر دارم پس جبرئیل
چون سال سپیداد و حکم گوید از سر سید با که با خود زمین چو چیزی که عرض
کند خداوند زمین را قسم داده است و روی با برکت هم دارم در آن سید
قسم لغبت و جلال و زینت پروردگار خودم که از بقیه خاکی که با او در خلق خلق
خدا هم خود را رسیده بقیه از ایشان خود هم که بجز یکی که رحم تو جبرئیل
کریه و گشت که هر که بچنین یا شب جمیع خلائق را را کرده و بخشش میدارند
حسب محبتی فرستاد که بر یکدیگر و من ترس که امرض و پناه برایشان رسد

میسازم که نسبت مرت را بعد از امر اضربند و اگر چشم تو چیزی را ببیند
 پس عزیز علی قضاة خاک از اعلی در منزل وزم و در شت و سفید و سیاه و سبز
 بعد است چنانکه در بعضی از روایات واقع شده که از حضرت رسول پرسیدند
 که آدم از تربت و احد خلق شده یا از قایم تر بها فرموده از قایم تر بها که اگر
 از طیفیت واحد بر می آید یعنی بعضی از پیشتر خدای و تمامی بر صورت
 واحد بر می آید و اختلاف در آن در مختلف مویان از اختلاف در آن ترا
 و بعضی از تواریخ در آورده که بفر از بهشتن عزیزند خاک آدم با چند
 سال طمس شده تا آنجا که گشته و استند به بر ساینده در جم و حال
 او که دید لیکن آنچه مشهور از آن ظاهرین و آورده است که خداوند عالم
 ملک السحاب را هر فرمود تا چند روز قطعه آبری را بر سر آن طیفیت نگاه
 داشت و چنان مقرر فرمود که هر روز از آب غم و از زود و غم بر آن خاک
 بیاید و در صبا و چلم آب نش طلی بارید و درین اربعین هیچ نوع سایه
 از سر آن بر نداشت تا آنکه آنجا که گشت و چسبان گشت و بر سر
 استعدا در سید و بر صورت این فی صحرای در جم با او میدیدند

در انام

در انام مجرای روایت شده که فرمودند در کتاب امیرالمؤمنین ۳ دیدم که حق
 سبحانیت بی همین سخن فرموده از آب شیرین بهشت و حرکت داد تا
 بسته شد و فرموده از آب شیرین بهشت و حرکت داد تا بسته شد و در هر روز
 در هر روز ساخت و در پیش عرش گذشت و این چنین سلاطین و خاندان
 اکتفا چهار فرشته را که شمال و جنوب و صبا و بوسه بپوشاند از فرموده که بر این
 سلاطین جان نمایند و مستند خلق ساخته چنانچه از بود که خود و صغر و بطن
 باشته در او جاری کردند تا که بفرموده عمل نموده و از انام چنانچه شمال و بطن
 از انام صبا و صغر از انام جنوب و در خون از انام جنوب است پس من کامل
 گوید و از انام صبا و در هر روز در طلال مل لازم باشد و از انام صبا بلغم خوب طعام
 و شرب و علم و قهار و رفیق و در انام کوبی و از انام صغر و صفا است
 و شیطنت و تحیر و کبر و از انام جنوب جن فساد و دولت و شهرت و اگر
 محارم لازم باشد و در روایت دیگر فرموده که کعبه حقیقی آدم را از روئی زمین
 خلق نمودند که چهار کعبه در او نازل و در هر یک و ما که بنور شمشیر
 اگر و شرب میکند که اگر نازر معده نباشد طعام ختم نشود و اگر هیچ در شکم

نباشد که آنش را فروخته سازد آنش معده فروخته تر شود اگر آب باشد
 که حرارت را فروشد از آنش معده را بسوزاند و در دردی واقع شده که
 آدم از قالم دنیا بگذرد سرش از بت کعبه معطره رسیدن اش از خاک بلاد
 نبی تیم و شکم پیشش از هندوستان و دستهای از خاک مشرق
 و پایهای از مغرب در بعضی روایات مذکور است که سر او از زمین اول
 و گوشش از زمین بریم و پیرایش از نیم و دستهایش از چهارم و شکم
 و پیشش از پنجم و زانوها و کتفها و سرش از ششم و ساقین از هفتم
 از زمین هشتم و در روایتی واقع شده که حضرت آدم تا چهل سال که بعد از
 سال دیگر صحابه سوزن یعنی لای سیاه تیره و چهار سال صلصال یعنی
 کمر شکسته و درین مدت هیچ کس از ملاک و جن او را با نیت نماند که
 بل اتی علی الاشیان حین من الله لم یکن بشینا مذکور و زیندگش که
 در حجت و فایده خلقت او چه باشد و نیز گفته اند که استوارت آید از
 که مظهر شده معراج غیب باشد و در آن صد بیت سال روح بر او میدهند
 و اسم او آدم گذاشت که اسمی است عجیب مثل آرزو صالح و انوری بر آنند

بالرین

که مشتاق است از آدم یعنی کدم کرن و یا از آدم یعنی معنی اسم و در
 و یا از آدم یعنی الفت مثل مشتاق او را از سر و عقرب از عقرب
 و ایس از با حسن معنی این در روایتی واقع شده که بعضی نوح حضرت
 امیر اکبرین نه آمد و گفت هر آدم را آدم میگویند فرمود که آدم از آدم زمین
 یعنی از روی زمین مخلوق شده و بشهر هم میگویند بجهت اینکه جلد و بشهر او
 طهر بر میراست و مانند حیوانات بر می ریشم پرشیده شده است و خلیفه
 هم میگویند چنانکه در آیه شریفه فرموده انی جاعلی فی الارض خلیفه بانی که خلیفه
 در لغت آرا گویند که بر از دیگری آید نام مناسب قائم مقام او باشد
 و تا از او از برای بیانست مانند علامت بر در جف اصغری گویند
 که لفظ خلیفه بر او صد و جمع بر او اطلاق شود هرگز زمین بدون خلیفه و حجت
 بنده و سخن او بر او را انظام عالم بر هم میخورد زمین طرفانی و اهل زمین
 بگناک میگویند و چون غرض از مخالفت است که این خلیفه تر که بر می
 کرد که منوب عزیزت خدیبان اقدام نماید پس باید که میان ایشان
 قرب معنوی شمع آنکه میان ایشان تباین و تبعید باشد و در حجت است

که تصف کمال عقل و کمال فطانت و شجاعت و قوت و سخاوت و مصلحت
و علم و دیانت و منصب از جانب خداوند باشد تا همگان بر نیابت او رغبت
نمایند و افضل اهل زمان نخواهد بود و از برای خلیفه و امین و وزیر و از کفر
پروران و زمانه را بر او ان باید صبر باشد تا وقتی در او امان برسد از آنکه
جاهل و بدخود صاحب بر سر زنا زاده و اوج و صاحب ناخوشی ایندوم شهرت
باعث تفرقه است باشد و باید مظهر العجايب و مظهر العزيب و مظهر
عالم جهانی در زمانی و جامع حقایق علمی و عقلی و افضل و اکمل از جمیع
اقاصی و ادنی باشد و شخصی که جامع این صفات حمیده باشد متاخرین ادوا
خلیفه نبوی در رسول و امام گردید و حکم او را ملک علی الاطلاق خوانند و اعلی
ادرا بر عالم گفته و در سطر ادوا نامش اگر نامیده و فرق است در میان
و پادشاه چنانچه در بیت شده که روزی عمر بن الخطاب در مسجد رسول اکرم
و طلحه و زبیر و کعب از حباب پرسید که فرق چیست میان خلیفه پادشاه
طلحه و زبیر گفتند ما نمیدانیم مسلمانان گشت من میدانم خلیفه کسی است که میان
رعیت عدل کند و حق ایشان را مساوی قسمت کند و با رعایا چنان استغنی

که با او است

که با اهل خدایت و حکم کتاب الکریم یعنی ادوا در روزی که خدا را بر وجهی که هست
بر خلقان رساند بدون زیاده و نقصان و پادشاه امیر این است کعب
از جا رکعت بیکو گفتی من میدانم کسی دیگر غیر از من معنی خلیفه ادوا
باشد و لیکن بسا زرا از علم و حکمت پر ساشد از بدعتی که ای مسلمانان
خلیفه ام باشد و مسلمانان گفت اگر در عمره عمر خدیجه کرم یا کتر از آن در جنگ
غیر صرف آن باشد صرف کند پادشاه خلیفه عمر این را که شنیدند شکر
در شکسته نفسی تا بگویند که پس باید که خلیفه کسی باشد که در تمام عمر کرم
چنانچه گفته شد و بعد چشم به روزی بت پرستی و معصیت خدا کند باشد
و ملک باغ و خانه کسی را نصب نموده بر کسی ظلم و تعدی کند و خانه کسی را
اشتباه نرود باشد و اگر ایضا و با دراز مدتی معصیتی تصادف شده باشد چنین
شخصی سزاوار خدایت است بلکه لایق خردت است و با بحکم حضرت آدم
خلیفه کند زنی یا بجهت آنست که خلیفه و جانشین کسی بود که قبل از او در زمین
ساکن بود بر زمین مسلمان و یا آنکه از رعیت فرستگان بود که بر زمین باقی
در زمین قرار گرفته بودند و یا آنکه مراد آدم و اولاد او است که در عقب یکدیگر اند

در صراط الجنات از نوح العزائم و بحر حقایق نقد نهاده که اطلاق اسم
 خلیفه حضرت آدم هم احتمال در معنی دارد یکی اینکه این معجز بجز حضرت
 و مجرعه محالی ملک ملکوت مجمع عجایب و منبع غرائب غیب است
 و خدایا آنچه در عالم روحانی و جسمانی و سماوی و ارضی و دوزخی و اخروی
 باشد با دست و منابع جمیع حقایق است **نظم** آدمی صفت نزهت جامع
 صورت خلق و حق از ادوات متصل با دقایق جبروت مشتمل
 بر حقایق ملکوت صورت نیک و بد نشسته در او سیرت در او دست
 در او پس خلیفه با منبعی باشد که خلف است از نوح بجهت و کاف و کزبات
 هر یک آنکه خلیفه است بحسب صورت و معنی زیرا که در او اولیا و صلوات
 و ادوات ممکن ادوات ذات و اجزای تعالی شانه العالی است حمد شانه
 صفات قدیم مثل سمع و بصر و علم و قدرت و کلام بر خلقت جامعیت حقایق
 علوی و صفی جز بر بالای و بالای آدمی نوحه اند **نیت** با بس فضل که
 جفا وضع مراد است چه شد تمام همین بر قدر آمد است کاشفی از
 تفسیر بحر العلوم روایت نهاده که چون خلقت حضرت آدم با تمام رسید

سود در دماغ او داخل گردید بعلت حرارت آن نوره در دماغ آدم بگرسید
 عسله منوکت که نوره بر العالم از نوحه که عالم خطا بر رسید که در ملک است
 در این سخن نوره پاک هم در پیش نوره نوری در همین پس حضرت آدم هم متحرک
 گردید و آدم هم آوازی از قبل سا بندن مردار پر شنید عرض که در کجا که این چه
 آواز نیست خطا با آنکه این آواز است هیچ فرزندی تو پندار از زمان است که است
 آفرینش تو فرزندان تو که کاف علیانست آدم کث پر کجا را چنانکه ما
 مشتاق دیدار آن فرزندی که از کفای دیدار او در این بنای ای نوره پاک
 هم بر رسید که ای نوره پاک از همین آدم با کشت بسیار پیش نقل نوحی
 تعالی تا من آن کشت را مانند آینه روشش که شنید آدم جمال سینه
 عالم را همان فرد قامت و کسیر و صورت دید پس آدم فی سالی کشت
 سجده بر آنکه و کشت استخوان لاله لاله در شهادت هم از سرالی است که چون
 آدم از آن نوره بهما و جمال و بیضا جبران که کسیر نامی آن کسیر است که آدم
 هر کسی را که از عالم غیب فرزند بر نظر رسد برید با و از آن میزد که کوف
 برید تو باین فرزند که هر چه خواهم بود آدم کث فرزند از نوحه عالمی که من بساقتی

از دینار علم و پختی دوست نازم سرای آنچه از تک ایف جو طیف بن
 عرض از اب جمن از آن فریاد که باین فرزند از جند برید و هم رویه عالم
 از اب جمد ام لوی محمد از آن فرزند و آنرا برای محمدی سرورم گفتند و بی علم
 بخشید بر آن لودا جل بسیار باشد و بر یک از آن جلا جلا از نور
 و در هر چه جری صاحب جمالی نشسته و در دست هر یک از آن نشسته و در آن
 بر است یقین بر آن اب نشسته باشد و در میان در عوصات با ذوق
 دست از آن نشسته بر هر چه از صحیحی محمد را بعد بر تخت ناز و فرشت اجوازی
 مرشد نند و بلندی آن لودا بر اسرار با جود بقصد آن از نغمه عیب
 و سنان آن از باقیست بر و چو جوی آن از نور دسب و از آن نه زاید است
 یکی در مشرق و دیگری در مغرب و یکی دیگر در که منظر است و بر آن سطر نشسته
 شده است که لاله الله محمد از صد الله و لی الله پس از در قیامت شکر آن
 لودا در عوصات حاضر سازد و جناب سید نیات و طبع نمایند
 چون آن سرور حاضر که آن لودا بدست او سپارند پس آن کثرت لودا
 بدست کتبه و می اینها از آدم تا عیسی با صدیقان و شهیدان و صالحان

بلیق

در مطیعان و کافران ایان در سایه آن در جمع گفته انگه بر سر یک از
 ایشان طایفه و تابعی حاضر سازند در شب بی پشت نند و تابعی از نور گفته
 بر فرق همایون مسکن آن جان گذارند و باسی از خبر سبزه بهشتی
 در بین مبارکش بر پاشند و هشا و هزار علم و هشا و هزار در پیش
 آن سرور در آنست پس سید بنیاد بر هشا لوی احمد بدست مبارک شاه
 اولیا علی مرتضی داده افواج و الیه و اعلام مذکره را در سایه لوی محمد در
 آورند و تا بعین سخن سید السلطنه و شیخان حضرت امیر کبیر حسین
 آن سرور در بهشت عدن را منزل نمایند و آن امام اولیا آن لودا
 چون دست که به دست گرفته از پدر صراط بحر نماید و تا آن علم در حشر
 عوصات است اهل جنت را از عذاب تخفیفی باشد پس هر چه از آن بفضای
 بهشت عدن نقد نمایند عذاب را بر در بخیمان سخت گیرند و طایق
 چشم را حکم سازند **نظم** همه اینها در پناه تو اند از شایه و این سپاه
 تو اند در تهر سبزه زنده خزان در مسکن ملک عید شکر اند
 از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که هنوز روح با سفل بدن

و قد بین دعا را غصای آدم هر سید بعد از او در نخستین حرکت
 که نرسید و فاقه خلق الله ن عجز لا ازین بابست که آدم در آن
 صاحب بجهت دست و بصرین فاذا بر سینه و نحت فی من روح فخر اول
 ساجدین چون روح بجای بران آدم داخل شد بر جاست نشست
 پس بجهت اعزاز اکرام و اجلال و اعظام حضرت آدم و طین بر زمین نفاق
 ابلیس را ملائکه که نهد عبادت هر یک با یک همچنان با میان
 طین هر که اند تا هر که اطاعت و بندگی از روی انقیاد میکنند از آن آری
 اصحاب میر از غش برودن آید و اگر منورش و معرب است غش از
 طین هر ساجد هر که اند اند از فرمودتای فرشته را که بجا گیرت
 سجده کنید آدم را سجده نیست و عظیم ز سجده عبادت زیرا که سجده عبادت
 غیر خدایی که سر از زمین است سجده ملائکه کلیم جمیع ابلیس اول فرشته که
 مبارک است سجده که هر چه بر زمین میخاند بر هر فعل بر عجز از آن بسیار
 ملائکه معترین این عباس است که این قصه در روز جمعه وقت زوال
 آفتاب بود فرشته آن وقت عصر همه را سجده بعد از نماز عالم

ابلیس

این روز از برای آدم و اولاد او عید قرار داد فرمود و در وقت عصر
 روز ساعی است که دی در آن ساعت مستجاب میگردد و در هر ساعت
 از آن روز خداوند عطا میفرماید و هر روزی که در آن روز سجده کند
 چون ابلیس از آن سجد و عجب و کبر سر کشی که آدم را سجده کند خداوند
 عالم فرمود که چه چیز باعث شد و باز داشت را از سجده که کن ابلیس
 گفت من بهترم از آدم زیرا که مرا از آتش آفریدی و آنچه بر سر است علق
 و لطیف و نورانی و او را از خاک آفریدی که جسمی است کثیف سفلی غلیظی است
 را آدمی ابلیس صورت دید و بس عاقل از منی شد آن هر نفس که
 من خدمت این طین کنم صورت من بهتر است این چون کنم
 نیست صورت چشم را بشکری مال تا بر منی شمع از جمال و قیاس که
 که آتش از خاک افضل است و این قیاس باطل است زیرا که آتش
 خاین است هر چه برود و بند نیست و با بوی که اند و خاک امین است با
 بد و بند که دارد و امین البته از خاین بهتر باشد و دیگر آنکه آتش
 سبک است و خاک تراضع تواضع از کبر بگزین است و دیگر آنکه خاک

نقش بر روی چنانچه آدم نقش معرفت بیزیت کتب فی قلبه الهی
 وانش نقش سرود چنانچه نقش معرفت بایس برخت نفس عن امر رب
نقشه صورت خاک ای برادر که در او دیگر نیک بگر که زه معنی صفای
 صفات این همان خاک است که در وصف او ما جدلی این چنین
 گفت است که نوی دیده جانها صفات حسن که که در هر صفت کفایت
 روی رنگ سیاه آرد که کسرتی است پس صورت بایس برکت
 بصورت شیطان می فرساید و ما برکت که از میان فرستادن بدون
 ره ملا که چون تغییر صورت دیدی بری او است همه در ملاحظه که در او
 لعنت که شیطان چشم مانده در زمین خود چون که در پس خداوند
 عالمیان از برای اعزاز و اکرام آدم آفرینش که از امر که تا بنابر او
 بر کفند و او در برت آسمان که بنیدند در عرض صد سال تا عجب چنانچه
 آسمانها را بریدند از آن سبب از سنگ آفریدند و او را بر او آرد
 در دو جهان و آدم را فرستاد بر آن سبب سوار شد و در آسمانها که می فرود
 اوج فرستادن سلام میگوید بطریق که التسم علیکم در حقه آید یا ملاکه آید

بن

ایشان در جواب یکفنده و علیکم التسم و در حقه آید یا خلیفه الله و حق تعالی
 از روی تعظیم و تکریم باو خطاب که که ای آدم سلام و بخت من بر تو باد
 و بر فرزند صالح تو را روز قیامت هیچ میدانی که این همه تعظیم و تکریم و قدیر
 حضرت آدم از جهت اینقامت از او باکر است که فرستاده است
 از دل در بغل دارد و این طریقت از ایشان قبالی که از حضرت آید
 و آمل بر بال بستن این سیاره کینا سه صبح هر اوست که همیشه پیش
 آفتاب ملالتاب بجهت می شده در این صدف پی هم تا سر آمد بگردید
 که غرض از تسمی معنوی گشته **ف** در من آن ستاره چشم که در طلوع
 همیشه پیش آفتاب میگویم غرض ازین دانست که در دهقان حضرت
 بر نزع ناست آینه حاصلی است که سیاهان عالم را برت خشن
 خرم او باشند در این مشکوه مبارکات چراغی عالم آفرود آفرود
 شد که دید نامی صاحب نظران عالم از او را برت همه فرود آن خمره در
 مانند این شجره مبارک که متضمن ثمره اصلها ثابت و فرعها فی السماء است
 و در شرفه عالم از ما را طهارت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت

در آسمانی و قید بل ندر کورست انعام آینه بی مرسل بر جبهه مقدم
 در علم اول هر چند پنجه است آخر ز قاس در نقد چه بکند باشد اول
 آن کینه ز که بر رویی عرفان چون سر شد را با قاعده سالار کا به بر بی اول
 عالم در اینها بی بی آدم بعد از چندین هزار سال در پیش راه روان است
 و برای پیغمبری را بله پیدا و تا از هدایت و نهایت خبر از روز حوال سالکان
 مخبر باشد و چنانکه خدا آدم اصل همه اشباح است روح پاک همی اصل
 همه ارواح است اگر چه آدم در سبط خاک پر آید میان بقعه سید کورک
 در عالم پاک کوی سبقت از کافه عالمیان ربه **باجی** خضار و چون
 آینه صورت و معنی است در زربجینت همه اسرار تجلی است تا
 جلوه انوار عشاق بدینند از هر طرفی بانگ تقدیر معالی است
 پرست سبقتی از برای اظنه مرتبه از جبر آدم و عتد از ملاکه از آنچه گفته
 بود در حق او که آبی آفرینی در زمین کسی را کاف و کند و کربان
 معاصی که امر فرزند ملاکه با که جانم سسند سبز مظهر و جوا پر و معطر
 بسنگ و غیره نازکی هم بر آدم پرشاندند و باجی از ذهبی اسرار مرقع بر

دکلم

و جوا هر فرق او نما و نذر کشتراست که نقش کلین او لاله لاله که
 رسد لاله بویا کشت او که نذر و کمر بند رضوان که نذر او ساطع بود بر که او
 بسته و منبر نوری که بحث باید داشت از برای او لقب گفته حضرت
 آدم بفرستند و نذر عالم عصایی از نذر بدست گرفته بالای منبر رفت
 و تمام فرستگان آمدند در مقابل او دست هر ز صفت است و نذر و مخبر
 عظمت و جلال او بود پس حضرت آدم بر نذر سلام بر خاک و جوارش این
 شرح بخواند خطبه بعد همین که گفت سجد کرد بر العالم بر کعبه کا در عالم فرستند
 بفرستگان اگر راست بگویند که کسی اعلم از شماست خبر دهید بر با سگاشیا
 بکن از خبر نیک در عدم علم خود نذر فرموده ای آدم خبر دهید یا سگاشیا
 است یا پس آدم خبر داد ملاکه را بنا برهای جمیع مخلوقات در همه جمیع جهات
 از غلریات و سفلیات به شصت لغت حتی کاسه زرک و کربک و جمیع صناعات
 معصارت را طمیر داد و سیر و استخراج معاون و خوش شکار و منافق و مضار آنرا
 و جمیع آنچه متعلق است به مصالح دنیا و دین **باجی** ای پسر بروی که عالم داد
 کس در دین پسر که داده چون خواسته ببله جهان صبح ظهور

اسماء بر زبان آدم داده پس از بسبب زاده خسته اکبری از است
 نواز که نشسته میل فرمودت کج در بر عالمین بجنب رفت این
 عباس این سمع در وقت کلام که گفت لی استخوانی از پهلوی چپ آدم
 جدا کرد و حرار از آن با فرید با صررتی نام در حسنی مالا کلام و علمای است
 در بر او پشینه در او با نواع زینت و پیرایه پیوست و در امر کوه تا بر سرین
 آدم نشسته آدم چون پیدار شد و نظر بر آن صررت و لکش کوه را
 حسن و جمال است به نیکو گفت من آیت تو چه کسی گفتم من زنی هستم
 از برای تو مخلوق شده ام تا بمن آرام گیری در دیات دیگر نیز دلالت میکند
 بر اینکه حرار استخوان پهلوی چپ آدم خلق شده لیکن اینها جمیع است
 و مادی است و حرار استخوان سمت چپ آدم خلق نشده بلکه از برای
 طینت آدم و جنبه نفسانی و مابیت مخلوق گویا چنانچه این مطلب را بطریق
 تفصیل تحقیق در حیات السالمین ذکر نموده ایم **بیت** هر که خواهد از آن
 بر رویی که تا شای آن گلستان کن از نام هم با تو پرسید میگرداند
 تعالی حرار از چپ خلق نموده حضرت فرمود که خلق چه میگرداند گفتند که

باید

میگرداند از خلق از اطلاق آدم خلق نموده حضرت فرمود که دروغ میگرداند
 که از تعالی عاجز بود که از غیر خلق نماید عرض گفتند خدای ترشیم پس
 از چپ خلق گفتند فرمود که درم از پهلوی چپ خود جدا کرد حضرت رو فرمود
 که حضرت چه شبلی قبضه از طینت را بمن بخشید که هر دو دست او بمن است بخواهد
 آدم را خلق کند و زیاده ای که از او باقی مانده بود حرار از خلق نموده در حدیث
 دیگر زنده از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که از حضرت زوالی حکم
 از خلق حرار گفتند که همان میگرداند از پهلوی چپ آدم مخلوق گشته حضرت
 فرمود که حق سبحان و تعالی منزله در بزرگتر این است که قدرت بر خلق زوجه
 از برای آدم از غیر استخوان پهلوی او نموده باشد و یا سخنی بدست اهل
 تشیع دهد که گویند بعضی آدم بعضی مخلوق گشته اند گفته آن حضرت فرمود حق
 تعالی تعالی خوب کردی بر آدم نموده حرار را از پهلوی چپ او جدا کرد و در میان
 استخوان درک است از هفتای بالای مهره تازی تا پنج مجموع و از حرکت حرار
 آدم پیدار شد اولاً بقدر زینت به صررت و جمال او نگاه کرد که در نزد
 نظر بصیرت و جمال حسن و خلقت او که شریف بود و نموده حرار بر زبان و گفت

آدم باو سخن گفت و زوال و جبر بیا زایش واقع شد تا ای
 گوید تا آنکه خطبه ترویج واقع گوید آدم سجود گفت که نفسن با حوا
 گفت تر پادشاهی فرمود که آدم بجانب حوا را چنان نبرد که
 زمان بجز خطبه کس نخواند و خوان میفرستند امیر طاهر الدین روایت
 که آدم از حوا پرسید که کیستی از بار حواستی از حوا در چهره حوا بر
 آن جبر نبرد از جانب خدا حوا را که این حواست رویت آن جفتی که
 لایق است و پرستایف و محرم و حرف و مردم تو خوار بود حضرت
 آدم چنان دست که آن نعمت خود دست بقضای جنیت خوار
 که دست تصرف در آن گنجه نیکش ای آدم از اصل کرد و این بدین
 حقیقت و پی کاین کران بهره زمان بود آدم فرمود که ای برادر تو میدان
 که من مسافر و بار عدم که حال بجز حوا گمانم با کینه خالی و افکندن
 چگونگی و بنفید که مازم از او بگویم عقد آنم که روح و لایق فرمود که سر زب
 اللهم صل علی محمد و آل محمد تا حوا بر ترحال کرد و آدم جهان که و با حوا
 مراد است حضرت از عالم فرمود که با آدم اسکن است از زوایک بگوئی

آدم تو رجعت تو در بهشت ساکن شود و سجود زید از زبانی آن از زبانی
 حوا پیدا و از هر چه را که گنبد و تفکیک نشاید و سخن زید از شیخ که گندم یا
 اگر در یا بخت یا کافر یا شیخ علم بنا بر خلاف روایات پر آدم و حوا
 از بهشت سیر کرد و از قبری بقبری میفرستند در کتاب بحار انوار
 از حضرت امام حسن عسکری روایت شده که قامت حوا بطول قامت
 آدم بود حسن و جمال او مثل حسن و جمال آدم بود که یکدست بر
 حوا از دست آدم تا نگر در روشن تر و در نهانهای او در نهانهای آدم
 که حکم کرد به عذبه میروی مرص بجای هر وسطه رنگ و غیره است و در نهان
 او با خضاب بود از بهشت جنس سرشت نیمه میدند پس آدم سجود فرمود که پیچ
 از منو قات خدایم که ترا زمان خود بر لب پس بر می خدایم زید این است
 بر سر فرشتگی بچیز دارد و حسن اعلی گوید نزد حضرتی با بر فرشتگی طریف
 ریش داری از فرشتگی بهتر نشسته و دیده که باجی از زور بر نهان و در کتاب
 از زور که شش نخبه و جوش است تا از زور جمال حسن در مراد و حسن
 آدم چون او دید از زور حجاب زید رسید که گیت این دختر که زور

۳۱

رخساروی جمیع بشتهها را روشن کنی که در این خاطر نیز
 دختر خود مرصطفی است که پند آخر الزمان در فرزندان است پس آدم
 گفت که این تاج بر سر او چست جبرئیل گفت که سر هر اوستی بن ابی طالب
 باز آدم پرسید که این که سر او چست در کوشش او جبرئیل گفت فرزندان
 حسین است آدم پرسید که آیا ایشان قدر از خلقت من محروک
 شده اند جبرئیل گفت ایشان در غایت علم خدا موهوبند پیش از
 او پیشتر چه هزار سال **باجی** سبطین که از پادشاهان مقدرند
 چون در اندویش محرم هر از اندر ایشان شوق از اسلام قوی
 در تقویت دین پسند دارند بر آنکه حق سبحان تعالی آدم را در
 بر سر او است نشاند و تاج عزت بر سر او نهاد و در این مسافرت
 بر قامت ایشان در شانند و غلمان و دودلداران در پیش او بجزند که از تعیین
 فرمود و حوران را در پای کلازمت او مقرنند ابلیس را پس با حق حذر در
 حرکت آمد با خود درین فکر بود که بچه نوح آدم را ازین منصب محروک
 و چون حق تعالی او را از سجده مقرر فرمود ابلیس فرصت یافت با خود گفت

ادب

وقت است که با خدای او پوزارم و خود را از غم غمخه او فارغ سازم
 پس آمد و در در بهشت ایستاد و دید طایوس در میان بهشت ایستاد
 و با او نظر میکند ابلیس او را آرزو داد بطریق ملائمت گفت ایها الطیر
 العجیب ای طایر عجیب خوش صورت ایهم تو چست گفت نام من طایوس
 بهشت است تو بگو بچشمم که چه چیزان ایستاده که تو نیاز دست کسی که بخشد
 ابلیس گفت ای پادشاه عرفان بدان که من فرشته هستم از فرشتگان
 معرب ساخته از شیخ و تقدیر خداوندی باز نمی آیم و لیکن در این
 دم مرا بخواطر رسید که بهشت را تا شایسته بشم و نعمتهای خداوندی
 شکر آورم بجای آدم پس اگر تو مرا داخل بهشت کنایه عهد میکنم که
 کلمه بر تو بیا موزم که هر کس از کلمات را بگوید هرگز نماند و غیره
 طایوس گفت دایم بر تو ای همه که اهل بهشت بماند و تو بیا بکنی هم
 ابلیس قسم یاد کرد و گفت ای مگر کسی که این کلمه را بداند و بخواند
 گفت ایشان را در عیاج بکلمات تو نیست و لیکن از برای می آید آدم که
 از پند اب بهشت بزرگتر بهتر باشد پس طایوس بی نامر سبک است

در وقت بر پیش ما رو جمع ما چون از راهی او گفت ما در جواب گفت که
 ما را اعتیاج بکلمات کسی نیست مگر کت من صفا من سده کم که تا
 بزایم خود پند کعب الاجار رویت کف که ما در وقت به درشت
 بود چار دوست و پای شست مانند شتر که شهای او را زیا قوت بود هر
 چشم او مانند زنب اهر دو جوشی از او پیشام میرسد یانند بر شکی
 و مغز او در جنبه الهادی درک زهر که زهر بود خاک او از غفران است
 و از آب که در شست میبرد هیچ و تقدیس رب العالمین میگوید و هر شال
 پیش از حضرت ام حلی سده بود که در حس پی نامس ماری عا بر شست
 آمد ایلی آنچه بنام کعبه بعد از کشت و از راهی از نسیم یاد کعبه قبول
 که گفت چگونه ترا از خانه بر شست کفایم و اگر رمضان جنت از من سزای کند
 در جواب او چه گویم پس گفت که در نسیم اسم اعظم هست که اگر در او
 بخوانم کسی را از خود اید ما کت مراد تعلیم کن کت نیز نام ترا تعلیم نمایند
 تا در اول بر شست کعبه ما کت از رضوان میسر هم المیر گفت خوف
 کن مراد در مان گیر و داخل کفان بر از نما در دست بسیار و تمهائی بسیار

ما در روز

ما در مان کعبه که کعبه المیر داخل شد و در میان نمازهای نوشت از پنجه
 انیاب او با قیامت حلی زهر شد چنانچه مفضل در زمانه باب پنجم کتاب کعبه
 سخن این بیان نموده ایم که ما در داخل است کعبه از رضا رضوان از او
 سوال کرد پس چون بر سر صفت رسید پس گفت مراد در من خود چون
 آور چون پرونی آمد ما کت دعه که کعبی و فاکن ابیس کت معین
 با آدم در حاشی در دم مراد بر زدن آنها بر آنچه کعبه با شین سخن بگویم
 بعد از کعبه را تعلیم تو تا ایم پس ما ابیس را نیز آدم بعد ابیس از زمین مان
 پرونی نیامده خود را در کعبه عرف و مان رو با دم نهادن زگر یک کعبه آدم را
 نشناخته با کعبه چه میگویی و چه میگویی گفت بجهت سرت نماز زوال
 این لغت در کت از ما کعبه علاج این چه باشد کت خوردن درخت
 خلد که بر جیب پند و خلد شفا است و شاره با درخت من کعبه آدم گفت
 ما در مان نه کعبه اند چگونه با کعبه ان اقدام نمایند گفت این نه زان
 درخت است که شما را زان منع کعبه اند و کعبه یاد که کعبه من درین امر
 یکجوراه نما و از جمله نصیحت کنندگان حضرت آدم قبول کعبه را و از بر ز

حواجر شیطان گفت با حواجر اینده اهل محشر میدانی که با شما در بهشت
 به سر و با شما در دست و رفیقم داده ام آنچه در بهشت هست در من میدانی
 ترا که که گفتیم بشرط آنکه آنچه تو میدانی مرا خبر دهی در دست بگویی
 و چیزی را از من پنهان نهاری حواجر قبول نموده المیس گفت با من بگویی
 که خداوند عالم چه چیز را در بهشت بر شما حلال کند و از چه چیز شما را منع کرده
 حواجره منبیه را با دهنده المیس گفت ما نمیکاریم که با ما سخن بدهد شیخه آلا
 ان مکرنا ملکین او مکرنا من سما لیدین خدای شما نمی گوید است شما را لایق
 درخت مگر بجهت آنکه اگر از او بجز زیره بر با حسن و جمال سرش میوه مستغنی
 را در آنکس شرب میکردید و یا اینکه از جمله جاوده این خوابید بود که هرگز در آن
 بر شما راه نباشد حواجر گفت من این امر را نمیدانم المیس گفت من میدانم
 که شما را منع کرده اند درخت مگر آنکه میوه آنها هر چند که شما آنچه گفته است باین
 بنده که در روز این درخت هست و در هزار سال پیش از شما خلق شده است
 حواجر از سخت سردی در آنکه که آن شخص را ملا حظ کند المیس مانند برق چرخ
 در روز درخت همه را بصورت شخصی بجز حواجر گفت من است ایها العبد

الحق

ایستی بر گفت مگر تو هستم از موقوفات خدا مر از آنش خلق گفته چنانکه
 شما را از خاک آفرید و بر من روح میدهد و ملائکه مرا سجده گفته در بهشت
 ساکن شدم مرا از این درخت منع کرده اند که با او میکردم تا اینکه فرشته
 بنزد من آمد و گفت هر کس از این درخت بخورد و مملکت در بهشت خواهد بود
 و چون سوگند یاد کند که من از این درخت نخورم تا که منم پس من از این درخت
 خوردم از آن روز از پناهی و پیری و مرگ و خروج از بهشت ایمن شده ام
 ای حواجر که با ما سخن که اگر تو بیشتر از آدم از این درخت بخورد باعث نابودی
 و تقصیر تو خواهد بود برادر پس حواجر گفت از وقتی که من را خلقی در بهشت
 شده ام تو با من چه در خبر نمیدادی پس حواجر سر به المیس نهید
 از درخت رفتم بهشت سنبلیله را آنچه در سنبلیله خوردم و چون سنبلیله را در آن
 آدم بود بجای آنکه از او را در بهشت نموده اند یکبار این لطمه را می علیه الله
 بر فرق مبارک امیر المؤمنین زده بود مصعبه ابن صفوان عدی از آنجا
 پرسید که یا امیر المؤمنین مرا سزا نیست و چند وقت بود که منم و هم از
 جناب شما سزای نایم حیا مانع میشد و امروز میدانم که بپایان رسیده است

در رسیدن ما در میسر نخواهد شد حضرت فرمود سوال کنید آنچه میخواهید
 عرض کند یا امیر المؤمنین بخوانیم یا آنچه که ترا فضلی با او م صغی الله ان
 حضرت فرمود که در کتبه المرافیه فتوح تعریف کن که همه در فتح است
 ولیکن چون سوال گوی بد آنکه خدای عزوجل او هم در حرار او در ایش
 ما در او در خوردن در کشتن بهشت را با ایشان حضرت فرموده است
 از خوردن کند هم نه نه او هم با بجهت میسر از خوردن آن ابا نه در
 بسیاری از بیامانات خدا را ترک نهادم در خوف لذت نفس تو تک
 این زنده ام **نظم** چگونه شیره دنیا را فریب دهد که من بدیده
 حسرت نمی گویم چه که خرم من خسته بین بودم سز که مزاج
 دنیا بر من چه خوشم پس گفت تو بهترین یا مزاج بی الله اکثرت فرمود
 که فرمودم خدا نغزین که در من بظالمین حق خد نغزین که هم در پسرین
 کافر بود پس آن من رسید جوانان اهل شمشه پس گفت تو بهترین
 یا موسی کلیم الله فرمود که خدا موسی را بسوی فرعون فرستاد موسی گفت
 میترسم که مرا بکشند رسول خدا را به تبتین سوا برات مقرر فرمود

در اول

که در موسی حج بر قریش بخوانم و من رفتم در ایش آن خواندم و مطلقا
 از ایش آن ترسیدم با بجهت آنکه بسیاری از آنرا کان ایش را کشته بودم
 پس گفت تو بهترین یا عیسی روح الله فرمود که ما در عیسی ساکن است المقدس
 بود و حج می نمودم و در آنش رسید از آنش شنیدم که از اینجا نه پروردن رو
 تا فارغ گشته داخل نشو که این خانه نبی است نه خانه ولادت و ما در
 چون وضع حدت نصیب رسید بدو خانه کعبه از برای شفا حاضر گوید
 پس صاحب خانه در روز کعبه را کشف کرد من داخل کعبه شد و من در آن
 خانه منزلت گفتم و غیر خود را در مجال با خد شریک ندیدم **نظم** که هر
 چه پاک بود در صف نیز پاک بود آه میاز حرم کعبه در بجهت کعبه شریفین
 کعبه شفا داشت با حرم بر شمس سید جهان جلایانند علی بن محمد
 سیر که معاصرین امام چه باقر بود و نقل میکند که روز نشیبه را معاینه
 دیدم از آن پس بد که تو گیتی کفتم من از اولاد حضرت آدمم پس دیدم
 تو گیتی گشت منم صاحب عماره و او اسم زک و منم صاحب چوب دست
 و در جل عظیم و منم کشته با پل و منم که با نوح در کشتی بر رشتدم و منم که

نامه صلاح رانی کوم و منم افروزنده اش ابراهیم در بر کشته قل
 زگر یا دیکجی و منم سازنده که سال سامری از برای پستش بنی اسرائیل
 و منم حج کشته لشکر از برای جنگ هم در روز اهد و منم که در میان
 لشکر معادریه تا دویعم و قوم معاویه را بر جنگ علی تحریف میکردم
 و منم شامت کننده بر زمین در کربلا و کشته یاران سیدالشهدا منم
 امام شافعیان و منم که کشته خلق سخن منم بزرگ پی دینان پند
 کافران منم ابرهه که خلعت منم از آتش شده منم مغرب درگاه رب
 العالمین یعنی امیرالمؤمنین علی بن محمد صیرفی که چون فریدم که کشته شد
 کفتم ای شیطان ز قلم سیدیم با سخا و غمی که ترا ز ما درگاه خود کفتم
 که علمی منم تعلیم کن که سبب آن مغرب درگاه رب العالمین منم پیش
 در دنیا قاعدت کن و کفتم در آتش که در فرج خود از عوام و در آخرت از برای
 سجوی بدست بنی ابی طالب برستیکم در پشت آسمانی جهات
 خدا را کوم در رحمت زمین معصیت از کوم در جمیع مخلوقات آسمان
 و زمین مطلق شدم یا فتم ملک معترتی و پند بر سر کسی که اگر بدستی

عنه

علی بن ابی طالب تقرب محبتند و او را شمع کنان بنام میگویند نظم
 خداوند را با لطف خود بر او بر آرد دنیا که در بار محشر هیچ نقدی نیست
 ازین بهتر چه حاجت علی بر او در روز نیامد فانی زمین کرد آنی صفا
 یا رب آن کبیر کا شفی در روضه اقصی که چون آدم و حوا از شجره نسیه
 تا اول کفند لشکر با او استار روی پیش آن از کفنی مجال با حق شرف
 و فرسره جلال از پیش آن در فضا و در صلابت از پیش آن فرود سینه زمین
 و حرمان و ولدان که در عزت ایشان بیوفه فرار خود چون ایشان
 برهنه و یکسایند بر کردار آمدند بجا ببردت که مرست یافته
 از پیش آن در مرشد غار سید که یا آدم افروز تا ای آدم آری از ما
 میگری آدم چه جیب بل جای بنگ بلکه از سرم کن چه سرنگان شده
 و چگونه کردیم از حضرت تو که از تو که سخن ممکن نیست **بیت** که آدم
 که بغیر از ذرت پناه غارم جز آستانه لطفت پناگاه غارم عتبت
 بر که آنچه خدای پرستندند پس امرش بجز بندگی آدم و حوا و ابیس
 و علی حسن ما را از ذرت پرورن نماید که در درشت جمع شدند در کف

طعن بسیار بر طمس زدن باج او را پیشند و بر باقی او کینه شده بعد
 روی آنکه نهار و اورا سلامت میکردند پس سخن شد و بدست و پاکوید
 عرض که خداوند این همه عبادت کعبه تمام از دست خود برانهد و بسبب
 آدم مرا نویسد که ایندی پس صفت ده مرا تا روی که بر اینچه شکر اوید
 از جوهری تا روز قیامت حق تعالی در خواست او را قبولی فرستد او را
 آفت رحمتی دهد و او را بیس عرض که چون ماهیت راوی
 پس سکن من که باشد فرمود از نه با عرض که چون از خردنی من
 چه باشد فرمود شرفی بلیس که است و عرض که کورن من که باشد
 فرمود نیا و سا ز عرض که طعام من چه باشد فرمود هر که کورن در جاتا
 و خنجه با و بسم الله عرض که شمار من چه باشد فرمود صفت من بر عرض
 که شمار من چه باشد فرمود من بر عرض که حساب آن کفار
 من چه باشد فرمود از نه عرض که خب تر است از برای من بهشت ز
 که چند از من خط نخوام که فرمود خارج منها فانک بریم وان عیالک
 العتی الی یوم الدین آدم عرض که چون که روز قیامت با بیس صفت

کعبه

قسم بخیرم بدت از که این ملعون که راه خواهد که اولاد مرا بکشد و همه باقی
 فرمود که یا آدم سر صفت قرار میدهم یک خصلت از برای خود او است
 که مرا بندگی نایبی و احدی را از برای من شریک نایبی و در صفت از برای
 تو یکا آنکه هر عمل خیریکه بکنی بده دوده بعد در صد بهر عرض میدهم
 دو یکا آنکه اگر عمل بدیکه و نوبه نایبی میکندم در آخرم انا العفو الرحیم
 ایلین صحیح زده عرض که چون که آب چکر است یا بهر با و داد آدم
 فرمود در وقت مقابرت اگر بسم الله گویند تو نیز در حق شریک در او را
 است ن یا عرض که خداوند از دنیا و در بقرای فرمود که هیچ اولادی
 از برای است ن مرگ نشود مگر اینکه میگردد او با او باشد و تمام عروق او را
 بگرد که قلب او را که معرفت و مقام نوز من است و هب من منبه
 روایت گفته که هر کس در وقت بگویر سبب ان الشیطان آب مرده
 مثل آب شدن نمک از آب مس از آتش و هر کس در وقت طلوع یا
 غروب آفتاب سر را مستقیم را بجز از شیطان مانند مک فریا و میکند
 در فرینما بد حضرت آدم روی آنکه با عرض که چون که در این ملعون

یا ارمی و اعانت نه و من مرا بگر چکنم غار سید که مسکن او را تا رکنها
 و نیز زمینها و حوراک او را خاک در زبان او را لنگ گفتیم و دست
 پایی او را از او گرفتیم و او را در هر جا که او را بر پند سر او را بگریم با
 بر پایهای طاس سبیا که گفتیم بجهت آنکه راه رفتن او را بهمانی که در حق
 او را یک درین منوم و مجتبی از او در دل او را تو از او چشم که او را نکشند
 پس حوا عرض گفت ای و سیدی را ناقص العقل خلق گفتی و ابلیس را
 تو قسم خود که دروغ نیکوید من چنان پنداشتم که کسی قسم دروغ نگوید
 میخورد و لهذا این خط را کتم و تو مرا در عهد الشاه و در ناقص المیراث و محرم
 از نماز جمعه و جماعات و نماز نشین گفتی و بعضی و ناقص است و خانه کعبه
 شدن و در روز نیدن مبتلایندی سوال من از کرم تو اینست که بمن چشم
 بفرمائی مگر سید که عطف منم بر تو حیا و وقت قلب از تو استقامی را در تو
 از برای تو در آب غسل از نیدن را بقدری که اگر بینی بر آینه چشم تو روشن
 شود و اگر زنی در وقت از نیدن ببرد و سینه صفت و ملائکه بخانه او حاضر
 شود و با شهزاده محترم کند و همشاه و مرتبه بهتر از خود برده باشند حق گفتی

این قلم

این عباس رویت گفته هر زنی که او را در روز نیدن بکین صفت او را عطف
 میکند با او هر روزی او بر شهیدی را داد که بر او رسد سالمانه از برای او است
 در شب عظیم و صدای خود جل میفرماید که اگر زنی من مان ترا که بر بخت
 گفت در یا با باشد بر از زنا الهما و جوا بهما در سید که از بخت پر درن بود
 از نام مجربتر روایت شد که نفع روح بدن آدم در روز جمعه بر روز
 نوال واقع و حرم منق کعبه و جهان روز داخل است شدنش
 ساعت توقف نموده پروان آمدند و شب در بخت نماندند و بعضی
 روایات واقع شده که نصف روز در بخت مانده که با نصد سال دنیا باشد
 و بدانکه خوف که اندر در بختی که او هم در او بود پروان آمد بعضی گفته اند
 که جبهه منگله بود بعضی گفته اند که برستانی بود از بستان آسمان و بعضی
 دیگر گفته اند که برستانی بود از بستان دنیا در زمین فلسطین که در دنیا
 فارس در کمان چشم جبهت لی از برای آسمان آدم خلق گفته
 شاعر متاع گفته که صد کفک بستان دنیا با نچه در دین و خرق
 اجماع مسلمین است و اکثر مفسرین حسن بصر و عمر و بن عبید و بعضی

عطف و بسیار از دست خدا ماند جانی در تانی بر آنکه که جنت علی بود
 جلیل کبریا بعبودت کلینی از حسن شیبی دوریت که که او گفت از باطن
 حضرت محمد صاوق از نزال کلام از جنت آدم آنوقت فرمود که باغی بود
 از باغستانهای دنیا که طالع مرشد در آن آفتاب ماه و در جنت
 آنوقت بر روی که از او پرونی می آمد ابد او چون ما مرشد از پرونی
 رفتن ایس از باب لغت پرونی رفتن برین عروق فضا آمد و در
 از باب غیب بگفت فضا آمد و در از باب سخا با صفهان فضا آمد و در
 از باب دره بگفت سر از نوب و در از باب رحمت بگفت فضا آمد **نظم**
 در این راه هر که بین راه که است : کاین وجه سستش سنگ راه است
 که می هلت آن سعادتمند بود : که با می در جنت جان سپرد : که می خرد
 حیات عیش خوش : که نفس خیز را ازل بکش : در جوانی کن نثار
 جان : در جوانی بین ذلک را بجزان : هر چون کس که زانی جانی کن
 که غنچه بر قربانی کن : شده همه بر باد ایام شباب : بهر این یکدوره
 نمیشد شباب : عمر که زنده گذشت و یک سبب : که کجا را بگری

از

ای محمد : حال ای عزیز لب که نه سال : سا که کن افغان و کجند سال
 چون کندی نادر در فضل بهار : در خزان با در فغان زینهار : عوق
 در یابی کتا به باکی : در صا صی در سپاه باکی : جد تو آدم بستش
 جانی بود : حد سیمان که در بر او بود : یک که ناکه گفته شد نام
 زنی زین بر او پرونی خرم : قطع داری که با چندان کن : در غسل
 جنت شری ای در سیاه : در حضرت که چون فرمان از جانب خدا
 سبحان رسید که از پشت پرونی رود آدم دست خود را گرفت بر سینه
 که شایسته هم در صحیحی در بسته در مقامی برید از این طرف را که
 بر روی شام امیدش غیر سبب چه خرد است که پرونی آید از پشت که طریقه
 بسیم از آن حسن الریم بر زبان را به جز بر لب گفت ای آدم کلمه که در آن کفنی
 زبانی باش شاید از افق عینا خردت جنان که در مطلع سبب که
 خدا در طلوع نماید خطب آمد که ای جبرئیل که در تا پرونی ده حرف که گاهی
 تو با سم سخن دریم خواند است بروی رحمت خوانی خطب سبب ای جبرئیل
 هر رحمت که میت در زخم کف کمال نازم لیکن اگر امر از روی هم کنم

بر یک تن رحمت کعبه بستم میخوام خدا که آدم روی برت نند و فرزندان
 هزار عاصی از فرزندان همراه داشته باشد کعبه برایشان رحمت کم تا
 رحمت من کعبه رکعت از حضرت رسول رویت شده که در روز قیامت
 بر بنده از کعبه بخواند و چون بگردد از کعبه بیرون بیرون بیرون
 آتش صریح از روی هفتاد هزار سال راه بگریزد و در رویت دیگر آمده
 که در روز قیامت بنده را بجا کعبه آوردند و نامه اعمال او را برست می
 بنده وقت گرفتن آن نامه برسد عاقبتی که در دنیا داشته است بسید
 بر زبان را ندانند و نامه ایستاد چون بگشاید همه آرزوهایش برسد و هیچ نوشته
 بنظری در دنیا با فرشته که در کعبه در پی چیزی مرقوم نیست با آنچه
 فرشته که گویند که در میان نامه نیات و خطیبات تو نوشته است بعد از
 برکت کعبه بیا کعبه در هر بنده که فرعون قبل از آنکه دعوی الهییت کند
 از کعبه بود که تا در در کعبه او بسید شده بود چون دعوی الهییت کند
 و سری بر از دعوت از ایمان او میا برسد است تعالی مناجات لغت
 و شکایت او را در عرض داشت خطاب آمد که ای سری تو نظر در کعبه داری

در کعبه

در پاکت او میبوی و نظرم در آن کعبه جلیله است که در کعبه شک او آدم
 شده قسم نبوت و جلال خود که آن نام مرقوم است او را عبد کعبه
 و در نقل صحیح آمده که هر که بسید بگوید در وقت طعام خوردن شیطان
 از آن زهر را نگیرد و اگر بگوید طعام خوردن مثل شکر یک ادب است
 و در خبر است که هر که در وقت جاکه کند بسم الله بگوید جایلی سید شود
 میان عیون جنیان و عورت او را از غمراهی این شود و در بعضی
 از اخبار نظر رسیده که از برای دفع مرض طحون دو بار بر در کعبه بسید
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
باب سوم در بیان احوال آدم علیه السلام بر روز پروردگاران
از جهت حضور سرشت و پان خلقت اولاد اوست
 بر آنکه در روز عتداه کعبه که پنجمین نامی است بر او آمد و حکم شد که همه بر زمین فرود
 آدم دست حوا را گرفته گفت پان از منم بر رفیق منم از کینم و دید هر دو
 نایم که نوبت معزولی رسید و نمان محنت و عجزی و یکسوی پیش آمد
 اثنا جبرئیل آمد و گفت ای آدم حکم چنین است که دست از حوا برداری

و معارف را بر هر ملت ادا نمیکردی و هر یک بجای دیگر بود پس آدم
 دست از خدا برداشت و هر یک روی بطرف خود رفتند و گردن را بر زمین نهادند
 عاقله تجلی است و نمیکند و در غربت و کربت آدم و حوا میکشیدند
 و در شب بی بیکدیگر که گفتند و بچگونه آدم از یکدیگر خبر داشتند آدم میگفت که سر از
 افساد و حوا را بر سرهای منند در وضعی که او را دیده بودند آدم در شب
 سال پس که سر از زین میکشید در آن روز در دهنش از آنکه آدم را
 با آسمان بر زمین و هزار که بود در آنجا که در حالت قیام سر از آنجا
 ابر بود چون مردم و بسایع از او در آن بعد از آن تعالی در زمین بر طبق
 قامت او را شست و از آنکه در زمین آمد عصاب او از او برداشت بود
 و چقدر که طول آن عصاب بود و آن عصاب پس از آن در او در آن بر سر زمین
 رسید و در خبر است که آن عصاب در زمین بر سر زمین بر یک چیز بود و آن
 با و خنجر که می از خنجر که از او بر خنجر شد و مجموع انواع طیب که از زمین منند
 حاصل می شود اصل همه آن از آن اوراق است و در بعضی جا در او شده
 که یکبار از یک از آنکه می از آنکه است بهشت با آدم بود تمام عطر با از آن یک

برک حاصل شد و در روی واقع شد که چون حوا کسب می نمود که از آن
 بافته بود در وقت معارف از آدم آنها را کشید و بر لب آن که می نسبت
 بندهستان میریزد بر می کشید آن او را با نسبت به تمام بر پاهای حوا
 و عطر را که از زمین حاصل می شد از عطر آن کشید آن است و در بعضی از آن
 بنظر رسید که چه عطر در بندهستان و عود و کافور از آن شک
 چشم آدم که در زمین جاری شد رویند و نقل و سایر ادویه با از آن چشم
 حوا رویند شد و هب بن بنده در آن که اول بر خاک از آن آدم
 بر زمین خنجر و طلوع شد و سر از آن که کسب می شد و بر یک چیز تا مندرج است
 که هزار سال عمر میکند و در سالی یکبار از یک شخم و یک چیز میکند و در او رویند
 در روزی پیش از آن هزار سال فرسخ مسافت پروردار میکند پس از آن رفت
 و با آدم الفت گرفت با او شغل کرد بر بود روزی در آن در دیار با او دید
 که در آب می غلطید که ای حمت بد آنکه شرف عظیمی روی زمین آگاه است
 که بر این خنجر دور نشینند و با او است خنجر بر میدارد و با پاهای حوا می خنجر
 ما به گفت اگر دست میکوبی و این خنجر می است که می دهد بد آنکه آن کسی است

که بر این نمر از راه کوه است در دریا و در جای قرار است در هر
 بر بلخ آمد بخدمت آدم و با او مشغول گردیدند سعید بن سب روایت
 گفته که از طیف آدم فرزند و مانده بلخ از خلق شد قاده میگردید کل
 خلق شده در بال او رسم اعظم کعبت کحل میگردید با هر خضیه باین
 عباس در طائف بود ما زده پیش آنکه نزار بود لحنی بر روی ماهی
 این جنس آن بلخ را با حرم تمام بخت و کثرت نظر کند بر پای
 این چون نظر نگاهم نظرهای سیاه در آنجا بود بر سر خفته کثرت
 خبر آدم را از نزل خدای از تغییر این نظرهای که بصرانی نوشته شده است
 لا اله الا انا قاصم مجاری از نام جعفر صادق روایت شده که آن
 حضرت فرمودند عالم لحنی افزای بزرگ چشمی آدمی آنها را دیده
 که سلیمان پیغمبر است تصرف آنوقت بهما در آن جنس از بلخ بود
 از سرخ و نه در سبز و سفید و سیاه و ساری این رنگها این جنس روایت
 گفته که هرگاه آدم ترک منسوب نهاد یا دیگر در پیشش شد بر آرد آن
 نزار سیاه بگردید که نرسد آدم ترک خوب است چون جز نرسد است

بر هو آدم میگفت زمانی دیگر باش تا خم دل با تو بگویم و در آن زمان
 دیگر که بگویم رفتن میگردید پیش آدم غیب شد چندان میگردید
 و میآید که در خان بهر از او بر او می آمد چندان آب از چشم او در آن
 میشد که هر چه چشم او مانده در چشمه آب روان گشتی و حوا نیز بر ساحل صده
 میگردید و ناله و زاری میکرد روایت در وقتی که آدم در طلب حوا گشت
 در آنسانی که شش زمین که با رسید چون پای بآن عرصه نهاد و از آن
 بهر موم و غم باور می داد و چون تعلیقا رسید باین بشکلی آمد در غم
 شد و خون از او جاری گشت خردن و مگر که تا نا از زمین سر زده است
 که در جمع زمین گفتم از راه الهی که درین زمین رسید در هر چه کار رسید
 بود که عالمیان با او نمیکند ای آدم این زمین تحت و بلاست و در غم
 از راه و عفت است در آنجا سیاه سیاه بنیاد شد از راه الهی
 در آنجا اسیر خواهند شد خدایم از آن راه و کثرت ترا با او شریک گویم از آن
 تو در آنجا میگردی که آدم گفت بر خدای قائل او که خواهر تو هستی و خدای فرزند
 که قائل او بر خدای بود و شمر سر راه از زمین جدا شود هر که نظم با وقت

آب گشته ز کرامی کربلا افغان ز لعل شسته صحرای کربلا آه از روی
 پیکان از پی دواغ کشتند بچشمش سلیمان کربلا از کله آینه
 کف آفتاب هم کوفتی بسایه ایران کربلا و با بچه روزی آدم انجیر نیل
 پرسید که ای برادر حواکی است گفت برکن رود یا در فراق تو گریان
 و فلان است و از حال تو هیچ خبری ندارد آدم از استماع این سخن
 پهرش شد جبرئیل سر دراز برکن رخ نهاده نگاه در آن مهرش رویه
 برکن در ریخته و بیکو بیچسبی آدم اجالت آدم شمعان اجمت
 من آدم دای مونس زهد من نیندم آیا که سسته یا سیری الایسن
 است آدم حریان آیا تو برینه یا پرشیده انانم است آدم یقین آیا
 در خوابی یا پداری آدم خیزت که جوش دهد نگاه با پرشش آمد
 و فغان در گرفت جبرئیل گفت ای آدم ترا چه شده آدم صورت افته
 باز خود و مانند بعد بجزوشید که جبرئیل نگاه در آمد و مناجات که کله
 بر این در غریب فرودمانا رحم کن خطیب سید که آدم را گفته و بشارت
 ده که تفکیک شد کتب فراق بسر آید و ماه مراد از شرق آید بر آید

در این کتاب

در روایت آمده که حضرت مجتبی علی بسبب پیغمبر بر آدم رحم کند اول جیا
 در یک کجا سیم دعا ای حاجی گفتت بشا بر او آفتاب بود که گفته اند
 چون زمین سر از لب فرود آمد سید صالح از شرمندگی سر بالا کرد و آنگاه
 فرمود اما بکسی اذیت مبر تو که در اخبار را که اگر کردی عاقبتی اهل دنیا نیست
 و بند بگرده او پیغمبر بنور که بر او شتر بود اگر کردی اهل عالم و کبر و جاه و
 بنسبت نماند بگره نوح پیغمبر که نوح از آنها زایل بود اگر که مجموع عالمیان
 و کردی راه و کبر نوح را بر او بنسند با کردی آدم کردی از همه شتر بود
 عیون خبا را ایضا از امام علی بن موسی الرضا نقل گفته اند که آب دما آدم
 چون سید مردن می آمد از دما راست او مانند دجله و فرخشم چپ او
 مانند فرات و در روایتی دارد شده که آدم مدت ده لیست سال خندان
 باران حضرت از بار دما برین نمانت بارید که در شب نامجا که در
 جوی پیدا شد در آنک چشم می چشمها درون شد عرفان هر از آنک
 آدم بخورد غرور با یکدیگر می گفتند این چشمش آبی است که باختر ازین
 آب نخورده ایم آدم کن بود که عرفان این سخن را از فرط غم میگویند

آنچه سر و از دل برود بر آنکه در زار زار بگریست و بنایید و گفت با خدایا
 حال من بدینجا رسید که صفای هر آب و با من سخنیز که دستزدن
 خطاب آنکه ای آدم صبر کن است میگویند ما هیچ بر می نغیستیم از
 آب دیدن یا زندان یا فریاد ما دعای آنقدرت پس از آن چند
 قول است حسن و قاصد و مکرر و سیدین چیز را نه که آدم گفت ربنا
 انفسنا و ان لم تغفر لنا و رحمتنا لنكونن من الخاسرين خداوند عالم تو
 اور در قبل که این دعا سرور است که هر کس این سخنان را بگوید
 خداوند عالم کنان او را بر همه گناهان که بعد از طهارت با آن در کرد
 در حقان باشد و هر کس در سجده این کلمات را بگوید ارکانی میسر
 مانند روزی که از مادر سر نه شده باشد و در است شده که آدم بفرزگفتن
 این کلمات عرض کند خداوند ما هر بنده از بندگان تو و اولاد من که
 بنده کی را کند و شرک بر نیاید این کلمات را بگوید ارکانی با آن گوید
 پس او از حضرت آدم با فاق عالم چیده شده و تمام زمین و کوهها
 و در شجره و حیوانات و طيور و کجای آمد که یا آدم چشم تو روشن باد

یا ارحم الراحمین

که در کوه و عالم بود بر آنکه دعا می ترا با جابت رسانید پس حیرت
 بر خدایا بر زمین و در چشمه نمایان گوید که آب او از مشک خنجر بر آید آدم
 در آنچه غسل کند و میگفت اللهم تقبل توبتی و در حله حیرت از بهت آنکه
 بر او پیش نید و حضرت سحر از در کن رحبه آواز گفادت آدم را شنید
 بسجده افتاد و گفت ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و رحمتنا لنكونن
 من الخاسرين یکجا نعل تازی شده حور با کنی روز یا بعد ما مر ساخت نعل
 گفت و در حله از بهت آنکه بر او پیش نید حور از شرق خدمت آدم شروع
 کند که زمین و هر قطره اشکی که از چشم او با آب مرغان و نوز در بر جان
 میشد و در جها بد رویشده که سبب قبول شدن توبت ایشان این کلمات
 اللهم لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب انی ظلمت نفسی فاغفر لى
 خیر الخائرين اللهم لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب انی ظلمت نفسی فاغفر لى
 انک خیر الراحمین اللهم لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب انی ظلمت
 نفسی فب علی انک انت الارب الرحیم و بعضی دیگر گفته اند که این کلمات
 که سبحانک و بحمدک تبارک اسمک و تعالی حدک اللهم لا اله الا انت ظلمت

نفسی فاغفر لی فان یغفر الذنوب الا ان یتوب و بعضی دیگر گفته اند که آن
 کلمات تسبیحات از بهر بعد و این ششم در شرح پنج البیحه گفته اند اینها
 عباس منقول است که حتی سجده عالی نسک حج را و کلماتی که در آن
 گفته شد یعنی **لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ** ان الحمد و
النعمه لك لا شريك لك لَبَّيْكَ تعلم آدم نموده است ن
 بهای توحید که در چون فارغ شد از دعای حست و این که در آن جمله
 توبه نما گفتم در آن تری که از این عباس منقول است که آن کلمات این
 که آدم گفت یا رب اله الخلقنی بیدک بار خدا یا یا یا فریه
 مراد است قدرت خود فرموده یا در آن گفت یا رب اله تمنح فی
 من روحک برهه یا یا روح خود در بدن من زنده فرموی
 کت یا رب اله لتکنی جنتک برهه یا یا مراد است حضرت
 سکن که نموده فرموده ای کت یا رب اله لتسبق رحمتک
 غضبتک برهه یا یا پیشی گرفته است رحمت از غضب خود فرمود
 بی کت فله اخرجنی من جنتک پس در بصیرت برادر پروان

۱۱۱

کوی مراد است حضرت گفت بجهت ترک مذوب تو گشت اگر توبه کنم فریه
 صلاح آورم که خود را مراد است میرسانی فرمودم کت یا رب اله
 کفم و در آن پیشمان شدم و غم و اجرم کفم که من بعد ترک مذوب
 کنم پس حضرت فرمود لی توبه از قبول فرموده اند که اصح احوال در قبول
 شدن توبه آدم و حوا است که مجبور علی و فاطمه حسن حسین را شیخ
 خود گفته اند چه انقول از آن صحابه قین روایت شده در کتب بعضی
 از آن علما یعنی نیز مسند است از آن صحابه نقلی شافعی که یکی از عاظم اهل
 سنت است روایت کرده از این عباس که او گفت من از حضرت روایت
 شنایم پرسیدم که یا رسول الله ان کلمات که آدم از پروردگار خود نقلی
 نموده و از او وسیله قبولی توبه خود گویند کدام کلمات بود حضرت فرمود
 که آن اسم من در علی و فاطمه حسن حسین بود پس او اسمای بارو سید
 شفاعت خود ساخت و گفت خدایا بجزمت این اسمای و قرع مجر علی
 و فاطمه حسن حسین که توبه مرا قبول کنی و آنچه از من صادر شده در کتب
 حق تعالی از برکات این اسم از زلفت او در گذشت و آماج عیبها بر او

نهاد و در روزی واقع شده بر ازان که خالق عالم حضرت آدم با وجود
 و روح بر او آید آدم بر چنانچه نشسته و عطر که در کعبه در الطی
 گفته روی بسمت آسمان نموده باق عرش اشاجی و در آن روز حضرت
 خود نام بر یک بر بالای آن نوشته گفت خداوند پیش از من با
 صورت من خلقی آفرینا و خود عرض گوید پس اینها کیستند فرمود زوزان
 ز تو و علی و فاطمه و حسن و حسین است که اگر نه عرض از جویشت این نبود
 ترا هرگز نمی آفریدم این نامها را یا دیگر تا وقت فروماند که بفرمودند
نظم آدم که خانه بر سر کوهی تو ساختیم آدم هنوز محرم خلد برین نبود
 آدم که ما با امانت در آیدیم جبرئیل در خزانه حرامین بنو ادریس
 الا زار از فضلین شادان و کتاب روضه از این مسعودی است زوده
 که در روز کجاست رسول خوار رسیدم و کفتم یا رسول الله حق را بمن بنما نظر
 کنم استغرت فرمود که باین مسووم که حق را خواهی باید که در اصل این
 این خانه نبوی این مسووم که بر چون در خدا کفتم علی بن ابی طالب
 در کعبه و سجده دریم و شنیدم که میفرمود خداوند از ما بجزمت خود مسوومی

بنا

که پاره خط که از ان شیعیان بر ابراهان از پیشین بعد بر او آدم
 که آنجا را بر رسول خدا رسانم پس آنجا با هم در کعبه و سجده دریم و شنیدم
 که میفرمود خداوند از ما بجزمت علی تقی که پاره از همان است مرا
 این مسووم که میگویند از تنس و پیم پوشش گویدم و چون پوشش آدم
 رسول خدا فرمود میان مسووم که کفر بر از ایمان میزدند بگویم معاذ الله
 از آنکه کافر گویم ولیکن چون علی را دیدم که از خدا بجزمت تو سوال کن
 و سوال نیز از خدا بجزمت علی بگویم تا قسم که کدام یک از شما را فضل
 از آن دیگر بشمارم استغرت فرمود میان مسووم بر سر که صدای خود بقل
 مرا و علی را حسن و حسین را از تو عظمت خود بجز از سال پیش از
 او پیش آدم و عالم خلق فرمود در همه یکا تسبیح و تقدیس نبوی از
 مرا کشف و از او آسمان را ساخت و نور علی را کشف و از او
 عرش و کرسی را آفرید پس علی بزرگتر است از خودش و کرسی و نور
 حسن را کشف و از او لوح و قلم را آفرید و حسن بزرگتر است از
 لوح و قلم پس ز نور و با هم حسن را کشف و از او حجر و صیقل

افرید و حسین افضل است از خرد و بیان پرستار و معارب
 تا یک مانه که بخدای عزوجل از ظلمت شکایت نمود و گفت خدا یا
 سبحان این اشباح که افریدی ما را ازین تاریکی فرج داده و شمای
 سبحان خداوند عالم روحی افریدی و از قرین روح دیگر که بنده و زان
 نوری افریدی و از روح شمای بنده پس از آن روح زهره افریدی از زهر
 فاطمه زهرا است رقی و معارب را روشن کنیدی و ازین جهت است
 درین و مشرق و مغرب زهره روشن گوید و خرد را بر هر کسی که
 در کتب است طوری افریدی که چون روح داخل قالب آدم گوید
 از صلب خود آفرینی مانند جو شدن آب و صغیر مرغان و بیج
 و تقدیس خداوند منان شینه عرض که خداوند این پروردگارت
 که بیشتر از همه است و هر چه هست سید اولین و آخرین و بیخ
 روز بار پسین آدم گشت پروردگار روح آن بر گردار در جای قرار داده
 که من توانم دیدم خداوند تعالی نور که را در انکشت شهادت و نور
 علی را در انکشت بزرگ و نور فاطمه را در انکشت وسط و نور حسن را در انکشت

تم

خضر و زحیرین را در انکشت بهر آدم قرار داد و نور خسته العجا که
 آفتاب عالم تاب از ناخن او میدرخشید با بی بیچمه دست ترا بیج
 زانی که چرا بیج انکشت عطا شد بوی از نع خدا یا و چه است که
 اقرار نموده زانی که کبیری بجز از دامن اصحاب عبا بجز حضرت
 آدم دست تو تسل بر این سید مسل و اولاد او و از نور او است زانی
 شیع خود که از نور و حال آنکه جمیع خلق اولین و آخرین و تمام اینها
 مرسلین میباشند شفاعت از رحمت آن بزرگواران در روز بلکه بخار
 و کفار و شیاطین نیز امیدوار هستند چنانکه صاحب صراط العجا است
 روایت که که شمس شیطان را معاینه دید گفت ای ملعون بیج
 فکری که که در آخرت از عذاب خدا نجات یابی گفت بلی نفس
 پرسید که چه فکر که شیطان گفت در قیامت چه میکنم که خداوند
 عالم مرا بجهنم داخل کند تا سخن او است شود مدتی که در آتش منم
 آنوقت خداوند عالم را بجهنم و علی فاطمه حسن و حسین قسم میدهم
 تا مرا از آتش جهنم نجات دهد و اوی گردان گفت و از نظر من است

من ایتمده را بخدمت امام محمد باقر عرض کردم حضرت فرمود که لعن
 الملعون بلسانه و کفر بقلبه ان ملعون زبان ایان الله
 اما در اول کفر است این که یکروز شیطان از رحمت خدا ناراحت
 است چون نامه اعمال بسیم چند به نزد پیران عمل بخندند
 پیش از هر کس که با او ولی دارد رحمت علی خندند و سرزن
 گفت آدم او خیره مگر را را خاندن جات مسطور را بر عرض خواندی
 رسد و بدین حال عبادت انجی را در نزد خدا شایسته ساختند
 عالم تو بر او در قبول که عشره که یک روز امیر المؤمنین پرسیدم که
 ایام البیض را چرا ایام البیض گویند فرمود برای اینکه بدن آدم چون
 در پیش آفتاب از بیابانی سیاه گشته بود کفایت آنرا حضرت
 عوف عرض نمود خیر نیکو گفت ای آدم سیزدهم و چهاردهم و پنجم
 ماه را روزها بر آفتاب اعضای تو سفید شود آدم که در روزها داشت طشی از
 اعضای او سفید گشت چون روز نهم را روزها داشت ثقی دیگر از او سفید
 گشت روز نهم که روزها داشت تمام بدن او سفید شد بر ما رسید که با حوا

علا

کلمات نماید آدم در بالای کوه در که فرار گرفت و حوا از کوه دیگر در کوه
 که هر که آدم در او بود آواز می آمد که هر جا یک یا آدم صفی آید پس آن که
 او شش صفا شد و آدم که به کوه کوه در او شش صفا شد و شش بر آن
 نماز از خداوند عالم نماز رسید که یا آدم حضرت آدم در جوابت
 لیسک اللهم لیسک قلبیه عبدی تا بی ایلیک لا
 شریک لک لیسک ان الحمد والنعمه لک و الملک
 لا شریک لک پس این ذکر فرمودند و او شد از برای اهل عالم بعد
 عرض کرد خداوند حوا در کوه باشد فرمود که صفای او در کوه بوده
 و لیکن باید دست با او در کوهی تمام اعمال حج را بجای آورد پس
 حضرت آدم خست شد بنزد حوا رفت و هر صبح را حوا از فرود کوه
 صفای آدم در نزد آدم نشست و با یکدیگر از حوا الیه رفت در ایام
 فراق که کوهی یک کوه در چون شب میشد حوا بر یک کوه دیگر رفته
 میرفت و آدم معنی الله در کوه صفای حوا بر سر دانه از کوه حوا
 شد پس حوا بر بلبل با حوا در جلیله نازل که کوه و خانه کوه را در آن یافت

سرخی بود باجه افکند ابرهان موضع که الا آن خانه است نهاد امام زین
العابدین فرمودند که در این خوش خانه وضع کن که آرزایت الممکون کند
و ملاکه سرت که طرف خوش را میکند ما مرشد که طرف آن نماید که
اساقی تکلیف است و بعد از آن فرشته آن زمین ما مرشدند در
موضعی که خانه مکر واقع شده خانه بنا کند مقابل خانه آسمان بر شکل
و بسیت آن بجز طول عرض و نامش را صراحی نهادند و شایان
امر فرمود که طرف آن کنند چنانکه ابراهیم آن طرف بیت المعمور
می کنند زهری از سیدین سب رویت گفته که بیت المعمور در آسمان
و نبات و در آسمان چهارم نیست که آنرا زهری ان خوانند هر روز
چهار مرتبه در وقت طلوع شهاب در آن نذر داخل میشود و چون برون کشد
آنچه در آن است نهضت و بهر قطر از آن یکچکله و حق تعالی از هر
قطره ملاکه خلق میکند و همه را امر میفرماید بدو داخل شدن در بیت المعمور
پس ایشان در آن روز در آن خانه نماز میکنند از هر طرف میکنند و در آن روز
باز حق تعالی همشاه و بهر فرشته دیگر بطریق مذکور آفریند و باین

امام زین

امر ما مرشدند و بهر که زینت طرف باولی نیرسد پس هر سال آن
دانه یا قوت را در آن موضع نهاد و نذر خانه کعبه تمام دنیا را روشنی کند
و بهمان حال بوی آن زمین و در طرفان او را با آسمان بود و موضع
آن ملک یک سرخی بود آنرا ابراهیم که او را ساخت و بهر چندین مرتبه
دیگر او را خراب کردند و ساختند و در آن روز همشاه و بهر فرشته باجه
ا حرام بسته بودند بکسرت آدم سنا سک حج را بر میل تعلیم میکرد در
تمام موقوف او را باز میداشت و در حال افعال واقف میداشت
تا تمام افعال حج را آدم سجای گفته ملاکه در آنجا است گفتند که گفتند
حجت چیست می حج ترا قبول کن دما اینجا در جلد ز تو بدو هر سال
زیارت کند ابراهیم آدم فرمود طرف چه میگفتند گفتند سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پس آدم درین
طرف این تسبیحات اربع را میگفت حق تعالی فرمود که و لا حول
ولا قوة الا بالله بر آن زیاده کن آدم افعال امر آن کرده
ببین طریق در طرف یکگفت و چون ابراهیم طرف میگفت پس طریق

سبب از علی اعلیٰ خطاب رسید که العلی العظیم در آن پیغمبری ایمان
فرمان را بجای آنکه آنحضرت رسول مرویست که فرمود ای اصحاب من
کلمه تعلیم شما میگویم که در زبان خف و در میزان نهد و در آینه نشاند و در
دشمنی نراند و در کوزه زجفت و تحت عرش باشد و باقیات صالحات
باشد که حق تعالی در قرآن ذکر فرموده باقیات الصالحات خیر معند
ربکم و در غیر آنکه کشفه علی با یرسل الله فرموده است آن که است که برین
الله و محمد و آل الله و آل الله و آل الله و آل الله و آل الله العظیم و در آن
فرموده است که هر چه شش گمانی از او چشمش نیکن میگویند تر از دوی
عمل از او خوب و در او جعفر روایت است که پیغمبر فرمود که بگو برین
الله و محمد و آل الله و آل الله و آل الله که رحمت حق تعالی بر کل زبان در دست
برای او در پشت بنشانند و در هر یک از آن از نوع فاکه باشد و درین
شپحات اربعه از باقیات صالحاتند و حاصل آن در زمین است
و فرغ آن در آسمان و فرغ کند از صاحب خود هم و فرغ و فرقی او کل
سبع و بیست و سه و هر جمله را که از آسمان نازل شود در آن روز از آن

بند و نیز از او جعفر از پدرانی خود روایت کرده که حضرت رسالت پناه
فرموده که در این معراج بود جمعی از فرشتگان را دیدم که در عرصه
از زمین بهشت عمارتی میساختند خشتی از طلا و خستر از نقره و در آن
بنای کفن زلف یکدیگر در میان منوال میشدند سبب آنرا از ایشان پرسیدم
گفتند تا نطقه با نمیرسد ما باین عهد است حال نمی نایم گفتیم نطقه شما
چه چیز است گفتند سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
مؤمن بگوید ما بر بنا منوال می شویم و اگر از آن مساک نمیده باز مساک
چینماییم و از ما هم جعفر صادق روایت کرد که امیرالمؤمنین فرمود که برین
الله و محمد میزدان است و محمد پرستند هر چه میزدان از او الله بگویند
که سورت و ارض را در این عهد الله روایت است که شکر که پهلوان
پنجاه صد فرسخ بود است و پنجاه فرسخ برای آنست و پنجاه فرسخ برای
ظرف و پنجاه فرسخ برای جن و پنجاه فرسخ برای وحش و او را
هزار خانه بود از آنکه در آن سینه میگویند و هر چه کینه خفته و خفته
جن از برای او سب طی از طلا و در ششم باقیه بود در فرسخ در فرسخ

سخت اور در میان آن بساطی نهادند چنانکه سیهایی ظاهر گشتند
 بر کسیهای نقره می نشستند و پیرامون آنها همچو مان می نشستند
 و حال صدها جان حیوان و دویران و مرغان با آنها هم متصل می شدند
 تا آنکه آفتاب بر آفتابانی افتاد و باد صبا بساط او را برسد و پشت
 و سیر یکجا هر راه در یک روز پیر و وحش تعالی با او امر کرده بود که هیچ
 سخنی نگذرد مگر آنکه بگوشش سلیمان رساند روزی با این که بگردد و در
 در هر امیرت بر دهقانی نگذشت آن دهقان چون دید با آن که
 و در بر دیدن سبحان الله حق تعالی چه پادشاه عظیمی است
 و او داده با او آن سخن را بگوشش سلیمان رسانید سلیمان پائین
 آمد و نود دهقان رفت و کشتی تهنه و واحده یقینا
 الله خیر مما اوتی ال داود و رب یک سبحان اگر حق
 سبحان و تعالی قبول کند بهتر است از آنچه بآلی داده اند و با او
 بر زبان که حضرت آدم تعلیم جبرئیل از اعمال چه فارغ شده و طرف
 نشاء بجای افتد تا رسید با او که حوا از برای تو حلال شد بر آدم در شب

جمعه با حوا نسیخه کرد و مرتی بر آن که شد حوا در خواب و در زمانه و میر
 حضرت آدم از آن حال خبر داد آدم او را منع فرمود از آنرا نکردن تا
 از حیض پاک شد پس مکی آمد دست آدم و حوا را گرفته در وضعی که آنان
 چاه ز نریم است باز داشت و با او گفت از کف بر یک چوب آدم
 قدم برین زد چشمه گشود شد حوا آدم هر روز آن چشمه غسل کند و هر چه
 یک کوزه که در آن کاه و با می برت با قدر می کند آنکه هر چه بقدر ششم شتر
 مرغ دارد که نرم تر و از غسل شترین تر بود چون چشم آدم میزدم چنانکه
 زود و گفت را این چه کار است که در از برت پر و آن که جبرئیل گفت
 در او اینا رزق تو و روزی او را تو این کندم خواهر کوسید بن جبر
 میگویم از این جوایس سال کعبه از نعمات او چنانکه گفت آدم تا
 حرمت در زرع بود و در آنجا که بود و او را درین خطا بود و تو در آنجا
 بود هر دو بنمرا تا جبرئیل بر او ایتم ز زراع بود و اسمعیل که برین بود یعقوب
 را بود بر سرف پادشاه بود یوب غنی بود یعیب زراع و شبان بود
 و موسی ز شبان بود و او سر او بود که در ده میسافت سلیمان پاد

بعد از آن را در بطن کبوتری را در بطن عیسی سیاح بود چنانچه
 حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در راه خدا کشته شد و بعد از آن
 جبرئیل قهری این آیه و قدری آتش را همش در بسترش در زمین
 ستمک پنهان نگه داشت ای آدم بر خیز در سباب و آفات زود خیز
 مهیا کن و مشغول زرع کن باش ای آدم آتش افروز شد این زرع
 نموده ای و پیل و کلکی دست دانی و مطر قدوس سباب بخاری
 و حرانی را تعلیم جبرئیل میانه سباب زرع را بر ایشان که کار و سحر
 نهاد و آن کار و با ما بر خدا میکنی داد خدا آدم آتش زود کار چون خورشید
 که کند مرغیش نه چند آن که است که کند مرغ دست او تر شد میگوید
 گفت یا آدم از برای تو زمین زرع در خلقت است یکی اینکه هر سینه
 که از زمین روید و نم کند مشغول تسبیح و تقدیس خداوند عالم باشد و در
 آن از برای زرع باشد و یکی آنکه هر پرنده چو مرغ پرنده که در آن
 سخن و صدقی باشد از جانب زرع آن و دیگر آنکه با هر چه ملک باشد
 که آن دانه را بر زمین در هر وقت کند تا وقت رسیدن مشغول

دانه بذر

و کرد باشد و ثواب آن از زرع باشد یا آدم همه برکتها هفت
 جزوات شش جزو آن در زرع است و یکجز در سایر علمها و از این
 است هر مرتبه است که چون کسی خدا را هفت کند او یک مرتبه آن
 تخم زود است بگوید بوقله است که هر مرتبه بگوید انتم زارع عوالم
 ام نحن البزار عوالم بر آن سر بر نه بگوید بیل الله الزارع
 بر آن بگوید اللهم اجعله حیاتا متراکبا و از قنایه
 السکامه بر آن پیش از هر کس نعمت کند یا درخت بنام
 بردانه یا بر نهالی بگوید سبحان الباعث الوارث هر یک
 از آن خط کند و با محمد حضرت آدم تخم می افتد زمین را تخم و سایر
 زمین تا آنکه خفته شده از هر کس سراج ساعتی بر زمین نشست مشغول
 تخم زمین و سایر رکن شد و چون دانه روید شد از تخم که آدم
 پاشید به گویند روید و از آنچه حرا کاشته بود روید شد و سینه
 صد زرع و ساق آن مانند درخت نخل و هر چه بگذرد تخم شتر مرغ از زرع
 سفید بود از آن حضرت او برین بعد از آن که بگذرد شد و بهمان حال

تاران فرعون و قهر که چنگر شد تاران ایلس و چون قوم
ایلس هم کافر شدند هر چه بقدر تخم مرغی شد و بهمان حال بود
تاران عیسی و چون قوم عیسی را با ما برید و عیسی کشته شد آنچه که گفتند
هر چه بقدر تخم کبوتری شد و چون یکی ذکر یا کشتند در زمان سخت
القدر شد هر چه بقدر قدرتی شد و چون بگویند که عزیز پسر حضرت
بقدر سخنی شد بفر کزت مصیبت و چهره می با کندم هر دانه بقدری
شد که می بینی خداوند عالم از کفر این کفار در او که بر لب بازن نه
و با بجهت سیم حال از برای زکیمه و با و جناب از برای تربت از جهت آدم
میرزید تا وقت حصاد آن رسید بطیلم جبرئیل آدم میدوید و در جوامع
میکرد و با کوه کرد و با و صبا و در صحاف نمود و خرد و کند و چشید
و غیر که نذ و چشید و خرد و حکا گویند که حضرت آدم هزار کار که گفته
مان بست و گفت و هزار دیگر آن بود که گفته را رسم و گفته و بدان نهاد
سبمان الله هزار کار که آدم است اگر اسباب بگذارد کندم با آن کیم
میگویم که حکیم علی الاطلاق در دانه کندم قره آفرینا که مانند نشان

عزای قهر

عزای قهر که آب باشد بچشم کشد یعنی نژاد موقوف است بر یک
در زمین باشد و باید زمین سستی باشد که هر دو در خل و فرج آن در خل
و چون نوزاد موقوف است و هر یک جفتی خود بسوی آن حرکت میکنند
و نوزاد و نینها بداند با در آفرینا تا بهر از حرکت داده در یکا همان نوزاد
و هر دو چون سرمای مغرطه مضر بود آستان و بهر از خل و نعت سحر است
این و خدا نزع و شمر نموناید و چون سیرانی زمین نزع از آب از
دریا با و در حضا و چشمها بکشند موقوف بقدر سبب هم در خل نوزاد
و چون بسیاری از زمینها بلند بود که آب چشمه و کاهریز بان جا نمیشد
بر بامی آب بخشیر بود و گفته بود ای نهنده در بارانها که شتر آفرینا
با طرف عالم بدو نند و بقدر حجاج هر زمین را آب زنگانی چشاند
فندقنا ه الی بلد صیت چون زمین را آب هر دو بالطبع هر دو نوزاد
نوزاد شید عالم تاب را از بر حرارت و ماه را از برای رطوبت خلق فرمود
نغم چنان رزق را را غا سوی بدن که برش کنگ است راه همان
شرق لب رزق خردان ز خاک رود و دانه تا آسایا سینه چاک

بی نراق مردان بدست و پاک کند خسته با شمس خود اندر کند از کمر
 و اندر که سرکشی ز باران کند از سرکشی چو بی عهدالی غایر حساب
 سیاحتی کند بر تر افتاب شرمند این روش که چو از هم جدا بر بوی
 سبزه آید هر جا بلکه هر ستاره که در آسمان است از برای غوای بی پای
 خلق شده در آنچه گفتهیم بطور پرست که غمناکات و دراز عات تمام
 نرسد که با آب بر او ماه و خورشید و حرکات افلاک و لاکه **شعر** خنده
 ماه و پروین برای ترانه قایل سقف سر آوازند در که با آب
 یک کله مان را پان کیم بیکویم اول چیز یک یک لغت مان بان **شعر**
 زمین است بر از آن افکنند حکم بر اندان کاوی که آرزویش است
 و آکات میا بر پس پاک لکن زمین را از خسر و خاشاک در آرزو آب
 دادن در اوقات خاصه پس در زمین و دست لکن و پاک لکن و صفا
 نطقه دارد لکن و خیر لکن و چینی پس نظر کن در **شعر** این که در تریب
 این امر میگذرد و آنگاه که تمام این امر ضرورت از چوب آهن و سنگ
 و غیر اینها و تأمل کن در اعمال و افعال اهل صفت در ساختن آلا

از

از جهت درو لکن و پاک لکن و آسما با صفت و خیر لکن و مان
 پختن و احتیاج هر کدام با آت سجد و دیابیرت بکش و پس بر خور
 عالم حکم و الفت میان اهل بر صفتها گفته و دانش و محبت میان
 ایشان قرار داده تا در یکی سوزد و شهر ما و قریهها بر پاکند و خانههای
 خنجر در جواری که بر ترتیب دهند و بازارها و کاروانسراها بنا کنند تا از
 یکدیگر قطع نشوند و اگر چون و حشر طبع ایشان در یکدیگر متفرق نبوی
 سلسله جمعیت ایشان انجام پذیرفتی در امر سعادت ایشان با تمام
 رسیدی و چون در جملت این عداوت و کینه و حسد و طمع است
 و هیچکس بجز خنده و خشم نیستند اندر خداوند که پیغمبران صاحب قهقرا با
 کتاب و شریعت بمان ایشان فرستاد تا رفع راز و قطع دعوی
 ایشان نمایند و اوصیای جانشین پیغمبران گفتند تا نشر شریعت ایشان
 کنند و عملی را در ایشان ساخت تا در دتهای طوایف شریعت ایشان
 صحت یافت نمایند و سلاطین و پادشاهان فوری از آنند از راهی که نیند تا آنرا
 همه را بر شریعت ایشان بدانند و هر که از او تکلف نماید او را است

کنند و همت و خوف پادشاهان را در دل حواریان افکنند تا سر از طاعت
ایشان نبرند چندانکه اعلیٰ خلاق عدالت را سر نوح گفته اند اول عادل
اکبر که شریعت باشد و هر کس تابع او شود که فرست بریم عادل او سر که سلطان
عادل باشد و هر کس تابع او شود او را یا غنی و یا غنی خوارند سیم عادل
اصغر که طهارت و تقوی باشد و هر کس در او زیاده و نقصان نماید او را حاکم میند
در قرآن باین سه عادل اشاره شده و انزلنا معهم الکتاب و المیزان
لیقوم الناس بالقسط و انزلنا الحدید فیه یاسک
شدید و منافع الناس کتاب شریعت است و میزن در هم و یار
و حدیث باب شریعت عادل است پس آبادی شهر با رعایت فروع
و اهل صنایع و حرفت است و اصلاح ایشان سلاطین در اصلاح سلاطین
بعلمی و اصلاح علمای باطن و اصلاح انبیا بلکه در اصلاح ملائکه با ملائکه مقرب
و همچنین آنقدر که قدرت بر ابدیت که سر چشمه هر اتفام و مشرق هر حسن
و جمال است و از آنچه کفیم روشن شد که هر که تقیست نماید میداند که او
یک گفته و یک لقب نام اصلاح نمی یزید که با سطر علی چنین هزار هزار

ملائکه و با صفت از او میماند و پس از خودی صحیح است با بقدر از
فرشتگان که تعداد و عددها آنها را بغیر آن نموده و همچنین قره با صفت
در مرتبه هفتم و ملائکه تا خدا خوانند و نیز بدین گفته چندین هزار
ملائکه خدا مکتوباتند و در هر روز استرجحی در زمان در بطالت
و غفلت **ششم** ارباب و با دور و دور خورشید و فلک که از آن تا تو تالی گفته
آری بظلمت سختری پس بر کس کفران یک لقب نامی را نماید و کس
از جایگاه کفران جمع لغتها و لغزات را گفته است زیرا که وجه لغز نام
غیر است بآب زمین و بر او باد و باران و در خورشید یا این زمان
در خشتن دست مارکان آسمان و فرشتگان پی پایان و حرکت
افلاک پس همچنین کسی کفران هر لغتی که میجوید از زبان او گفته اند
بهر درین هفتاد و پنج و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست
و آسمان کل سخنان بدیده که اینک بر او لغت مکنند پس تا مل کن که
از برای صدی ممکن است که از عهد شکر یک لقب نام بر آید و کس
که در لغت را کند از آنچه هر لغتی که فرمود میرود حدیث است و چون برنگ

مفرح ذات پس از نغمه جود است و بر هر نفسی که در نغمه شکر است
 و هر شبانه در هر ساعت و چهار ساعت است و هر ساعتی که در نغمه شکر است
 نفس است پس در هر ساعتی که در نغمه شکر است **پست** زرد است
 زبان که بر آید که نغمه شکرش در آید اعمال داود
 شکر او قلیل من عبادی آلتش کور شد که بر سر
 سری من باشد زبان شکرهای زینا در زبان الفصحی دوم
 از زمان صفه زنده شد چون آب زنده زنده از زبانی در نغمه شکر است
 و در شکرهای شاه نغمه که سابق بر آن در بخت دنیا بود پس کا
 آدم که است از استیجا و تعلیم که آب و صند و غار از پیشان داود
 نماز که آدم که نماز ظهر بود و همچنین اول نماز که پیغمبر ما محمد که نماز ظهر
 بود چون آدم مشغول امر معیشت بود خداوند عالم مرغی و خورق بقدر
 کادری از برای او آفرید که در اوقات نماز با الهامی خود با هم بر حضرت
 آدم آگاه می شد و آنجا که در نماز آدم بود او از آن خبر می
 از خداوند خداوند از برق بنده سخت تر بر آید پس در نغمه شکر از خداوند

و خداوند عالم

که خداوند عالم خود می خلق کند که پایهای او در زمین و سر او در آسمان
 و کمال او در شرفی یکی در مغرب است چون وقت نماز شود که در
 بال بر بال زنده او از بینه که که سبحان من بیسته کل شده
 پس تمام خودها در روی زمین او از بینه که که سبحان من بیسته کل شده
 صادق مقلد است که نزد سبحان بال کشاوه میخندد که در نماز باشد آنجا
 و بخت خانه در در رختخانه از با محفوظ مانده در حدیث و ذکر خود که
 خود مسینه یا من و یا هر زمینی است در حضرت امام بر می کاظم است
 که در نزد مسینه خصلت از خصلتهای پیغمبر است است سعادت
 و شجاعت و شناختن وقت نماز و جمیع کون و غیرت در حضرت
 رسول است مقلد است که دشنام میدهد خود س که از برای نماز مردم را
 پدید میکند و از این عیاس رویشده که حسرتین بر خداوند تعالی
 عا و س و دشمن ترین آنها خود است **پست** که نزد روی توان
 در تحقیق که با یک زنده است همیشه که تحقیقی بر حضرت آدم منزل
 خویش شد و از هر درختی در روی زمین کاشت و اول راه که راست گام است

بود حضرت امیر المؤمنین فرمود هر که در شب هفت برگ کاغذ بخورد در آن
 شب از قوی این باشد و فرمود کسی که خواهد مال و فرزندش زیاد شود
 بسیار بخورد برگ کاغذی را و فرمود که نیکو سبزه است کاغذی بیخ
 برگ کی از آن نیست مگر آنکه قطره از آب آن است پس در وقت خوردن
 حرکت دهد که قطره اش بر روی فرزند که کاغذی فرزند را بسیار میکند
 و پس می آید و فرمود که فضیلت کاغذی را بسیار نه مانده فضیلت تا است
 بر جمع عیال و حضرت امام رضا فرمود که خوردن کاغذی سفیدی همه
 درد تا است و هیچ دردی در آن زود فرزند آدمیت مگر آنکه کاغذ آنرا
 از بیخ نیکو و سفیدی را آب عارض شده و صد است حضرت فرمود
 که کاغذ را بگرد و بر روی کاغذ این کشته رود و در وقت بخوردن برین
 در پیشانی او پند از آن که آب و صداع را بر طرف نیکو و با همه حضرت آدم
 در شب جمعه با جوامع که حلاله شده و در کیفیت صلح و اول آدم
 در میان سلیمان و هود و نصاری افعال بسیار است که این اوراق کجاست
 تقدیر آنها را ندارد و همچنین این است نسبت بهای چند با آدم و حوا میدهند

البركة

که شیطان چند مرتبه حمد و در ساقه که بر آدم اسم پس خود را بعد
 اسرارش و به نام المپس که نیند و شرک شود و شیطان چند مرتبه است
 و خوردن این چند بخان که لایق این است لهذا اختصار بعضی از افعال
 سنت و طریقه حقه شیطان استی عشره بیما نیم پس بداند اکثر مغزین
 اهل عالم و اعظم علمای ایشان بر آنند که حضرت حواد بر سر و طفل
 مراغه یکا سپرد و بگری و خرد چون بجهت بلوغ میرسد نه و خرد این
 بطن را پس بطن دیگر سید او تا ندر زود شود از آنچه حواد در یک کلمه
 پسری را و که اسم او قایل و دختر که اسم او اعلیما بود در بطن دیگر
 با پدر و به با از برای قایل نامند و چون اعلیما که همزاد قایل
 و نامند یا پدر در غایت حاجت حسن و نهایت جمال بود و به او که
 همزاد قایل نامند قایل و چندان جمالی در شب طهارت قایل با این
 در حضرت شده که خود هر خوش صورت تر با من در رحم بود این
 سر او را تر و لایق راست از آنها آدم فرمود که حکم خدا برین که است
 و مراد آن اعتبار نیست قایل عز آدم را چند کلمه گفت این کار

با هر آنچه زنت ز با هر آنچه چون تو پابل را حسرت از من میدارمی ای مردم
 آنچه حق من است باو میدی ادم گفت اگر سخن باور میکنی هر یک از شما
 قربانی کنید با آنچه میزید قربانی هر یک که مقبول گفت قلیما از او باشد
 و عملات قبل قربانی در آن زمان آن بگو آتش سفیدی هفت روزگان
 فرود آمد هر یک قبل در کلاه آبی بپوشید و هر چه با منی از منی
 شده تا پابل برده فرید را که بیاحت سیدت پانصد بر سر کرده نهاد
 و بنت کوه که اگر قربانی من مقبول گفت ترک قلیما را کنم و قاپل صاحب
 نزع بود ستم کند ضعیف که دانه پانصد در دهان مرغ نهاده و در
 گفت که اگر مقبول شد پانصد من دست از خواهر خود بر دارم پس آتش
 ادم و کوه سفید پابل را خورد و در کندم قاپل در کدشت قاپل آتش حشر
 استمال یافته و هجرت دید با بصیرت او آیره و تا رگها نهد گفت
 که تو در میان زبانی غیبی و قربانی تو قبول شد از من نشود و خواهر
 غیب منظر را تو بگری و چشمه المنظر را من پابل گفت چنانچه تو در کدشت
 ترا سخا بهم گشت و لیکن بد آنکه غرضتالی قبول میکند قربانی را که از

باید



بر پیکر کاران پس قاپل بر کشتن با پابل غم از بزم گندمید نیست
 چکر ز یکدست با من بکنار بشی مثل کشته مرغی را در دست گرفته سر آن
 مرغ را در روی سنگ نهاده سنگی دیگر بروی زد تا کوفته شد بر قاپل
 نیز تضرع کرد تا پابل در جواب شد سنگی به پشت سر او زد که مغزش پاشان
 شد پس میداشت که با او چه عیالیت کرد او را در چهری سچیده چهل روز
 در پشت خود داشته و میگشت تا سبک بودی که با سع و طبر بر بر قاپل غلبه
 کوه که هر وقت بگفتند بخورند پس نزع دید که با یکدیگر مقابله میکنند
 و از آن زمان سر از زمین نه تا آنکه یکدیگر را کشت و بنهار دور پانی خود
 زمین را کاهید و آخفره شد و آن کلاغ همه را در جیره نهاد و خاک بر آن
 پاشید تا پرنده شد پس قاپل طوطی کندن قبر و دفن را از کلاغ آموخته
 پانصد را دفن نموده اما این قول گفتن کرب است و دروغ چنانچه خدیجه
 با منضمون دارد و شده باشد محمول رقیبه است زیرا که در هیچ زمانی از زمین
 خواهر بر برادر حلال نموده نخواهد بود چنانکه در حدیثی که در زاره فخر سینه است
 که از ابی عبد الله سوال کرد گفت ابتدا می فرستد و گفته که همچو آن

کتابخانه معبد قدوز
اشهد انی
بکتابخانه مجلس شورای اسلامی

میگویند که الله تعالی آدم را بزوجه دختران خود پسران خود و فرزند
و اصل نامی این خلق از خواران در اوردن است حضرت فرمودند که
حجتیست بی منزله ازین که احدی صغره در برکزی یا پنهان و صامی
در زمان و در زمان از خوارم که اندوه قادر بر خلق حال باشد یعنی
از بنایم که پستگاه و عدم اطلاع با خواران خجسته که بعد از آنکه
این معنی معلوم آنها شده بود صغیرا بدان که گفته اند و خداوند
حال حیرات با عدم عقل و تیزتر که چنین باشد انسان با وجود عقل فهم
چگونه چنین نماید و حال آنکه الله تعالی در هر سال پیش از خلق آدم قلم را
در فرمود که هر چه را از قیامت واقع شود در لوح ثبت نماید و خواران
بر اوردن صرام ساخت و در مرتبه در پنجه و زنده قرآن همین طریق از
بر پنهان نماند که در اوردت و ذکر واقع شده که سلیمان بن خالد
حضرت ابی عبد الله سوال کرد که صفای میگویند آدم بزوجه دختران
خود پسران خود حضرت فرمود که صفای این را بمن نیک گفته و لیکن
ای سلیمان بنیادی که حضرت رسول فرمود هرگاه آدم بزوجه دختر خود پسر

خود فرمود هرگز این من اسم زین را با تمام بزوجه منموم پس سلیمان
گفت که در آن تو شرم صفای میگویند که قتل باطن کجاست بزوجه خواران
بود حضرت فرمود که ای سلیمان شرم از نفس این سخن و داد این
نسبت با آدم نیکی عرض که خدای تو شرم نسل او داد و آدم از چه حاصل
شد و حال آنکه سرای آدم و حر که بر نفس خود از سخن که او را فرزند
و دختر آدم بود قایل میگردیدند چون بجد بلوغ رسید الله تعالی از او
جان جنینه که او در جانه میگذشت بصورت نسیرت بر ساخت چون
قادر از او دید و او من که با حجت معطر با او بهر سینه روح با دم
که جانه را بزوجه نماید قایل پس بزوجه نمود آنچه از بی حسن و بدی
خلق در میان او داد آدم است از آن جنینه است و بعد از قایل با پل
ترندند و چون بجد بلوغ رسید جنینی حتمی حریر که اسم او ترک بود
جنت از آن فرمود چون با پل او در پیشینه او که در خط با دم سید
که ترک را از او با پل بزوجه نماید آنکه با دم وحی شد که علم من سبقت
و پیش گفته که زمین را از عالمی که دین را بداند خالی کند آدم در عالم را

از نسل و ذریت تو از خراج مایه اسم اعظم و سایر اسما را با میراث نبوت
 و آنچه خلق با تو محاسبه تمامی را به پایل دفع غای آدم نفر بخشیدند
 و تعالی حدیث خود را قایل بر این معنی مطلع کفر خستناک شده بود
 آدم و گفت که من از ناپایداری کنیز و باین معنی سزاوارترم آدم فرمود که ای
 فرزند الامر بدو نیت من نیتا اگر گمان که من از پس خستناک کار
 که ام هر چه قربانی کنی از هر یک قبول شود سزاوار و لایق و بی
 بعد باشد چون قربان کوفت از پایل قبول شده از پایل قبول کوفت
 و بجز این امر جد بر پایل غالب آنگاه باید استرسید که نصف عدا
 دروغ داد از هر چه می باشد حضرت فرمود که وقت گشته شدن پایل
 زن او عالم بود پس بر نیت و نام او آدم پایل نهادت حقیقتی
 بجز از پایل پس بی آدم که است فرمود او را در نیت نام کوفت
 این پس بر نیت است چه سرفروش زبان سرایانی نیت الله باشد
 چون نیت است بجز بر نیت رسید از تعالی حوریکه نام نامی بود نزل فرمود
 و امر تو به نیت او نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

مکمل

چون بزرگ شد می رسید که تو به نیت حوریکه در نیت نیت نیت نیت نیت
 پایل نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 و آنچه خوبی صورت و حسن خلق در نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 تعالی حضرت آدم را در نیت اول ماه مبارک رمضان و می کوفت بود
 کوفت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 ساخت و کوفت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 آدم و کوفت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 کار را با معنی معنی آنها با نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 الواحد الا احد الصمد الذي لم يزل **ابا** بدیع
 السموات والارض **الشاء** تمت کلماته و تو وضع
 کلتی لعنتم **الشاء** ثابت لیرزل و لا نوال **الحجم**
 جمیل الفعال جواد الما لجمیل المقال **الحاء** حلیم
 علی مر عباد **الحاء** خبیر بواطن الاشياء و
 ظواهرها خالق کلتی **الدال** کلام لیرزل **دبا**

الحق الذال ذو العرش المجيد ذو الجلال والاكرام
 الراتب الخلاق روفق رزاق التراب زراع
 من يذو زائد عن من نقص الستين سريع الحساب
 سميع سريع الاجابة الشين شديدا العقاب شاهد
 كل نجوى الصاد صمد لم يزل صادق الوعد
 صابر على مر عصاه الصاد ضياء السموات والارض
 ضامن المغفرة انقاء طهر بالرحمة لمن طاعة الظالم
 ظهر امره العين عليم عالم بالربوبية العين غنيا
 المستغنين غنى لا يقتصر الفناء فقال لما يريد
 القاف قيوم على كل نفس بما كسبت الكاف كرم
 كان قبل كل شي كان بعد كل شي اللام له ما في
 السموات وما في الارض له الخالق والامر من قبل
 ومن بعد الميم مدبر الاشياء مجوله وقوته التوا
 نور السموات والارض الواو ولي المؤمنين وولي

للطائفين

للطائفين الهاء هدى من الضلاله الالف اللام
 لا اله الا هو الواحد القهار والياء يعلم ما في
 السموات وما في الارض يخوف را ادم تعليم اوله وحف
 كنهه يحسن اولاد باولا وتعليمه يكرم سيدنا برش بعد بعثت ان
 بعد بهما ييل بعد بر اثم بعد منده سد تارمان ادريس بنمبر و چون
 ادريس بنبر شديده صحنه باومان الكيد ربان طريق بونان
 فرح واز زمان فرح تارمان ابراهيم و حضرت آدم تام لغتها در زمانها
 بهام اوله و تخو تعليمه بعد از ادم مفروق شد و هر يك
 بدرياني هما و زهره ادم مشتمل تكلم بك لغت شد و ساير زمانها را
 فرستش كند و چون زمان عمر ادم بانها رسيد وقت مرگه
 تفكيك كند خطاب باور سيدك سپهر شيبه را که در آن زمان چهارصد
 سال بود و عمره كهنه ادم عرض كند كه چگونه را چه وصيت كنم فرزواني
 ادم مرگ تفكيك شده عرض كند خداوند اما المرگ مرگ چه جز است
 فرمود كه سوزنيت كه از نسف قاتل شد بر دست و در آب كند ادم كه او را جمع

مخوقات خود بچشم با حق جهان جام و ملک ساقی اجل می خلاق
 بادوش مجلس وی غنچه است اصلاح کس را ازین جام در
 ازین ساقی ازین می یادوم هرک چه نسبت که شرف را از حرکت
 و رفتار سر از از چشم با پی نوز و بنا را کنگ میب زودست را از
 است غنچه ای که اند منزل را که در بد ز خوراک ما در موی که خیزد حضرت
 آدم کلین شده صیغه نوس خداداد عالم فرمود جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
 و عزرائیل را که بر آدم نازل گنند و عزرائیل را در مقابل آدم برانند
 تا در احوطه نماید چون نازل شد و عزرائیل در مقابل آدم ایستاد
 حضرت آدم نگاه که عزرائیل را بصورت عزرائیل و دیگر چهار بابل
 در او یکی در شرق یکی در مغرب یکی در آسمان و یکی در زمین
 و سید و شمت چشم از او دور هر چشمی بر چشم و سید و شمت
 پای از او دور هر پای سید و سید و شمت دست از او دور هر دست
 سر دست و سید و شمت روان دارد و در هر روانی سید و شمت
 زبانی دور هر زبانی سید و شمت و نفس خلاق خدمت در آن را

عشق

سمت راست و چپ اوصاف کشید و چون چشم آدم بر او افتاد و صیغه
 زده هر گوش شد جبرئیل را در گوشش آید آدم پرسید که با جبرئیل
 کیست که از زمین او سخن خاک و چرخ شد جبرئیل گفت این می گویند
 اطفال و پسر سازن زمان و ضرب نماید خانه ها نما خیزد است
نظم این پرکشنده زمان است این قابض روح من جان است
 در خانه هر که پاک کرد او را عزرائیل آورد **ادویه** هر که بدنی بر اریل
 همه بجهت روبا امثال بسیار و عزرائیل را روزی باکی از حرم
 خلوت نمیداد که ماکاه صمدی با همت و غضب داخل شد آن صمد
 غضبناک گشته گفت ترا کیستی که ترا دوزخ و دل داده گفت من
 کسی هستم که احتیاج با دوزخ دارم و از سطوت ملک و سلطان تیرم
 و هیچ کس نمی مراغ غیور اندر من پس لرزه بر اندام آن صمد افتاد
 از خوف از خوف و چون بر سرش آمد از نهایت عجز و شکستی گفت
 فانت ملک الموت پس ز ملک الموتی گفت بی نامهر من آیم گفت
 ای امسلمی هست که من فکری از زهر زهر سیاه خود نماید گفت میدهند

هیاهات نقطت بدنک و انقضیت انقاسک
 فلیس الی تاخیرک سبیل حرت زردکانی تمام شد و نفسی
 نه باختر سید و دیگر از برای تو تاخیر راه دارد کف دردی خواهد بود
 عزیز کف بجان عملی که کف کف من عمل صالحی که تمام از برای
 خود خانه کف تمام کف پس ترا بهرم سیدی آتشی که پوست از کف
 میکند پس ای جان با در نال کن که بر تو نیز چنین روزی خواهد آمد یاد
 او در زمانی که عمرت مانند که شسته کن بهر آید و در نیت پایان
 رسد خاریستی بر امن هستیت در آید و منادی بر دهکده عالم
 ندای کوچ در در و در و علات مرگ از هر طرف ظاهر کرد و در طاعت
 از نماز محبت بکشند و طهارت و جاستان یقین برک تر کنند
 خوش اوقات با هر چند رنگ سرخ دارند و به پند عفت
 از حرکت بازماند و زبات از کف من بخت و عوق حشرت از بخت بر ف
 و جان عزیزت با هر غیر نیستی بر بند و یقین برک غایبی در بات از
 کف من بخت از هر طرف فریاد کنی داد می زنی و بهر نظر افکنی

آباد

فریاد سر نیایی نگاه ملک در آید و گوید شکر که مان فیسین کر بار
 بر نشسته سبز بر که ایشان بار بسته و خواهد سوزد چو کف حال
 مرگ در جسم ضعیف است کند و عقاب هلاک را بر کوه بیخفت از آن روزی
 جسم و جات جدایی فکند در ستان و در دوران ناله حشرت از با غمت
 ساکنند در جوار و یاران برکت که یاد آغاز کنند پس بر مابرت شکر بخت
 سازند و خواهد سوزد بر زمان کورت از آن روزی در جوار بر روی بر
 بندند و حستان و مابرت در حست آباد که در آنجا که نشسته بر کفند
 و مان مان ای برادر جان از یاد مرگ مگر زو از آن روزی که خورشید من
 که آن خورشید را در آید چو خورشید خدای میفراید قل ان الموت لکن
 تفروق منته فانه ملائیکه کبیر و مان یا هر چه در کفر
 استجانی که از او فرار می کنید و میگردید و میفرمودند اسم الله است و پس
 برستی که او شمار در میان بد و علات شما میرسد و چو بر حشرت است
 اندوید و دیگر و در آن دنیا سیر میاید و دلیند حشرت پس فرمود که پس
 یاد او در یکسند و لذت بعرض که در کفر یا بر لاله ان حست خرد

مرستت و با کفرت عرض کند که ای کسی با شهید را چه جز در پیش
 فرمودی کسی که در شبانه روز مرستت مرستت مرک را یاد کند در آنجا
 مرستت که فرمودی سخن نامی سخن چنان از سخن نیست و فرمود که مرک
 سخفه و بدین مرستت **شروع** از آنجا دارد هر جا که در آنجا
 ایسکن شد که در آنجا خاک را بر سخن زین جهان پاک کرد که
 این دنیا پیش ازین که جبرئیل ما عذابم کم می اندر دحل و آنجا
 فرمود که تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة
 یعنی فکر کردن یک ساعت در مرک بهتر است از عبادت هفتاد سال با
 برادر عجب هر از عجب از آنکه مرک را در آنجا که ایام در آن غافل
 گشته بود حال اینکه از برای امری از آن معین تر نیست در هیچ جز
 نفی که ترستا بنده ترست اینها توفیق و ناپدید و ک
 الموت ولو کنتم فی بروج مشیتک **شکر** کدام بود بهار
 درین درستان که باز در عقبش که است ترانی نیست مرستت
 که هیچ خانه داده نیست که ملک الموت شبانه روز بخیر ترست این را

از این

باز دیدن نماید ای خیره سر آدم از خواب غفلت بیدار شوی و بگردان
 روزی ای **شکر** خانه پرکنم و بگویم فرستاده بگویم مرک چشم
 برکستنی نیست زنگنه را غنیمت دان ای نادان بخردان
 پیش از آنکه مرک درسد تا گمان **پست** پیش از آن که بدین
 گنند از ده رخت برگاه و بار بر خیز مرستت که هیچ صبح و شبی
 که از یک ساری نزد یکدیگر اینها آن سر العجل الرحیل حضرت عیسی
 سری را دید که افاده پای بر آن زد و گفت با او خدا تقلم کن و بگو
 که بعد آن سر بنگام آمد و گفت یا روح الامن یا و شاه عظیم الشانی ایام
 روزی بر تخت نشستند و تمام سلطنت بر سر نهاد و ندیدم و ششم
 داشت که در آن روحانی من بود که نگاه ملک الموت برین را فرستاد و بگرد
 و خدا را عصفای من از یکدیگر حدیثه در روح من بجان عزرائیل
 و جمیع من متفرق که ای پیغمبر خدا کاش بر جمعی اول متفرق با
پست خفای زین سمکتا که در پشت یکی را پسر و مادر کشت
 سرزدان زین بجان آمد است من پاکشان در دماغ اندر است

ازان خسروان خادو فرستادند بجاک سید بقدر بقدر پند چو ای
 نغز وخت گیتی بمر که آخر غنچه در کوشن بگر نیفتا ندستی کشند
 و هر که در غنچه بکش اول کس قدر نهالی درین باغ سر بر زود
 که در هر کوشن دهره بر سر زود سر بر زود نه غنچه که پایانش از
 پاینده غنچه کاش که آخری تا بناک براند که نامد جو که بجاک
الفصل پس بعد از این پنج جریل و یک جریل در هر یک روز از نعل حضرت
 امام که با تو فرستاده که حضرت آدم تا سر اولاد و کز روزانته خدا
 جمع نموده ایشان گفت که در تقالی من و می گوید که وفات تو نموده است
 بهترین اولاد و همه که شیت است و می خفایم پس آنچه او که در اعط
 کند که خلیفه است بر شما که گفته که اطاعت امر او میکنیم و می گفت
 می خفایم آدم امر تو که صدوقی با خود پس اسماء الله و صایا و میراث بزرگ
 و آنچه خلق صحیح با آن بودند در صدوق که در شیت سپرد و گفت که
 بر روزت من مرا تعیل و کفین نمده برین نماز که زود و درون کند که هر
 وفات تو تکلیک شو بهترین اولاد و خود را اختیار می و آنچه من بزرگت

کلام

که امام با وصیت کن و صدوق را با آنچه در او است با و سپار و با و بگر
 که از ذریه من پیغمبر خدا بود که اسم او نوح و در زمان نبوت او طرفا
 و غوغ خواجه شد صدوق را بجز هر کس نماند و هر که او وفات
 بیاید بهترین اولاد و خود سپار و همچنین هر و صر که وفات تکلیک
 شوی پس بعضی بعضی وصیت نماند و هر یک که بزبان نبوت آدم فرست
 که شتر با و ریخت شود صدوق را با آنچه در او است بکشتی که از نرد و مختلف
 روز زود از قایل طعن نیز با خود باش و این امر را غنچه در او ان روز
 پنهان داشتند و صیت مسج شد و هر آدم در آن وقت نه صد و یک سال
 بود و موافق بعضی روایات هزار و ولایت فرزند از صلب خود و این
 داشت یک فرزند و فرزند زاده کن از پس و پدر و حضرت آدم در آدم
 حلقه زده بود و سخنان او که شتر که میگویند و میگویند **پس** اما
 ما تم زانش حضرت با بشه حضرت مهید ما نصبت می باشد حضرت
 شیت بزبان حال میگفت **بای** جانها در شیت است که جانان
 میرود سیلاب غنچه زودا که بران میرود یعقوب از زودت حضرت

هر یک کند خاتم بر آن ز دست سلیمان میرود پس حوائج آنکه
 دست بکنی آدم در کعبه میگفت **بیت** چهار عمت نفس باز
 پس است یکدم نفسی در آنکه آن نفس نیست ای صحت پایدار در ای
 عتک رتبه روی و مرد با مید که میگردد از آدم سر حور در آن که گفته
 مانند در چهار درخت پایا در میانک فراق بر خاره حسرت بر نغمه غار
 حصار بغیر ندانن خود طبله در سر آناه در بسینه منهاد و بغیر حسرت جواره
 پیش آن میگردد و میگردد و میفرمود در این رویهای نما که غبار
 میبوی بر آنجا حوا بر پشت و میگذرد که در این کار شایسته آن که با
 و پیش آن میگردد ای در بر که در روی صحت با و قار و سبایی که در
 مهر بانی بر هر میدادی پس از تو پناه ما پاک که خرابه ای
 آنقدرت عرض میگردد ای بابا در روزی که در آن روزی یعنی باشد
 از آنجا با که گویم و در فراق تو مگر نه صبر نایم حضرت آدم از سخنان
 فرزندان و طفل شیرین بان بنا در فغان چشم گریان و بسینه
 سرزن مانند ازین نینالید و خوار زانسی میداد پس آن

ای کافه

بر کزیده حضرت در بحال با وجود عمر نصد و سه سال و چندین هزار روز
 و فرزند زاده این همه آه و زار و ناله و پرتاری میگوید حتی بجات
 بعد آه که بر یا خیر از حوران علان میانه خیا بان بنستان مصطفی
 و تانه شمشاد و سخنان علی مرتضی و نوکل کستان حسن معنی
 و تک پیش زخم جگر فاطمه زهرا در کلکون سواد حرمه که بلا و سر بار زاده
 خدا و شیخ شیهه رو سیاه حضرت می شد از شدت دروغی که آن معلوم
 یکس و غریب بد ادرس در هر خاک گرم فی زمانه ما چه در با
 میخلید و از این خمر شمشیر سچا مثل آمی می تر خورده دست و پا میزد
 یکسید میگفت ای ظالم و خورده سا که میگردد نامم از ساعتی مرا
 مهلت ده تا بار دیگر رسیده او را بدینم و بخاری می داد که سودان او
 پاک نایم **شعر** درینا ما دم زهرانه انجاست اجل نیک و قتل
 من مهیاست اگر شیر خدا در این مکان بود که در این خنجر خنجرم بود
 خداوند و کرباری غلام بغیر از تو هر اداری غلام زوینا امضا
 کای میزدیم بر آه آهانی در خون طردیم یا شمر و معنی ای پرست

طفل سما رو عیال ستمک روزم دقیقه مراد که از ما بنس آن خوب
 پی طیب را بکرم دو صیغتهای خردانه زنباری پی سره و طفل پی مریا
 با وسپارم شمر در مصلحت نمیداد **بابی** ای جبر خدای که چه بداد که
 در کین چهارین تم آبا د که کام زید داده از سن حسین بنکر که
 بقدر که دشت و کعبه که با عجا ربیکو در صیغته حضرت آدم روزی
 چخش بود چون روز جمعه شد در وقت زوال ظهر همان ساعتی که آدم
 آفرین شده بود عزرائیل بصورت نیکی بی بغض روح او را مری که جبرئیل
 در میان بال و سر فیل با مری که جبرئیل را عظم را از پشت بردن گفته
 در میان زمین و آسمان از برای آدم نصب نموده و پشت از پشت داده
 عا که عملهای رکین در اواب جنان بر پای که در نظر دشتاق روح
 استقرت بغض پس ملک الموت را خدمت و عرض که السلام علیک یا ابا
 البشر لا ادریست شای حضرت فرمود که ملک الموت نیستی گفت بی خبرم
 از برای چه مشغله انده عزرائیل جای از شرب بهشت بر کعبه با و نه گفت
 آدم که ترا درین جام بچسبانم **پت** هر که زادن با جا را با شرب

رضام دهری کل من علی فان حضرت آدم فرمود مطیع امر بود کار
 و فرمان بود از شرب کعبه روم در وقت شیب در عقب در آید بکعبه پس
 جبرئیل غسل کرد چون چشم آدم بر جبرئیل افتاد صد البته که و خود را در
 چشمش جبرئیل انداخته گفت مر حیا یک یغلیه آفرین بر تو ای پادشاه
 چنین حالتی تنها که نشسته جبرئیل کشت بهم تو مشغول بعم آتش خدای
 فروت نیده بهشت از رفت داده جبرئیلان صف و حرف کشیده نظر
 تو از **پت** جمله قدس سن از تو بیایسته اند خوش خزان کردی
 کن در شای غای چون آدم روی نسبت آسمان که صفوف ملک را
 با اعلام نما خطه بنویس پس خود را پدید شیر را دید که نزد یکدیگر ایات العمل
 العجای در بر بزرگوار نمودن و بشتاب کنی تو دیگر تاب نازم پس
 ملک الموت از شرب فراق با و چشاینده از دنیا مفاقت فرمود پس
 جبرئیل درون آسمان در مقابل شیب ایستاد که عظم را در حرکت کشید
 لا تر و الیه الرجوع **پت** بر جبرئیل پدید نهاد و گفت طوع که هر چه حکم
 عا دل کند همه را دست **الفقه** اولاد آدم شدند و فرزندان او شدند

در روز نهم و بالای همان نماز چندی که یک کسیت بر کف دست
 پس جبرئیل او را غسل داد و کفن پیشیند و خرد کف و شیت را از پای
 نماز مقدم شد جبرئیل عقب و یکجیل عقب جبرئیل و هر قدر خرد کرد
 عقب آنها و سایر ملا که نصف کشیدند و خوش و طهور و میوه و جام
 صوفی بستند و بفرزاد ز او در خاک سپردند و تاریخ معلوم است
 که سر او را یک کشته و با بهای او تا هر جا که رفت و بعضی گفته اند که
 در مسجد خیف دفن گشتند این طمس که در غار ابراهیم ابراهیم
 مدفونست رو یک و امام جگر فرمود که در که مدفونست در روزی
 واقع است که آدم تا زمان طوفان نوح در غار کرده ابو قیس نوح
 استخوانهای او را بردن آنکه و با خود کشتی بود امام جعفر صادق
 فرمود تا بوی که عظام آدم را آن بود حضرت نوح با خود کشتی بود چون
 بیاب کوفه و در وسط مسجد رسید که ابتدا امی آب از آنجا بود در آنجا حق
 سبحان خدای برین است که آب خرد فرود برین است را بلع نمود
 و جمعی که در کشتی بود متفرق گشتند حضرت نوح تا بوقت را بگذرد

در غمی دفن نموده که الان در نجف اشرف هم خراب امیرالمؤمنین است
 امام جگر با فرمودند که آدم از ناحیه شام هزار بار پا دره بطرف کوه
 آمد و هفتصد بار برای حج و سیصد بار بر اسب سه در کوه شسته و طود
 میسکه و جگر در صورت کوه که آدم از زمین بلند پا بود حج سر آمد راوی گوید
 که جگر در کوه هم چو آدم پا دره ای آمد گفت چهار پانی را رفت آن بنف
 که سر او را برد هر کاه می که او بر میشت سد روان راه بود هر جا که پا می نهاد
 امروز میسرت و ما پهن قدمهای او بیابانست این عباس رویت گفته
 در وقتی که آدم دفات کوه دارا دفن نمود حضرت سوطی که نیکو کار
 او را زکریه کشید از گوش و طغر شریف چنان پنداشت که بر سر شیت
 اما آنچه بر سر پا پنداشتش اما بعد پس صحیح زده که رکن آن داخل
 قبه آدم گفید و جای چسب خود خالی دید صد ابر که بلند گشت آمده
 او را سلی داد و سخن گفای ما در پرده من و صیت کوه که بگذر ز وقت
 او ترا خبر نمانیم تا او در دفن کنیم که میا در بسیار پتو را بر کنی خواهی چون این
 خبر را شنید دست بر سینه خود دروازه شد رفت در سر حضرت آدم

تست و زبان حال میگفت **بابی** ز کسک دل ای غمخیز
 چونی پی زمانه تو بچشم و تو چا چونی سلک جمیع مانی تو ز منم
 پاشیده ماکه جمیع چشمینم در تو چونی نامت چند روز در
 قرا دم بخور و حزب بس برسد و میگفت **بیت** در غم آبا جهان
 پی بار بدن مشکلمت غم ز حد بگذشت و پنجه از بدن شکلمت
 پس کمال نازل شد در در خبر داد که شب فراق بسرا که مهربانی برت
 باشن بر ازان مرض شد بر می عارض او شد پس لک المیت چنانند
 با و ازان جامی که بگرفت آدم چنانند بود ختران مریشین او
 با چشم گریان مانند نبات الغش من روزنش او معلقه با تم زنده اودا
 غسل داده و کفن بنه پسران او بر او نماز کردند اودا در پهلوی گرفت
 آدم دفن نمودند اودا واقع شده که در وقت قبر گذارن امرت خود بسیم کردید
 زیرا که شیت پنجه وقتی که مادر خود را در قبر گذاشت گفت
بسم الله الرحمن الرحیم
باب **سیم** در بیان ترش ترش و کفاح

کون

۲

کردن و شسته و کون را در آب شست زرافت و دعا مانی آن است
 بر چاک سوراخ مضمنا زنگه در طاعت و یک تا زان میدان
 بر هر دو عبادت و مقلدان قناده تکلیف و مطیعان احکام شرع
 شریف منعی نماید که بفرین حدیث شریف بزنی الشکاح سستی
 سستی فلپس مئی ترش لکن و کفاح منوی
 این سنت زانیا در طهر
 خواهر بچه چنانچه در حدیث
 بسم الله پس در حدیث
 نه و دیگر فرمود که هر که گران بگوید
 شیطان پس را دست که حفظ
 نصفت خود نماید و دیگر او سر سپان کسی از نماز بگوید شیطان
 زانو بغیر او آید و گوید ای دای برین که فرزند آدم چارواک دین
 خود را از من کفایت و بر امام از حضرت پنجه برودت که است
 که آنحضرت فرمود حق تعالی چار کس را لعنت کند زانیا ای عرشش

در پیشگاه این گفته اند یکی گفته اند که با کثیر بخورد که او فرزند
 بشود هم گفته اند مانند و شبیه بزبان کند و حال آنکه حق تعالی او را مرد
 و فریاد باشد سیم گفته اند که در حق استیجاب کند و حال آنکه خدا او را
 زن آفریند باشد چهارم گفته اند در پیش و فطیران ما و گفته اند و حق تعالی
 او را گفته و با بعضی این است تراست و در سنن شریف در عکاف روایت میکند
 که بزور سر نهادم فرمود فرمود عکاف زن داری عرض کردم نه فرمود که زن داری
 عرض کردم نه فرمود نه راستی دورا کنی داری عرض کردم بلی گفته فرمود
 پس این هنگام تو از بردار شیطان با بهیایان ترسایان باش
 و بدان کن که مسلمان می گویند زیرا که سنت و طریقه ما کفاح است و در آن
 شاعرانند و بدترین همگان شاعرانند که خوب میزدند آن فرمود
 که شیطانی با هیچ سلاحی نیست بلیغ تر از زبان آن که زن دارد و پاک کند
 از کارهای ما شایسته دای بر برای عکاف زنان مصاحبان داده اند
 و مصاحبان ایوب و مصاحبان یوسف و صحرای کرب که گفتیم که گفت
 کیست فرمود که عکاف که خدا عبادت میکند در کنار سال در روزها و روزها

ادبها

و در شبها بعبادت بر سر بیداری سبب زن نامحرمی که او را دست میزد
 دست از عبادت بگذاشت حق تعالی بر کت عبادت او را که گشته
 او را درینت و از شر آن زن او را نگاه داشت ای عکاف زن کن که از همه
 کن بهنگاه عرض حکم با رسول الله از همه بسزین سخن فرمود تا از برای من زنی
 تعیین نفرماید حضرت در روزهای پنجشنبه که بود و خبر کلیدم چه بر سر من فرمود
 در آن روز حضرت رسالت پناه فرمود که اگر کرده و جوانان هر که از آنها فوت
 و جمیع گفت داشته باشد باید که زن که کند که ترویج بهترین چرلیت که چشم
 از نامحرم میزد و فرمود که همان یکدیگر نگاه میدارد و هر که توانایی کفاح
 داشته باشد پس بر اوست که روزها در روز که در نماز شورت باشد کند
 و از او بهره ریزد روایت کرده اند که گفت اگر یک روز از من مانا باشد و من
 عورت بجهت ششم البته آن یک روز از من خدایم گرفت زیرا که در حضرت پیغمبر
 شنیدم که فرمود بدترین شما خوانند و در حضرت امام همام امام محمد باقر
 روایت شده که در حضرت فرمود آتش من را بکند که دنیا و آنچه در دنیا است
 در شتر باشد و کیشب بی زن بخورد پس فرمود که در کت نماز که کند خدا

سیکو در بهر است از آغاز غری که تمام شبها را نماز کند در روز روزها بر آرد
 و حضرت رسول فرمود که هر که ترک کند از تسبیح فقیر برود شایسته
 پس تحقیق که کمان بر کعبه ایست زیرا که خداوند عالم میفرماید کفاح
 یکسب که اگر فقیر باشد سید فضل خدای تعالی و بی نیاز میگرداند خداوند
 متعالی پس در شب آن از عهد پرور است چنانچه در حدیث بسیار از این است
 اظهار کرده است که هر کس تسبیح کند در هر روزهای خداوند صفت بگردان
 بر هر کس که با او تکلم کند در هر مرتبه که دست بجا بآورد بر این حسنه گویند
 و چون نیت کند که در آن روز از او زیاد شود و چون غمگین باشد بر سر وی
 که در پیش آب رسیده که با او از او مرزبان شود و جبرئیل کفرت پیغمبر
 گفت که خداوند تعالی میفرماید که هر کس از دست تو تسبیح کند کن یا نشن
 می آید و کسی از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که تسبیح
 دارم که کسی از دنیا پرور شود و سستی از من بر او آید تا که بیگانه باشد
 و دیگری کفرت گفت که قسم خورده ام که تسبیح کنم هر روز و هر کس که از دست
 خداوند کنی و آنکه که اگر از دست خداوند کنی معصیت از او نکند بشود و معصیت

۶۱

امام هر چه بر او فرمود است که در هر غم من مال بسیار از او پس بنام
 که میداد بسیار با مردم را خوش کنی در کعبه اندون رضی الله عنه و عتی
 بردان دارم اما چه شنیده ام که خداوند تعالی در رسال او تسبیح را صلوات
 و عمر او در هر روز که میخواند و میجویم این صفت است که تسبیح و نماز است آن نماز
 در دست کسی حضرت فرموده است که خداوند بر هر صحت در دست است
 و حضرت امیرالمؤمنین فرموده است که تسبیح است که تسبیح فرموده است
 محمد صان را از تسبیح کنی نمی فرموده است زیرا میگوید احمدی که شقی و نیز
 مشغول است که هر که تسبیح کند یکبار در آنک او را از دشواری آتش فرزند خود
 در باره تسبیح چهار دانگ او را از دشواری آتش جهنم و هر که تسبیح
 کند تمام او را از دشواری آتش جهنم و نیز فرموده که هر که پروان در هر دنیا
 و تسبیح کند روز قیامت برینست و بنظر باشد مانند کسی که پنی او را
 بر جا باشد نیز از حضرت پیغمبر فرمود است که هر که یکبار تسبیح کند در هر روز
 چون در جهنم باشد و هر که در باره تسبیح کند در هر آنچه خیرین باشد و هر که
 سه بار تسبیح کند در هر آنچه در هر عالم باشد و هر که چهار بار تسبیح کند در هر

چون در جبهه من باشد و دشمنان فارس و مغان و کندی و عجم را بگریزاند
 که گفته اند روزی از رسول خدا بودیم اکثرت بر خیزت و خلیج بلیغ بخیز از
 و بعد از آن فرمود که ایها الناس بدانید که جز بندگی من نخواهد بود و آن سخن
 زمان نزول است و پیش ازین این سخن را هیچ سخن دیگر از آن نزول نکرده
 و بعد از آن فرمود من شما را با من میفرمایم زیرا که آن سنت من است در روز
 من و بعد از آن هر که آنرا قبول کند و عمل بآن نماید در آن در اوست کند
 از من باشد و من از هر که من گفت من کند و آنرا معطل سازد بجز بقیه
 پس من که در پی میباشم که او را با من از رخ است لغت خدا بر کسی با و که
 من لغت من کند درین امر و هر که انکار این کند انکار نبوت من
 گفته شد هر که من لغت نبوت من کند من لغت خدا و هر که من لغت
 خدا کند از اهل رخ باشد و هر که یکبار در مدت عمر خود من کند از این است
 باشد و هر که با منم نویسد من فرشته بر این نازل شد و این را پائی
 کند تا از آن بپسین بخیزد و اگر با هم سخن گویند و کزوت هیچ است
 و چون دوستی از دست همه که کند هر که به که گفته باشند از ایشان

ایشان ساقط کند و چون یکدیگر را بدیدند هر دو بر سر سجده و عجز برای
 ایشان بر زمین و چون خلوت کنند هر دو شکر در دل از خشنودت بر زمین
 برایشان مانند که بهای افروخته و چون بر خیزند و پیش گفتن شکر
 شد حق تعالی بفرستد که هر که نظر کند باین سوره هر چه بر او است
 و بعد گفتن شکر کند و اتفاقا در روزی که بر او کاه باشد
 بر او که من از زمینم است زود آب بر هیچ میوه ای از زمین ایشان نکند و هر
 آنکه حق تعالی بر او میوه حسنه را بایشان برسد و او بدین سوره کند
 و در هر چه بخواهد پس امیر المؤمنین راجع است و گفت صحبت یا رسول الله
 بجز اینی گفتی که درین باب هیچ کند فرمود او را باشد اگر جمع درین سوره
 و بعد از آن فرمود یا علی چون تمهید و تمهید از غسل فارغ شوی بر هر قطره آبی که از
 بدن ایشان ساقط شود حق تعالی فرستد پافریند که تقدیر است هیچ کند
 و در آن روزی غسل کند با ما روز قیامت یا علی هر که درین
 سنت را هر که کند آنرا اجزا کند از دست من نباشد و من از او پاره باشم
 و نیز از آن کثرت حرمت که در برابر اصحاب خشنودت بود هر که بر او کند

برین نازل شد و فرمود که یا محمد حق تعالی را تسبیح میسازد و میخواند که این است
 خنده بکنه کنان اگر کن که سفت صامخان است و هر که روز قیامت بخواند
 که بر او منته کعبه باشد رسالت او بعد از او باشد منته ناقص باشد یا شادی که در پی کسی
 مومن حرف منته کند تفریح تعالی افتد از هر روز در هر روز است که در غیر آن
 حرف کند یا هر چه از خرد العین در بهشت هست منته که حق تعالی بیست روز از
 بر او نازل منته اگر یا هر چه چون مومن منته رفته منته کند از جای بر خیزد
 تا آنکه حق تعالی او را پامرز و آن منته را امر زنا سازد و منادی در آن مکان
 نهد که کدی بنده صد حق تعالی میفرماید که ای بنده من منته کعبه بامید در آب
 من بر آن منته را تسبیح میسازم با آن منته کن مان و آخر منته حسانت بر آن منته
 هر چه را بنده منته خواهد در عتقه در هر حق تعالی بر او بی
 چند روز در شهرستان از روز باو بخندد بود بر می معشای و حاجت و نیاز است
 او را روز که او را در هر روزی در جرد او داخل نکند و بر او بی معشای
 حله در او در شانند بر او بی معشای در خسته را فرماید با برای او حسانت
 نریسند تا روز قیامت و باید داشت که عرض از تو غیب از تو هم و هر چه

الحق

بر کفاح توالد و ناسل او لا دست نریز که بر کن هر خوانی که طفل شستند
 نعمت و طعام آنخوان بی ملک است و هر چه می که بر صورت او لا
 نکند و بی عینک است و هر که در شستان تیره و تا هر چه در غایت
 خود را روشن کند در شستان و یا شتره الفزادی پس منته است
 بر او از قطع حیات و قطع بقعه کفایت و یوان عیش از آب
 عطشی است منته خیر و فلاح خالی خواهد بود در حدیث او رسیده که اگر کسی
 بدو در فرزند نریزد که یا در میان هم هم که بنده است و هر که به بر او در
 برای او فرزند نریزد که یا نریزده است **باجی** تا نام در روز که را
 که فرزند می با نریز که در شش از آن نام حذف که در شش مانده است
 که بر شش در شش هر شش حضرت رسول فرمود که زن با که بر شش
 که فرزند بسیار که زن منته که فرزند یا منته که من بر شش
 یکم با امتیای منته دیگر در روز قیامت مکر نریزید که فرزند
 در روز عیش که نریزای در آن خطی که نریزید منته که حضرت با هم
 است از آنکه هر روز منته که حضرت سارا از تربیت می نماید که

که بی ارشک و غیره و غیران در حدیث دیگر فرمود که دختران باکره
 بجز امیده که در پهنای ایشان خوشبو تر در جماعی ایشان خشک تر است تا
 ایشان پرشیر تر و فرزندان آنرا ترانگه تر نمیدانند که من همان است که
 بسیار شنیده ام در روایات صحیح فرزندیکه نامم از شکم افتاده
 آن طفل می آید خوششاک بود در پشت بر آب است پس حق تعالی میفرماید
 که در داخل پشت شریکه میگردم تا پر و ما در جرح پیش از من در جرح
 نشدند پس حق تعالی بکلامی که در و ما در جرح را با پر و در جرح
 پشت گندم پس بلفظ حفظ میفرماید که ایشان نزد در داخل پشت گندم
 بر او را با دینی رحمت تعینت بود دیگر فرمود که چه چیز مانع است از نومی با
 از آنکه زنی با یکدیگر شایسته او را در فرزندی روزگاری که سگین کند
 زمین را بگفتن لاله آنرا فرمود که هر که متابعت سنت کند از سنت
 من زن خوشتر است و از حضرت رسد شریف است که فرزندکی است از کلمات
 است و فرمود که از سعادت آن فرزند تمام است و از حضرت امیرالمومنین
 شریف است که فرمود که اگر بفرزند هم میرسد کفایت کند پر و ما در او

و در حدیث

در حدیث صحیح معتقد است که جبرئیل نازل شد حضرت رسول و حضرت
 امیرالمومنین ناله میکردند جبرئیل از سبب آن پرسید حضرت رسول
 فرمود که در طفول ما آواز داشتند و بگریه ایشان متادنی شدیم جبرئیل گفت
 یا محمد حق تعالی بوی فرزندان شما شبیه چند برانگیزد که چون اطفال این
 که گریه کنند تا هفت سال که بر ایشان ناله آید باشد و چون هفت
 سال گذرد که بر ایشان طلب امر نشن باشد بوی پر و ما در و چون
 بحدی که روح برسد پر و ما در و در شب ایشان شریک باشند و در گناه
 ایشان شریک باشند ابر و بر مشرعی از حضرت رسول مراد است که
 که چون فرزند بنده میرسد حق تعالی بگوید که یک قبض که در روح بنده را
 که نیندی با آنکه برای خاک قبض که در شیره و میده دل او را که نیندی پس
 که در ما در اقال عبیدی بنده من در سخا ل چه گفت که نیندی که آنرا در ما
 ایسره چون گفت پس تحت سمانه تعالی که بگوید ایضا البعدی بیست
 فی الجنة از برای بنده من در پشت خانه بنا کند در اسم آن را
 است الحمد که از او در انس بن مالک که میگوید که محمد از صحابیه که پیش

در عادت حضرت رسالت پناه بعد پرسش متوفی شده و بسیار
 گریه حضرت رسول فرمود که مرا بجز ایند چون حاضر شده فرمود که ای فلان
 بهشت را بهشت در دست و در زنج را بهشت در آید از خبری که بر روی
 از بهشت که داخل شوی و می را بپوشانند که بیداری پرستی بی تو
 در عمل جنت نیستند و بهشت نیز هم پس آنرا در این گفته خوشال شده
 صبی کیفیت نندار رسول البیان کردست مخصوص با دست با کس که
 صحبت فرزند و یا باشد درین شرف و داخل است فرمود این کوه است
 شامل حال هر اهل ایمان خواهد بود که در صحبت صحبتند آنست که
 که بعد از ارضی با بطلان نام پرسش رفت شد ما در بر جنت و کوه
 در خانه نهان کوه و طهارت تربیت را و چون شود هر روز در سوال که که اول
 چهار یا چکونه است گفت از شب که نشسته خورشید است بر طعم
 پیش آنکه و بخورد و زود ما خردب از آن خرد خرد زود و میبازن آفتاب
 که در غسل فارغ شده زن گفت یا اباطلح فکانش مانتی
 و عاری از آن سر کوفته بود مرقی از آن که نشسته اکنون صاحب طلب

میکنند آن داد از هر کس است دارد و میجو اید که رود و بعد او را تا به ابو
 طلحه گفت سقتل و بی انصافی است ضیفه گفت بد آنکه خداوند عالم
 آن پسیر که با عباریت داده بود از آن گرفت پس شرط عقل و انصاف
 است که با رضایتیم بهترین شویم و با بصیرت بسیار و از بهترین
 که یکم گفت نیکو گفتی آناته و انا البیر رحبون و چون از بجزیر و تخیل
 و گفتن طفل فارغ شده نزد رسول آمدند حضرت فرمود مبارک اندر فی
 لیلتکم خیر تعالی سب که نشسته بار شما مبارک که اندر پس حق تعالی
 پس در یک با و او عجبش از او باقیانند علی بن ابراهیم از صادق است
 روایت کرده است که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه زهرا است
 میکنند در روز قیامت بدران ایشان بهید یزید بدان با بر فرقیه
 بسند صحیح روایت کرده است از حضرت صادق که چون طفلی از اطفال
 سر زمان بوی میزند می کند از ملکوت صحبت که فلان پس فلان صحیح
 یکی از پدر و مادر یا خویشان مرگن است آن صحیح است آن طفل را با و
 میدهند که او را نهد بر پد تا یک از پدر و مادر او را فلان از آن مرگن پس و سپ

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در حدیث صحیح از حضرت
 ابراهیم گفته است که حق تعالی اطفال مرغان را که حضرت ابراهیم
 سید پدر که غدا میبردند از زهر خرمی در بشت که آنقدر پستانها
 دارد مانند پستانهای گاو و در قصری از نرو وارد پستانها شدند چون
 روز قیامت شد ایشان را زجاها می یک پریشانند و خشک میشوند
 و برهیدند و تخم سپردن ایشان و همه پریشان پادگان باشند
 با پران خود در بشت از حضرت امام محمد باقر روایت شده است که چون
 حضرت رسول در شب معراج پستانها را میسوزید پستانها را در آنجا
 نمیفرمودند که است درم ابراهیم گفته است او با اطفال شیعیان است
 و چون داخل بشت شد دید که حضرت ابراهیم از زهر خرمی است که آن
 از بخت پستانها دارد مانند پستانهای گاو و اطفال چند از آن
 پستانها میکنند و چون پستانی از دهان طفلی برود می آید حضرت
 ابراهیم را میخورد و پستانها را در دهان او میگذارد پس حضرت رسول
 سلام گفت در زحال حضرت امیر المومنین نه حضرت رسول فرمودند

ادرا در میان

ادرا در میان است نه گفته شده ابراهیم گفت یکم خلیفه گفته شده
 حق تعالی اطاعت ادرا بر ملا که واجب گفته شده است و اینها اطفال
 شیعیان اویند که از زهر خرمی خود جل سزا لکند ام که ایشان را بر پستانها
 که تربت ایشان کنم در حضرت رسول نه فرموده است که در آن روز خرمی که
 علامه مرثویه وضع حملش میسوزد و فرزند از شیر میگیرد مثل آب که او دارد
 که در سر حد کافران نشسته و دفع شر ایشان را از سنگانان کند و اگر
 این ناپسندید و در آب میسوزد است با شده از راه اندک رسول خدا در روزی
 که در پستان ایشان گفته اند چون بزرگتری رسید اصحاب فرمودند که
 بچند گفته اند ایشان شتاب تمام از آنجا که نشسته بود وقت رجعت
 که بدانجا رسیدند فرمودند که بچند گفته اند حضرت فرمودند که بچند
 عرض کردند یا رسول الله از وقت رفتن تو چه امر فرموده گفت با سبب
 سزا لکند فرموده حضرت را حدیب میگوید وقت شنیدن ناله فریاد او را
 در شتم اکنون حق سبحانه و تعالی بروی رحمت فرموده گفت یا رسول الله
 سبب عظمت و باعث برکت او بود فرموده حضرت فرمودند تا این حد است

درین قبر معذب بود چون کفکی از وی مانده بود درین زمان او را بگفت
 که زود منم وی را بسم الله الرحمن الرحیم تعلیم کند و کفک از او بر زبان آورد
 خطب از جانب رب العزت در رسید آن فرشته آن که ما بر او بود
 بعد از کفن آن کفک دست از وی بردارید و در عذاب کنید در آنجا باشد
 که پدر عذاب کنیم و پسرش در یاد ما باشد و از بهترین اولاد آدم حضرت
 محمد مصطفی روایت شده که آن کفک فرشته کس از کفک بزرگواران ایشان
 در قبر خوانده اند و در آب ایشان در دوران احوالشان ثبت میگردد که
 سخنی نشنود و در کس که چای بکند و در آنکه سبزی بنا کند و در آنکه قرآن
 در یاد کند که پس ما کجی که در در کتاب سکن الهی و در آنست
 که یکی از علی مدت دیدی پای بغایت در در من بگردید چه که بگفت
 حصا غایت خود شش در هر چند یاران صدیق همستان شریف
 از رفقات شرق بگردد از زین من خود مرغ و شش بقول قابل نام
 بکنه بدستی در بستر است و در روزن عالم بین تمامه عالم
 خواب کشته بود چرخ سوار شد هم ما خود کفک از وی من زنی از کفک

ک

کسید پس سبب آن امر خوب و باعث آن اراده بی تقرب با اراد
 سؤال نموده گفت در خواب دیدم که قیامت قیام شده و حقایق بر من
 حساب از شدت تشنگی قیاب شده مانده چندی از پسر از دیدم که با کربا
 زمین و ابرقنهای سببین میان آن جمع در آنجا بعضی از ایشان را یک
 و بعضی دیگر را محرم ماحد دست در بر سینه ایشان در آنجا در من دست
 بجانب یکی از ایشان در دراز کفک و کفک من تراب و که من نشنیدم گفت
 ما جز در آن خود آب نمیدیم کفک شام چک میدکند با اطفال مسلمانانم
 که بسبب فوت خود در در آنجا کفک سبب و بجز فراق آن حضرت در
 دل ایشان انداخته ایم غرض من از آنکه حدیثی است که ساجده زود عالی
 فرزند می گوید که فرماید با آن عظیمه را گرفته مراد بود مصیبتش مثل ساحت
 تا مراد در روز سستی ختم امر شش و سبب و لغزشی در آن عصر از کس
 که است اگر بره و بصدی باشد بی بسی فراید و نیز بر وجود افعال مرتب
 مرتب و بی ثبات از زود از بزرگ ایشان بر در آنکه روا لیرن عایر میگردد
 خصم و خردن چنانچه از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که آنکس

فرمود خزان حسنا تذو پسران نجات و صدا و عالم حسنا در شب
 میهد به روز لغت بر آن کند او کفرت یک از اصحاب خود فرستیدند
 که دختری بهم رسانیده و آنچه او را چه ضرر دارد تو بفرزگی است که بدی
 یکی او را در زایش با حد است و حضرت رسول پر در خزان بود
 حدیث دیگر فرمود که حضرت ابراهیم پسر از فرزند که خزان
 او را در کشتند که بر از ترک براد که بر ناید و فرمود که هر که از فرزند
 خزان نکند به بر زوایب برشته باشد و در روز قیامت در رفت
 عذابی جز در بل عاصی باشد و در حدیث دیگر فرمودست که شکر حضرت
 رسالتش است و بجز با در سید دختری برای او مقرر شده است **ظلم**
و جحه و مسود او هو کظیم که آن شخص تنگ بود که حضرت فرمود
 ای محمد بنین او را بر سر او و آسمان بر او بر سر او از او و خداوند از او
 در زایش با میدهد و کلی است که او را میبوی و در با اصحاب خود که فرمودند
 که هر که را یک ختر باشد با برش که است و هر که در ختر داشته باشد
 بخدا کند میهد که بر ما داد بر سید که سر دخترا داشته باشد و کفرا

ای پسران

و سایر از او را داد و بفرمود کسی که چهار دخترا داشته باشد ای نیکو کن
 خزان او را قرص بر میدوی نیکو کن خدا بر او رسم کند در حدیث دیگر از
 آن حضرت فرمودست که هر که سر دخترا بر سر او نهد به بر بخت بر او
 شود اصعب از حضرت روان رویت کند که از این برکت زن است که اول
 دخترا زاید و بر زبان پسر از آن کسی است که از خزان است بر او زود
 در جای که فرمود **يٰۤاَيُّهَا اَنَا و هَبْ لِي نِسَاءً**
الذّٰکُوْن و در رویت دیگر مذکور است که هر که از خزان
باشند مگر آنکه هر روز هزاره خیر و برکت در جنت از آسمان بر خزان
نازل میشود و قطع میشود زیارت ملاک از آنجا که زمین است از روی پسران
 دخترا آن هر روز شب و شب عبادت یکسال در حدیث دیگر مذکور است
 که هر که از اهل تعالی را او بر سیدن خیزی بر بنده نماید مرت عارض او
 نمیشود که تا فرزند خود را پسندد و در رویت دیگر از شده که هر که فرزند او
 ببرد و عمل او قطع شود مگر از سر خود و از صاحبی که از زبانی او و عاقد و عملی که
 با او قطع شد و صدقه و عمار و با بجهل از احادیث در روایات مذکور است

که عرض اصلی از کساح پس افاد ان اولاد است **بیت** عرض زحمت
 زن در بنفشایدن محو همین تفریح ز زین نارین باشد ایزین آفته
 بگو که حضرت رسول فرمود که زن سیاه که بزیار دو لویخ نفس بفرست
 ازین صاحب حسن و جمالی که زاید و عقیق باشد در حضرت امام خمین است
 مشهور است که هر کس بی بخوابد بیجا قنالی مال و جمال او را در کند
 و بسند معتبر از حضرت رسول منقول است که بهترین زنان نمازی است
 که فرزندی بسیار کند و گهت شهر باشد و صاحب عفت باشد در میان
 سونین و خوریز باشد و در تو شهر ذلیل باشد و از برای شهر خوش است
 کند و از برای دیگران شرم ناید و عفت در زنده هر چه شوهر که بیست و پنج
 فرمایند عت کند چون شهرش با عدولت کند آنچه از او حوا به
 مضایقه کند اما بشهر در دنیا و دین که او را تکلیف بجایع دارد و بل از آن
 فرمود که برین زنان نمازی است که در میان قوم خود حوا باشد و بر شهر
 مستطابند و فرزندان خود بکند و باشد و از اعمال خیر برده کند و چون
 شهر غایب شه زینت کند و خود را بدیگران نماید چون شهر را بر اظهار

کوزلی

سهر کند و غمش بشنود و عا شس کند و چون شهر با عدولت
 کند مانند شترت مضایقه کند از آنچه شهر را بر او دارد و در عدولت
 قبول کند **قطعه** زن بد در راه خود هم در نیام است و زخ او زینار
 از قرین بر زینهار و قار زینا عذیب آثار و حضرت صادق فرمود که
 خوبی زن است که در خورش کم باشد و زیندیش است بی باشد و شرمی است
 است که هر شش کردن در زیندیش شهر باشد و در حدیث دیگر فرمود است
 که شتر حضرت حضرت رسول آمد و گفت زنی دارم که هرگاه بخوابد
 مرا استقبال میکند و چون برون می آیم شایعت بینماید و چون در کلین
 می بیند بیکر بر چه می داری اگر برای روز غنیمت میجو خرد از برای منگول
 روز تو و دیگران سده است و اگر از برای آخرت میجو خرد از برای
 کند حضرت فرمود که نماز کنان دارد و این زن از کار کنان حدیث
 و نصف و آب شیند او **باجی** صلح در بند وین است صحبت زن بیک
 زهر سادت که در زن چنین دارد ز غمشین بگو کام دل ترا در است
 کسی که طالع فرخنده چنین دارد و در ایاتی واقع شده که حضرت

رسول چون بخوانست که از زنی میفرستاد میفرمود که و مانع را بگو
 گشته که خورشید و غروب با پیش بر گشت باشد و از حضرت امام
 رضا منقولست که از سعادت او است که زن سفیدی داشته باشد
 و از حضرت امیرالمؤمنین منقولست که بخواه زن کند کم کردن فرج چشم
 و سیاه چشم و زک سیرین و میانه با لادار که در آنجا پامه را در آن
 بگیرد حضرت صادق فرمود که چون زنی را از آنکه زک سیرین در آن
 بر سر سپید چنانکه از او پیش میرسد که نصف حسن در رویت **قطعه**
 آن زنی را که بخت شد پیکان فتنش از سپهر زینت صحبت استری که
 جان بگشاید زهر قاتل شویم پر شویم و در حدیث صحیح از حضرت رسول
 منقولست که فرمود بر شما باد در گرفتن از آن حضرت از دین اصحاب عیون
 گفته که چه چیز است حضرت از من فرمودن خوشتر است که به او با
بابی زیارت کار و بدم نیک شود خواب نبود و بار سینه
 پر بریز از رفیق ناموافق در کسرت از جهالتش غارتگش در حدیث
 معتبر از آن سرور منقولست که حداد نه ایمان میفرماید که چون خوابم که

برای

جمع کم برای مسلمانان بگویی دنیا و آخرت را یاد میدهم و دل سگفته دهان
 از زبان دگر و بدن صابر بر بلا و زنی زمره که هر که با او نظر کند تا شود
 و چون غایب شود امانت از هر چه در آنجا بود بر آنست و مالی بر هر در آنجا کند
قطعه زن خبیث فرمان بر پسر کند خود را پیش پادشاه ببرد و اگر
 غم خود خشم در چو شب ننگسارت بود کنی اگر بار سب است
 خشمش سخن نظر در کوی درشتی کنی زن زشت خود که بر پسر بود
 که در دون و شش قابو بیند و لغزشش چو حریر است کران
 روی دیگر چه اید است زشت زردان قاضی که فرار به که در خانه
 پنهان در برود که تنی بای فرقی بر از نقش نیک بلائی سحر بر خانه
 جنگ در نظر بر سر ساری بر بند که با آنک زن از وی بر آید بلند
 زنا محمان چشم زنی که را بد چو پروند شد از خانه در کرد با بد و در حدیث
 صحیح از حضرت امام محمد باقره منقولست که بدنی هر کس را شکر بسیار
 عاقل و مال پشمار داشت و یک فرزند داشت از آن عقیقه که در کس
 و شکر با او شکر بود و فرزند داشت از آن دیگر که عقیقه زشت چون

وقت فوت او شد گفت همه مال من ازین جهت چون فوت شد
 هر یک دعوی کند که مال من است بنزد قاضی رفته قاضی گفت بنزد
 آن سر برادر بروید که بقتلش سرور زنده چون بر پیش کی دادند فرستند
 سروری بگفت بروید بنزد فلان برادر من که او در من بزرگتر است بنزد
 او که فرستند بر لب و ز جوان او نیز گفت بنزد برادر بزرگتر از من بروید
 چون بنزد او رفته او را جوان یافتند پس اول زوال کند که چه سبب برادر
 که چکر از همه بر تو بود که از همه بزرگتری جوان تری گفت اما آن برادر
 که چک زن بسیار بی اراد و بر برهای او هر یک که میاید با بلای دیگر
 عینا که همه نوازند که باین سبب از همه برتر میاید و اما آن برادر دیگر
 زنی دارد که با چنگش میکند و چشمال باین سبب میاید حال
 مانع است و من زنی دارم که همیشه در چشمش مال دارد و هرگز از او راه نمیکند
 باین سبب جوان مانع نام پس برادران حال خود نهادند که گفت
 اول با بر برادر استخوان پرند را بسوزانید بعد از آن پانصد تا در میان شما
 حکم کنم چون رفته پس برادر که چک که ز نسش عقیقه بود شمشیر است برادر

برادر

پدر و کلک بگذاشتند چون بر سر قبر پدر رسیدند آن برادر کلک
 بر قبر زنده که بر آبش کاخند برادر که چک شمشیر کشید که نمیکند از دم قبر
 پدرم را بشکافید و من از همه دست بگذاشتم و که شتم و مال را بشما
 باز که شتم چون بنزد قاضی آمد قاضی مال را بر لب بر که چک داد و با آن
 گفت که اگر شما هم فرزند او بر لب میسپارید که لب بر که چک را شفقت
 فرزند من مانع شد از در آن خون و سر زایدن پدر شما را مانع میشد **حکما**
 بر کسیران سلسله لذت و مرعیان امراض شهرت مغر غنا و که از برای
 سه نطف شهرستان ایمان از تاج مرگان مغر نامی پستان دور
 مانع تر و قلعه مگم از تزیج و کفایت با جی همه را هر که نیکو چهره است
 فروغ تابوی زن نیز فرزند و چنان همان عمر در کج بجز مکر زان که
 که هست عشرت آبا و امانل روضه امن و امان از حضرت رسول
 شطرت که آنقدرت فرموده کسی که در اندیشه میاید تزیج حال تا آنکه
 جمع کند از تعالی میاید ایشان تزیج نماید آنکس خیزد زان امر است
 و تعالی از حرر العین و باشد او را هر کاسر که بگذاشته و هر که که کند شتاب

عبادت یکسال در حدیث مرقی از حضرت امام جعفر صادق **مقولاً**
 که هرگاه کسی اراده نمود که در نماز پیش از آنکه زنی را اختیار کند
 در رکعت نماز کند و حمد الهی را بجای آیه و بگوید یا الله یا الله
 انی اريد ان تزوج فقد ربي من النساء اعفهن
 و جارا و احفظهن لي في انفسها و مالي و اوسعهن
 رزقا و اعظمهن بركة و قد ولي ولد اطيبا
 يجعله خلفا صالحا في جوتي و بعد قوتي و سميت
 بقدر انقضاء خطبة جازن و در حدیث مرقی **مقولاً** که بفرست امام
 محمد باقر خیر رسید که شفی زنی خواسته است در ساعتی که برادر کرم
 به است در میان روز را گفت فرمود که کمان ندارم که در میان این
 اتفاق الفت بهر سپهر برهنه می باشد **مقولاً** در حدیث معتبر **مقولاً**
 که عقد کردن در ماه شوال حجت است و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر
 صادق **مقولاً** است که هر که عقد کند در زفاف کند که قدر در حق باشد
 عاقبت نیکی بنده و در روایت دیگر **مقولاً** است که هر که در تحت الشمام

یا زفاف

یا زفاف کند بر آنکه فرزندیک منعقد می شود از تمام شدن آن **مقولاً**
 در حدیث معتبر از کتبین روایت شده که در جمعه روز خوشگوار در روز
 کفاح گوشت **نظم** در شبینه بر بوی پر شمار روز شبینه عمارت با
 شمار در شبینه یک دان غوم سفر در شبینه دان حجت دان
 چهار شبینه بر او در خدمت بخت شبینه به حاجت برفت کر کنی در
 جمعه نوب و کفاح جزا کنی که بر کبریت و صلاح در روزی که
 غروب بفرست بعبیر امیرالمومنین ایاقی که مذکور است پان شبینه
 ایام بسبوع را بطریق مطهر **نظم** لغسم الیوم یوم السبت حقا
 لصیادان اودت بلا امیر آری ای بخت تو بر مند قبل سرد
 هر که کند مرغ دلت میدار شمار باید که در شبینه آن کار تا
 هر چه فلک از در ادوات بکار و فی الاحد البناء لان فيه
 سبتی الله فی خلق السماء ای از تو بی منزل بسکن آباد
 هر که کنی عمارت از نو بنیاد و در پیر بار و شبینه گذار تا عیش
 کنی با برین غم و شاد و فی الاثنین از سابقرت فیه

مستظرف بالنجاح وبالتراب ای باید از نعم درویش نظر
 باید کردی روز شنبه بفرمان از سفر کردن روزگنی یا بی خبر
 سعادت و فتح و ظفر و من برد الحجامه فی الشکلاتا
 و فی ساعتها هرق الذمماء ای اگر در سفر در حکم آگاه
 هرگاه که گفته جماعت خواهر شربت است که در روز شنبه باشد
 تا چهره گلگون کرده آید و آن شربت با میوه بود آید
 هضم البومر یوم الاربعاء که گفته با هضم شنبه باشد
 هر روزگنی آنچه از بهر باشد از بهر علاج که خور در روی باید که برون
 پار شنبه باشد و فی یوم الخمیس قضا حاج فیه
 الله یأذن بالدعاء در یوم خمیس با دعا باید بود در نیله و
 تمیسه با باید از اهل کرم هم حرف باید خواست پوسته با خور
 دعا باید بود و فی الجمعات ترویج و عترت و کذا
 الرجال مع النساء ای اگر تر نام که مصلوبت پس در
 خلاف شرع درین منزلت آید برای که خدا میفرستد جمیت

معدن

معوزن در او بر حبت وهذا العلم لا یعلمه الا
 بنی اوصی الانبیاء این علم از آدم و خیال است و حوس
 تا هم کند حکم از وی قیاس این علم محققان عالیقدرت ازها
 بگوشت و هفتادین شانس در حضرت رسول منقول است که فرمود
 ولیدر بیهمانی در پنج خبر است چاشند در حوس و عقیده و فغانه زین
 یا تا کنی در روی که از سفر بخوار شود کرد و او کفرت و منم که ولیدر روز
 اول لازت در روز جمعه نیک است در روز شنبه باید وصیت در حضرت
 امام محمد باقر منقول است که هرگاه شمار بگردی بطنه در بر وید از که با را
 بیاد شمار کرده هرگاه شمار بخوانا بطنه زهر بود ببلت نیک قدرت با
 بیاد شمار کرده در بعضی اخبار رو آورده است که تا چهره می در زندان است
 و علی گفته اند وقتی تیار است بختش که بقرین معلوم است که صاحبان و
 در خبر از بر داشتن این و در عادت معبره و او در سنت است که عود می
 در شب واقع کند و طعام در در شنبه شود در روی واقع شده که شکر کفرت
 امام جعفر صادق عرض کند که ما طعمها میزیم بسیار با کوزه و شنبه میکنیم

با بجهان بری طعام عودی از هیچ طعامی نمی آید فرمودند که بر طعام
 عودی نسیم است میزد و چون طعامی است که از برای حلال میرسد
 می کشند عبدالمعین بن عباس و جمع البین مسجد و جابر بن عبدالمعین
 و انسن بن مالک دام سلم روایت کرده اند که چون فاطمه زهرا کج بود
 رسید اکابر قریش از اهل شرف و مال بجز آنکه در روی بخت
 حضرت رسول بر یکا را جوی میداد و از آنکه ابوبکر و آنکه از آنکه
 یا رسول الله از غنیمت است که فاطمه را بمن و چه چه رساله سلام صحبت
 من میدانی و این معنی را در مرتبه که از آنکه در مرتبه سیم حضرت زهرا که فاطمه
 بمن نسبت نداد و نسبت الهی بازگشته است هر که خواهد و چه نیز آمد
 و در آنکه از آنکه بمن جواب شنید پس عمر ابوبکر علات که در آنکه
 من چنانست که بنام خدا میخواند که در حضرت زهرا یکا از شرف عرب
 که در آنکه مال و منال بسیار باشد و صاحب قبایل و عساکر بسیار است
 تا با و قوی میدانند درین گفتگو بود که عمر بن الخطاب رسیده
 چه میگوید ایشان از ابن عباس گفتند مطلقاً حضرت عبدالمعین گفت من

ابو جعفر

بودم و در آنکه از آنکه در آنکه من چنانست که در اجابت کند از آنکه مال
 و ضیاع و تقارن و قمار است و چه چه نیست ممکن است که مال
 شود و در خبر من و پدر من ما همای می که در پیشه و عطر استعمال کرده اند
 حضرت آمد و آنکه از آنکه حضرت ابوجعفر حضرت ابوجعفر را در آنکه
 که بجهت یقین صدق توقف گفته گفت یا رسول الله چندین شتر گاو
 که سفند و سیم و زاهد اقی بهم حضرت خنناک گفته یا دست مبارک
 از آنکه و کفنی سنگ بزه بدست و در دامن عبدالمعین بن حجت هر که
 و در دیاقوت کشت فرمود که این را بباران مال بر شتر کوه و در آنکه
 فرمود که کفتم کار فاطمه را با داده آنکه سینه تا بکسی که خواهد دهد و اگر کسی
 بر این سخن آنکه از آنکه سفیدت او را بکنه ایمانیم عبدالمعین بن حجت
 بازگشت پس روزی ابوبکر و سعد بن معاذ و جمعی شده گفته چه چه آنکه
 بزرگان او شرافت قریش را در آنکه که ان است که فاطمه را با علی خرد
 پس بطلب و جوی امیر المومنین بر سر بنده او را در آنکه تا بعضی
 از آنکه از آنکه که جرت گرفته با یا بر مشغول بود چون این را بر

رطبی چند که حق وی بود حاضر ساخت با سحر و زنده شدن حضرت علی
 بی عرض رسیده نرا بدو گفت یا علی حق تعالی مجامع فضل و شرف
 و سخاوت و شجاعت را در وجود تو جمع کرده و ترا با انواع کرامت مقرر
 ساخته و هر چه خلقی از فضایل پسندیدند ما نیز مگر اینکه در وجود تو مبرهن است
 و ممکن در مرتبه و قربت و محبت و متابعت تو بر سرل بر یکپس کوشیده
 و پنهان نیت و شرافت قریش یکی جز سکتا در فاطمه بلکه از حضرت
 رسد را نماند و تو خود سکتا در کفایت اقبال تو ازین صفت تو میدانی که
 شرف دنیا و آخرت از کفایت او با رسته شده و گمان ما همت که خدا
 در رسول او برای تو بار کرده از حضرت از استماع این سخن ایستادند
 بگفتند فدای سر ما را نیست بسیار است اما مانع جز سکتا در وجود است
 سکتا سستی دریا از حضرت رسول که در بر و این سخن را با دوا کردیم ایشان
 گفتند البته باید جز سکتا از غالی و در این سخن تکریم نمودند پس امیر المؤمنین
 بخانه آمد و بتدبیر جان صدمه نمود و بر بگریه رسول خدا آمد و پیغمبر را در حجره ام سلمه
 پس درق الباب که پیغمبر در زندان او شناختش پیش از آنکه بگریه کرد

بی کرم

من کیستم فرمود ایام سله در یک شب ی با او چای برام سله گفت که چه کما
 تعالی ما را فرمود که از صفهان پنهان شویم فرمود ای ام سلمه این سله گفت
 و سبب کما نیت بلکه برادر و پسر هم من است و همسرتین بر صفهان است
 در زندان ام سلمه گفت من در غم و در کوشم و سخته اسکند که در آنقدر
 گفته بر است تا من پنهان شدم و در آن روز که گفت السلام علیک یا
 رسول الله بعد از آنکه بر که حضرت رسول فرمود علیک السلام و بعد از آن
 در که زود خود رسول نشست و سر در پیش افکند و میمنت که سخنی که کرد
 حیا مانع او میشد حضرت فرمود یا علی سخنی که حاجی که در سری کوی وی
 خود شمشیر حضرت فرمود که شاید بر سکتا در فاطمه کما با شرفین که
 بی فرمود بر هر چه خواهد بود است پس امیر المؤمنین بگفت یا رسول الله
 تو دانی که در طفولیت از پدر و مادر بر زنده و بجای فرزندت که پرستی
 و همیشه از پدر و مادر بر من مشفق تو مهربانتر بودی در ادب معلوم و غیره مرا
 تعلیم داده و تو دانی که ذخیره من در دنیا و آخرت و حق من و قربت
 سابقه من از اسلام بر تو پوشیده نیت و من شنیدم که تو گفتی هر سببی بی

منقطع شد که سبب منب من بردار آن گفت یا رسول الله من به
 خستگه از فاطمه آمده ام و طمع دارم که دست او بسینه من گذاری
 و امید دارم که حق تعالی با الطاف عظیم خود از او تائب و طیب دله هرگاه
 فرماید حضرت رسول این سخن خندان شد و فرمود یا علی چیزی داری
 که بیداق فاطمه در به تا آنرا صرف زفاف کند گفت یا رسول الله بر تو
 معنی نیست که هر غیر از منی دست زگی و یعنی در زینت خود که
 اسب و تیغ در جهاد را بکار آید از آن توئی فروخت و دست زنی است
 داری که اگر با بی درشته باشی بر او نبی بر وزه را بفرست که چندان
 ضرر نداری بعلت اینکه بی آن بر دشمن غالب می توانی شد پس امیر المؤمنین
 فرخاک شده بر حضرت از آن رسول خدا پرسید آمد و بعلای خود رفت
 و بنام زینب شد حضرت پنجم ساله را گفت برو امیر المؤمنین را بگویند
 سلامی پیامد و گفت یا رسول الله امیر المؤمنین فدای منم اگر حضرت چون
 او را دید گفت بشارت با او ترا یا علی که خدای تعالی فاطمه را برای تو
 بفرستد که در آسمان پیش از آنکه من او را ببوم در زمین یا علی در کمال

الزینب

فرشته بین ما نزل شد که هرگز پیش ازین نیامده بود و در گفت حضرت یا رسول
 یا محمد با جماع شهود طهارت نسل من کفتم نام تو چیست گفت بطنی
 یکی از بجز مکرکلان بر قائم از قوام عرش هستم و من از خدا سوختمم که تا
 این لبثت را بر تو رسانم و جبرئیل مرا از من می آید تا تفصیح احوال
 بسج شریف تو رساند پس از عجب او جبرئیل نازل شد و در شب رقی را داد
 و گفت یا رسول الله حضرت پدر کار او فرموده با که مقررین تا در آسمان
 عقد نکاح بسته میان فاطمه و علی پس میری از ضررهای جنت
 در دست من داد و بر آنجا چیزی نوشته کفتم یا روح الامین این نوشته
 چیست گفت بر آنجا نوشته که حسب حاجت تو تعالی نظر کند بر زمین و در آن
 برگزید بر سالت و با روی که نظر فرمود از برای تو برادری و مصاحبی و در زنی
 برگزید و دختر تو بودی و او کفتم آن کیست گفت علی بن ابی طالب
 که برادر تو و پسر منم پس در روز و خلیفه گشت و حق تعالی امر فرمود
 زمان بهشت را که تا بهشتیار از او استند و بعد فرمود منزه های بهشت
 نوشته خطاب رسید تا با انواع طیب و عطر پوشیده شد و در بهشت

پراکنده کند و فرشتگان همه آنها را امر کند تا در آسمان چهارم
 آمدند بر تکیه پت المعرو و منبری از زبر نهارند و آن منبر بود که حضرت
 آدم بر آن خطبه خواند و در وقتی که حق تعالی او را تعلیم همه آشیای خرد
 و غیرشده که نام او در اصل است و فصیح ترین ملاکه است خطاب کند
 که بر بالای منبر رفت و خطبه ضعیفی مشتمل بر حمد خدا و او را بپندارد آن گفت
 ای فرشته گان حق تعالی میفرماید که من کینه خود را بر بند خود دارم
 پس فرشته گان همه بر این گواه بشید پس جبرئیل گفت همه آنها
 از این غمی خوششالی بگردد که آمدند و خدا تعالی هر فرشته را عقده
 مصلح بستم و فرشته که از گواه که هم در این نوشته گواه ما چو فرشته گان
 که بر این سر نوشته شده و حق تعالی فرشته ما را عرض کند بر تو بند منبری
 از مشک بر آن نم درضوان که خازن بهشت است بسیار دوست
 طوبی را فرمود تا آنچه دوست از هر دو را بد و مر جان و جود است تا کرد
 بر زبان ابدی فرستاد تا در واقوت و انواع جوار است تا کرد
 و فرمود که تا فرشته گان سبند و نقل بر او پیشانند و در حق تعالی بر

بیا

و پس که بر بند آسمانی از خدا را کند و تا روز قیامت بان فخری
 کنند و میگویند که این نشان از روح فاطمه زهرا است نیز و یک شما تا
 روز قیامت خود صراط با بسته و هر که بر شما بگذرد که مشال حیرت
 علی در دل او باشد و محبت فاطمه و فرزندان او داشته باشد این طوطی است
 یا میخون که پر از است از آتش و مرغ در سیدین بهشت نیز می
 دید و در بهشت رسانید چنان و این حکمی است که من که ام پیش از
 آنکه سوخت از پا فریم پس جبرئیل گفت که روز قیامت بر صراط
 با بسته و این فرشته گان با من باشند و انظر ما را بویست گرفته
 چون یکی از شیعیان در آستان علی و اولاد او بگذرد این نامه را
 بر دست او نهد و در غرضش نوشته باشد **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ فَاطِمَةُ مِنْ النَّارِ پس از برای
 ایشان مرکبان از زبر نهارند یا زینها از با قوت سرخ فرشته گان از
 هر دو پای سبز شیعیان علی بر آن سوار شده و فرشته گان پس
 و پیش ایشان روز و بهر کس رسیده که از راه ایشان در روز

و بحقیق تمام از پی ایشان روند تا بر بشت و آن طومار را با پروان
 آورند و گویند ای گویان پاید و جوار خدا را بر خیزید رضایان و
 خازنان بشت گویند یا اولیا الله اولیای ما بس که ما بس که ما
 بشت بروی ایشان کشاوه شد و پیش از با عبادت رسا شد
 و در عبادت عظیمین رفیق بود علی و اولاد او که همه بر آن پیغمبر خود
 که هر که خرد حق تعالی از در چنان زنا و راه که ما در چنان میراند که ما
 در قیامت با ما هم رفته و در راه ما باشد باید که با تالی کند و در دشمنان
 ما تری نماید و در حستان ما را حبت دارد و دشمنان ما را دشمن دارد
 و بر ایشان لعن کند که حق تعالی ایشان را لعنت کند بر زبان پیغمبران
 و فرشتگان و جهلایان پس آن حضرت فرمود که چه خبر بل من را گفت
 که منادی از عرش ندا کرد که ای فرشتگان من و ساکنان بشت
 برکت باد شما را بر ترویج خاطر و علی که من بر ایشان برکت دادم و اخیل
 گفت پرده که را که ام برکت باشد عظیمتر از کرامت تو ایشان را بشارت
 بر ایشان بشت و حال آنکه ایشان هنوز زود نیامده حق تعالی فرود

یا علی

یا اخیل از برکت من بر ایشان است که ایشان را بجهت ترویج کلام و از
 فرزندان ایشان انامان بندگان گفته اند ما ایشان را بشارت بدین
 در حکام داد و با برضیه تقدیم کنند و ایشان حجج لازم که نام بر خلقان
 تا بر روز قیامت پس خبر بل گفت مرا خدا امر کرده که ترا اعلام نماید خاطر
 یعنی در پیش از بشارت و چه بود پس ما بکنه بجهت من هر دو خاطر
 دنیا را در آخرت یا علی فرشته ها از از من رفت و من ترطلیدم
 و عزم کلام که با هر خدا تعالی نماید در باب ترویج تو بناطع پس امیر اکبر
 سجده کرد سجده سجای آن حضرت رسول و بر او گفت که خبر تو پس سجده
 که من در عقب تو می آیم تا آنچه حق تعالی ما را امر فرموده سجای او بود و حضرت
 ساجد در نصار و در فضیلت تو کنیم چند که چشم حستان تو روشن
 کرد و با آن امیر اکبر پس من از آن فرود آمد پس چون آمد و از فری
 نیکوستم که چگونگی نه بر راه میروم و در نهانی ما به بعد الرحمن بن عوف رسیدم
 و با او گفتم که حضرت رسول خاطر را بمن داد و گفت که خدا او را بر داد
 و وعده شما را در آنجا بسند که کثرت از عقب من میراید این خبر را

برها برود انصار پان که عبدالرحمن چون این شینه با کشت و پان
 بسجد آمد حضرت رسولش در آن از عقب رسید و بال کشت
 تا رانگد و همه مهاجر و انصار در مسجد جمع شدند آن حضرت بنزدیک منبر
 نشست تا همه جوانان بجای خود نشسته انکاه در بالای منبر رفت خطبه
 فصیحی ادا کرد و فرمود که گفت ای مهاجر و انصار بر بنید و گاه بپشید
 که بر بنید من آمد و مرا خبر داد که عدای عجز جان فرشته زانوقت الهی
 جمع کرد و پیش از گفت گواه بپشید که من فاطمه زهرا را علی بن ابی طالب
 را دومین منبشت و فرمود ای علی بن خیر و در ای خطبه جوانان امیران
 بر خاست و خطبه فصیحی شتر بر همه الهی خواندند و انان فرمود که بر بنید
 ای منبشت همان که رسول خدا و خدیجه فاطمه را بین داد و انان بر بنید
 شتر بر که من رفی شدم همه جوانان گفتند یا رسول الله در شتر بنید فرمود ای
 شدم و بنیکر او اما ولایت او را و عقب برادریت او را و سید پیرترین
 حق ولایت او را و بنا و حرمت او را همه ما همان است پس امیر المؤمنین بر خاست
 و سر زمین نهاده شکر خدا را بتقدیم رس نید پس اصحاب مبارک با گفتند

وگنزه

حضرت رسالت پنا و فرمود تا طبقی خرمایا فخر و همه انان مجزود انان
 بر تبرک بخانهای خود بنود و رسول کج فرشت در زمان هاشمه داد کجا
 تا و شد بنید امیر المؤمنین را فرمود که برو و زهر انفرودش تا درین کجا
 صرف نمایی امیر مؤمنان گفت زهر را با با زهر بودم او را برین رسید
 و گفت یا علی این زهر را چند بن میفرودش و شتر کفتم یا بنده در هم و خرابی
 در روز که کیه که با بنده در هم از او بیرون انک جمع داد و من نه با با
 را دم و در همه انان رسول خدا انک مرا گفت که کفتم یا بنده در هم
 فرود شتم گفت که فرود شتم یا علی فرمود انان شتر کفتم نه فرمود انان
 جبر بنید شتر انان که تو پانی زهر را در همین و او پس سلا زهر بنید
 و شست انان زهر با ان و او گفت زهر فاطمه جز یک که احتیاج داشت بنید
 بنود بال را بر فاطمه او رسنا و انان مشقت در در هم بنید شتر
 حنود انان شتر بنید کجا در در هم خرمایا بنود و منقبه کجا در در هم و حصیری
 را کجا بنود و بنود انان استی که از لیلی خرمایا بنود و کلیمی و مشک کانی و کونان
 چند و مطهره انجمله را بنود و حضرت رسول در خانه ام سلمه بنود انان

تفصیلی بعد از آن سلسله چون در آن کثرت بگرایست و گفت با خدا یا
 بگفت ده ال محمد پس باقی را با هم با نام سلمه داد و فرمود که هر از وقت
 حاجت پس امیر المؤمنین یا یکی از وقت که در شرم میباش که اطهار از خا
 کند و هر وقت رسول خدا را در هر وقت میدید میگفت یا علی بهترین
 زمان جهان بر تو دادم چه چیز در پناست زوجه تو فیروز یکا حقیر گفت
 ای برادر من طلب خاف نیکنی تا با جماع شما چشم ما روشن شود گفت
 ای برادر من که رغبت من بنهایت رسید لیکن حیایانم سرگشت
 پان تا برویم و من این حدیث را بر رسول خدا عرض کنم پس برخواستند و
 شدند در راه ام این فاد مر رسول ایشان رسید و گفت که برادر
 گفتند که رسول خدا بگفت زفاف فاطمه زهرا ام این گفت شما بگفتید که
 این امر تعلق زنان دارد و من این بزرگوارم و تعیین وقت نماید پس
 تمام سلسله آمد و این حدیث باز گفت ام سلمه در ستاد زنان رسول
 خدا را حاضر ساخت چون رسول خدا بخانه آمد که گفت سبب جماع شما
 گفته بر ای که اگر حدیثی از ما چشمش درین کار روشن میگردد

قرن اول

حضرت رسول خدا چون نام حدیث شریف را گفست و گفت مانند حدیثی
 که یافت مرشد تصدیق من که وقتی که قدم نگذارد من نگذارد و این سخن
 بود وقتی که قدم مرا بر پشت می انداختند و فوت داد مرا بر این خدا
 نرا امر که تا بشارت دادم از اینجا در پشت از من در سبب زنان
 گفتند که رسول الله هر چه تو از حدیثی که می شناسی از آن باشد خدا
 حشر ما را با او کند یا رسول الله برادر و پسر عم تو اله اس زفاف دارد
 و منظر هست که تا چه جواب آید و حیایانم از مرشد که من بعضی شما را
 فرمود ای ام این از این بجزان ام این در اطینده نه رسول خدا حاضر
 گفت پس از رسول خدا داشت شرم زده و من بعد در سر پیش گفته
 پس ام سلمه فرمود آن را با فاطمه را که تو داده بودم با دارم سلمه را
 حاضر کرد پس حضرت از آن شستی بگرفت و با میرا که این داد و گفت
 بر روغن و غرنا مجز و آنچه رسول گفته بود شستی دیگر همان داد
 که جامه و طیب بخورد بر سر معاذ آمد و ده که سفند و یک کاد با شستی
 بهدی بر ما بود همچنین سبب را بر ابوبه انصاری و عبد الرحمن

عوف و یک از یاران سر آمدند و شتر و گاو و گوسفند و گندم
می افروخته تا بهر جای بسیار جمع شد پس حضرت رسول فرمود تا گندم را
از دکانه ندوان چشند و امیر انکوشین را گفت باید که در این گاو و گوسفند
یکیشی پس آنشب آنحضرت یکشت و پوست یکند و پشم جزو با نا
پا یا میکند و چون روز شد تمام گشته بود نزد اصحاب را جمع کردند
امروز روز غزوات است مرا ایاری و مید تا ولیمه علی ربیب نیز صحابا پای
برهنه نموده و کما بر پا که چون در ساعت از روز که منت طعامها را کشته
بعد پس امیر انکوشین با پنجه همه مهاجر و انصار را از دکانه راناشت
حاضر کردند و حصار را شکندند و طعام کشیدند و همه را در بند از طعام
بجز روز و سیر شدند و آنچه خورند سینه بجانهای خود بخورند و هرگز طعام
بسیار را بخورند و دیگر آنحضرت نیز خود را بجز از آن تا پادنده و طعام را
صرف نموند و بغیر از آنکه سفند ابو اربیب هیچ طعامی باقی نماند ابو اربیب
عرض کرد که یا رسول الله چون هر چه در کف من حقیقت بود آنرا گشته در زمین
قبول کنهید و بخورید و گویند که من غیر از این یک کوه سفند در ششم فرموده ابو اربیب

۱۰۱

بر آنکه علی خرم است که کوه سفند را یکشب جبرئیل گنجه است و گفت او را
در آن روز پنج کن که در او امر عجیبی است پس ابن جبر انصاری را امر کرد
تا از آن بگشت و پوست کند و پشمه نموند و فرمود که استخوانهای او را بشکن
و چنان بکوبد دیگر با اصحاب را جمع کرد و همه از آن سیر کردند
و امر فرمود که استخوانهای او را جمع نموند و همه را در پوست وی نهادند
پس دعا گفت تا حق تعالی آنرا زنا کند و او را با ابو اربیب و او حق
تعالی از نسل آن کوه سفند برکت بسیار داد و چون صحابا کثرت
کنند حضرت رسول خدا ص سلام داد امین و سعه و حقه و سایر زنان باجم
و انصار را جمع کرد و فرمود که بکوشیدند از فاطمه مشغول شدند و قیام نمایند
و لباسهای با ارزش خود بکندند و با او بیرون آیند و در آن شب حضرت
او را کعبه و کعبه آن آرزو شد و مطهر سازید پس زنان جمع شدند حضرت
فاطمه را زینت داده در آن شب حضرت رسول بر زمین فاطمه سر
شد و فرمود که فاطمه من از منم و هست آفریننده است روزی جمعی را
بمن نماند شد و سببی از نبت آنکه و گفت این سبب را بخور و با او

مراغه کن که خدای تعالی بרכת این روز تو کند و قدری که سیده
 زنان اولین در عزمین باشد من چنین حکم و فاطمه را آن بر وجه فاطمه
 من سر بر بست و اصل او از پشت است پس امیر المومنین را در کعبه
 علی آگاهد به شش که اهل را سجانه تری آورند امیر المومنین فرمایند که کن
 نیز بر چه استم خانه در آب و جوارب و غلطی بد بود بر بست تا جا
 بر آن نشکند و پوست که سفیدی فرس نمودم و بالشی ازین فرما
 نهادم پس دختران عبدالمطلب زنان حضرت رسول با زنان برجا
 و انصار فاطمه را در کعبه در پرستند چاره عصمت بر سر افکنده که بر کعبه
 کریان او را از خانه بیرون آهوند و دل را اذیت قطیفه بر روی آن
 انداختند و حضرت فاطمه را بر آن سر زده و مسلمان بجایم دل را
 گرفت جبریل با همشاه هزار ملاکه الله اکبر که بایان رکاب سمیت را
 گرفت میکانیل تا که الله که بایان طرف چپ را گرفت و در آن
 وقت تمام پشت را زینت دادند و همشاه هزار چرخ را در فاطمه
 راه میفرستند و حضرت رسول با همزه و عقیقه و جعفر از پیش و بر چو زان

از ک

نزد سن بنی ناسم سلاح بسته سر او که یا نیز تا دوست گرفته در پیش
 روی بانوی حرم سسرای ناز و عروس کم چها زبیب آنرونی
 با زنیست نیز در زنان عبدالمطلب بل بله کنان و دختران بی بی
 شادی کنان و در بر خزان از عقب میفرستند تا آنکه که بانوی هر وقت
 صدق و صفای و عقیقه بعل علی مرتضی حضرت فاطمه زهرا را بدر خاک کریان
 مهبات که خدای درگاه آرد و زانما که مصطفی حضرت امیر المومنین
 بود و چون در بر جبهه ظاهر رسیدند یکا مخص شده بر کعبه زینت
 با شمشیر امی لقب دست کلاه سینه چمن بخت و صفی که هر است
 در زهره سپهر عصمت و عصمت را بدست معجزه تا شست خنده شی خود
 گرفته بدست تا نامش و حیایان با نوح خلقت و در جوان جهان دلایست
 و شتر آسمان حقایق و معرفت و عرفان برج و قایق و جلالت
 و شکست مظهر العجایب جناب علی بن ابی طالب داده در رویای ایمان
 در سقیفه عرفان و بجزین کو از در جان را یکدیگر رسانیدند شمشیر
 را داده که بر روی سستان آل احمد و انصاف دیده چون عود بی فاطمه

نبرد با علی رضی شریفی در شیندن این دامادی و در روز
استماع این سرسرد و کله بر سر عروسی و طفل صغیر و فرزند او
در هر میز هشت هزاره کلکان و در ناکام مجله بران قاسم بن حسن
مجتبی و فاطمه صغری دختر سید شهناز که شش و شش و شش و شش
کن خاک بپشت بر سر بریزد و جانینی در بر کن که بان صبر و پاک زن
در چشم حقیقت نامناک سازن دل اندام روان نمیدانم کج
زبان بیان این سر پرشور و غایم خانه صبرت ضرب باد بگوشش
این عروسی بل بر روز توفی شیند آه که گدا عروسی که شمع جملش
آه ز ناله اول پوره زبان و نقل و کلابش ز نظرات آنک چشم طه
بوضعی داماد ز خون طه قوم ما ناز جوانان و سر عروسی از روی مکر
دختران و خال خطش از ناختن مشیر خراکان و سفید شیش از کانه
و چه دامادی که تحت دامادش تا بوبت و مبارک کویش این عالم
لاهورت مجله اش خانه کرد و زنده کردش که ده عثمان و حر بود
و چه سر تا در عروسی فاطمه نیر حضرت محمد مصطفی زبان نهد اگر

کوه زین

که نوبت صد پیکار بر فاطمه شش بر پانصد و در عروسی فاطمه صغری کلکان
کفن میدان که با شمع کن همیشه بر روی حضرت سید شهناز زینب
پس از او کلان صاحب عزرا در فرزند فاطمه با لباس شکر در بر و چادر
بر سر کوفه و پنجاب چشم براد و دل کباب بست مبارک
جانم نای صاحب برادر خود نام حسن در قات نوبان فاطمه نیر
و تا نودام و ام ایلی شاهزاده قاسم که استه نموده و کیسوان او را بصد
و تاب و تاب داده و آید او ان یک و خزان را بر او میداد آسمان از آرزو
که ز چشم و زخم عروسی سینه ستارگان کاشش افکنده چون آنست
لباس برادر در بر و علامه او را بر سر و تیغ بند برادر که قاسم دید
در آن قدر بالا که کرامت کج کشید و زار روز در کرامت و در صفا در خرد
علی رضی که در کشف و شتر سر میرد و در عروسی شاهزاده قاسم عروسی
که سفید و بره و طفلان شیر خواران و جوانانی از وطن آوارا قربانی کوی
و قاشته و در خرد خرد عشتی بوند و در آن عروسی دختران عبد اللطیف
وزنان بی با شمشادی کمان و در جز خزانان بوند و ما درین عروسی

دختران فاطمه زهرا زینب و کورن و سیکه زرقیه و ربابه و شیرین و فخره
 با کیسوان پریشان و چشم کریان بسینه زنان و بجای عمیر و کلاب و کلبه
 فشان و زنده خوان بودند در آن عیش و سرور آنها نهادند و قصر عظیمی
 بهشت داشتند دادند ملاکه که خدمت در میان بسته و خود و عمارت و عمارت
 از کسب از بزرگ بسیار که اوج دسته دسته در کسب عمر نهشته و در میان
 عالم ناست از نعم و خیر بسته بودند و از این شادی بلبلان گشتند
 نیز از زواا افتاده و قمریان برستان که بلا از سر و شخار نشکند
 و عوض سخت دادند عرش را بسیار پیش خود بسیار سجاوده
 مصیبت جبرش افکنده و فلان و ولدان جا بر نیاید و در حوریا ن چار و زار
 بر سر دریم جاری دست عم بر کمر گرفته اینها و او لیا با آله و اولاد
 عزادگان با افغان و شیرین صف در صف استاده بنظر حضرت
 می گزینند و در بره حرمت و عجزت یک گزینند **نظم** سینه ز که
 فلکها از تو و جهای تو داد و فراق پیشه پشیمان گزینست و یاد سینه ز که
 فلکها از اینجا چه انکس بر منهادت و شمن خدا انکس لبان می گویند

عرش را تا شریک پیش از آنکه این سوا انکس در عهد در عروسی فاطمه زهرا
 سلمان خاندان چیر سیر و کیکا نیل با همشا هزار فرشته رکاب در حضرت
 رسول با حمزه و جعفر و عقیل از پیش و پس بر آن بودند و جوان قرشی
 و نو نمانان با شمی نیز نادر دست چنگ ایلی سوار در پیش عمر ایوبی بر
 حضرت کرده کار و خود رسد دل سوار بهب تا ز زنی با زنی یکدیگر آه
 ای دل چو ز سر زنی دای و با چو را شک خوین غیر زنی در خود سر زنی
 حسن عجبی فاطمه صغری در دست کربابی بر جافا هزار دانا و فاطمه زهرا
 قضای لکه بعلید در کباب از شش حضرت عمر زینب بعوض ز زان امیر از این
 و اولاد عقیل و سلم مانند خود و عمن و جعفر و مثل عبد الله در عیال
 و سیر و جوانان کلکون قبا در ایلی سولان میدان ابتدا و دیگر تازان
 خود که با او سر بران درگاه آله و ابدانست از محبت خدا سیران
 شوق و یار یار بیکجا بهب چوین سوار در پیش پیش آن دانا و احدی مختار
 بعزم اسب ناز و جان بازی لاس شهادت بر کرده خلعت کناری
 پرشیده در جیس قطع و فصل با ده و فصل نشیده از سخن صلوات

دست و پای خضاب نموده در کوی میدان دین با پایمال کشیدند
 ساخته مانند سنگ پیمان در روی خاک برین طبعه زد و مثل ماچه در تاب
 در رویای سخن جولان میرزد تا آنکه دست قاضی قضا دست قاضی
 حسن داد و قاضی زهر را در کوفه مهر شهامت عهده داریست در جنگ
 که بر دست خود سس نامی و مایر سس پرو **نظم** بخاری بدید از راه
 پیداد شش سخن کوه بر نسین دشمنان بر آمد بر از روی ای او
 فرو بارید سیلی کوه تا کوه زرد و دست باوی تند بر جز نیست
 بر راه کوه با خاک برین دست رسید از عالم غیبی صدایی صدایی نه
 برای آشنایی که احست ای زمانه روی زمین زده خود سازد امان
 چنین ده **و با اجماع** از جمله ادب زخاف نیست که حضرت رسالت پناه
 وصیت نه حضرت امیر کنسیرین که با علی چون خود سس از غلخانه تو
 شش کفش پایش را کن تا بنشیند و پایش را بپوشی و آن اب را
 اندام خانه تا منتها می غایز پایش چون چنین کنی صد می خود جل جلاله
 هزار نوع پریشانی در زلفان تو پرون میکند و همشاه هزار نوع برکت

ای قاضی

داخل خانه تو میکند و همشاه هزار نوع رحمت بر تو میفرستد که بر سر
 خود سس فرود آید تا آنکه آن برکت بر تو کند از خانه تو میرسد و در
 این کرد و از روی لنگه و خوزه و سپی آورد تا خانه باشد با علی منع کن خود
 تا همت از از خود سس بر سر که در کوشش نیز سبب ترش پس حضرت
 امیر کنسیرین عرض کرد یا رسول الله چه سبب آوردی که از اینها فرزند
 بر آید که جسم سبب خوردن اینها سر در نه درین بچه نمی آید با علی حیرت
 در ناخبر خانه فدا ده باشد بهتر است از آنکه بچه از او بر وجه نیاید و در پیش
 صحیح از حضرت امام محمد باقر همشاه است که چون خود سس از غلخانه
 بگو که پیش آن در ضرب زد و در ضرب زود که گفت نماز کن
 و بگو که او را نیز از کشتند که در کشت نماز بکنند پس همه را برکت و صلوات
 بر همه آن همه بفرست و دعا کن و امر کن آن زمانه که با او آمده اند
 ایمن بگردند و بنده را بخوان اللهم از زقی القها و و ذ
 و در صناها و ارضی بها و اجمع بیننا باحسن اجتماع
 و انس ایتلاف فانک تحت الحلال و تکره المرام

و بر آن فرموده که گفت از جانب حضرت دوست و دشمنی از جانب شیطان
 که میخورد چنانکه از خدا حلال گفته مگر در طبع محکم نگذازد در حدیث حسن الزمان
 جعفر صادق منقول است که چون در شب زفاف بزود رس روی موی
 پیشانیش را بگردوی بعباده آورد و بگوید اللهم یا مانتک اخذتها
 و بیکلماتک استحلتتها فان قضیت لی منها ولدًا
 فاجعله مبارکًا نقیًّا من شیعة آل محمد ولا یجعل
 للشیطان فیہ شرکًا ولا مضیبًا در حدیث معتبر از حضرت
 شفقت که دست بر بالای پیشانی بگذرد و بگوید اللهم تعالی کتابک
 تزویجها و فی مانتک اخذتها و بیکلماتک استحلتک
 و جنبها فان قضیت لی فی رحمها شیئًا فاجعله مسلمًا
 سو بیا و لا یجعلہ شرک الشیطان را در پر سید که در فرزند
 پیکر شیطان شرک شود فرمود که در وقت جماع نام خدا را بر سر
 شیطان در سرش و اگر بر نرسد ایس و اگر خود را با ذکر آن سمع و غل کند
 پس جماع از هر دو پیا شد و ظنقی است پرسید که چه چیز میخواند

البرهان

که شیطان با کسی شرک شده است فرمود که هر که را دوست میدارد شیطان
 یا در شرک شده است و هر که دشمن است شیطان در او شرک شده است
 در حضرت امیر المومنین نهفته است که در وقت زفاف این دعا بخواند
 اللهم بیکلماتک استحلتتها و یا مانتک اخذتها اللهم
 اجعلها اولادًا و ذرًا و در حدیث دیگر از حضرت صادق است
 که این دعا بخواند بکلمات الله استحلتک و جنبها و فی امانته
 الله اخذتها اللهم ان قضیت لی فی رحمها شیئًا
 فاجعله بارًا نقیًّا و اجعله مسلمًا سو بیا و لا یجعل فیہ
 شرکًا للشیطان در حدیث دیگر از حضرت منقول است که حضرت
 شرک شدن شیطان را عظیم شمرده اند در نطفه آدم و سبب باران کفایت
 در کتب که چه باید که این واقع نشود فرمود که هر که را در جماع در شب
 بر سر او تعالی التیمم الذی لا اله الا هو بدیع السموات و الارض
 اللهم ان قضیت منی فی هذه اللیلة خلیفة فلا یجعل
 للشیطان فیہ شرکًا ولا مضیبًا و لاحظًا و اجعله مؤمنًا

مخلصاً مصفياً من الشيطان ورجز جهل شاولك وورثه
 معتبر است که چون خوانند که شیطان شرک نشود بگوید هم را در پناه
 بر نه بخدا از شیطان و از حضرت امیر المؤمنین منقر است که چون از او
 جماع داشته باشد بگوید بسم الله و بالله اللهم جنبني الشيطان
 و جنب الشيطان ثماد وقتی پس اگر فرزند بر سر او بر شیطان
 بر که یاد حضرت است از حضرت امام که با فرقه منقر است که بر که یاد
 جماع کنی این دعا بخوان اللهم ازل زفتی و لدا واجعله تقياً
 زيكاً ليس في خلقه زيادة ولا نقصاناً واجعل
 عاقبه الى خيره اگر کسی را خواندن این دعا ممکن باشد بر سر او جماع کند
 بسم الله الرحمن الرحيم

باب چهارم در بیان اختیارات ساعات و کلماتی
سنگ و در از برای جماع کف و ادب آن است
 بدانکه هر چند فضا هم چهارم و عشر همونی و آنشی بر او علی لب مزاج او
 گرم و تر و بهترین جبر است در بدن و اسراف در دفع او قوتها را ضعیف

در بدن را سرد و سنگ و احد است غشی می نماید **باب** در شکره شکر است
 کن افراط که فراط احد است شکر کند و نوز بصر کم عارض شکر است
 بعد شکر است و از با شکرش به عروق لب در در کم هم لیکن اگر
 بسیار زیاد شده باشد مثل خون و سایر اصراط و دفع نشود در کشت را نه
 نقل در کانی و تمدد و کشیدگی حاصل میگردد و بجا است رویه از جمع صعب
 آن جماع متصاعه شکره باعث بر عراض و امراض و در کسب مال نیز است
 و تارکی جسم و قلع و کرب و سرد و خفگان و سنگ نفس و اضطراب
 و تب و کم استخیالی در صدراع شکره پس در بصورت جماع کف و دفع
 این خلط را منقول لازم خرابه بود باعث بر سبکی بدن و دفع خم و تم
 و فسک و کسب و عشق و جنون مینماید وحدت و غضب را ساکن نماید
 و همضم درازیا میکند و منافسند ریاضتی منعی علاوه بر ضرر بدنی است که در وقت
 غلبان شکر است نفسانی و طیفان قوت بهم خیالی هم شکر باشد به
 آنال در دار الف و در البرسی دست بهم می پدید کند ن طریق عبودیت
 از ناسب تقوی جوین میگرد و در جراح و با که از برای جسمی که بر او

در ظلمت سراسر روز بدست خرد با وقار داده اند و چو چمنی که در قلمه برین
از درازگی سستین از خوف الهی در دل شب بر در سایه خود فرو می افتد
از دیدن بد ببال این دان و مگر سستین بشایدان و در روان و دماغ
فرسوس بر سر و بر قیاس از اندر از آنکه شکر کف ه بعضی بر غنچه از رخسار
حکمت خرد از غنچه و کج غنچه ایمان را بجا رت خیزد اما ل در آنانی غنچه
شکر بی ایمانی داده و کینه دل را از نقدینه آرام و شکر که تر و خالی
و در دست پلش که در چار باغ آفرینش از برای کجمنی آنار صغ نام خود نموده
بچشم گنبد چو اینچ زلف و کاکل سلسله مروان بسته و بر سر کج چو چنان
ز سخنان سیم غنچه ان هاله از راه ناپاک آرا نظر ناپاک نام نهاده بقیاس
چشم سنگ در روی بر شیشه ناموس غنچه ان مسلمانان از در دوا داران
پیدری و در اوسوی هوش نفس خفت و غنچه حقیقی خزانها جا بر کلمات
بید نامی با نغمه رفته رفته با پیش فروغ عارض آفتاب طبعان از درون
و با بسی آرزو نای غنچه در شبستان خراطر بدر میگرد و تا روز بر در کار
بجای بی بر سر که اگر میسر شود بر سر کج هم در غنچه و بار کف علی قوم

الکسان

شهرستان دین و ایمان سرگون و در بیان میگرد و در باطن سوره
نفسانی سماع عاقبت آنجانی سر سوره و با تش زنده بر سرش
غضب جباری افروخته سرش بر سر دین بنگام ناخفته دوانی که در بیان
صاحب دسوس از غرض ذات القدر و در سر میسر ماند و سر سینه
درمانی که جرب خارها رشا بدان کلعه از از در و شت ز نفع و در ترویج
و با شرت با دین خیزش است سحر خروج شورت با بین وجه در خروج
فتنه کران شکر آرزو و مفسدان سپاه اما ل از فکر و فکر و خیال
میر سبت سبتین و در صحی ظلمت شهرستان ایمان از آرا ج مرگان
غمر نای جانستان حصه است حصین دین نفا و غنچه بعضی در عقیل
حزن فاسد غنچه در دیت عازق و در کیکل ماده سرد از زلف و خط
دوانی است مرافق با شاپر سرد و قد و کل رخ صحبت چه
با عدال باشد در حال بدن با شرتش در در بر کمال با
بسته معتبر از حضرت امام کجی ناطق امام جعفر صادق منقولست که
از اخلاق خیر نیست درشت داشتن زمان خود فرمود که کن دوزم

که کسی را که در ایمان او چیزی زیاد شود مگر آنکه محبت زان او را زیاد کند
 و فرمود که هر که محبت زان او را زیاد کند مگر آنکه محبت زان او را زیاد کند
 و در حدیث صحیح از حضرت امام رضا علیه السلام است که هر چه است که در
 سنت پیغمبر است بر چیزی که در مومنی زیادتی بر او از آن نمودن
 در زانی بسیار است یا بسیار باشد آن معاصرت کردن و بسند زانی
 بسیار از حضرت رسالت و عقولست که فرمودند زانی می باشد اعتبار
 گفته ام زانی و در چیزی که در مومنی دیدار است در زانی است و در حدیث
 معتبره معتبر است که کسی که نخی اعتبار بجای دت کند بود و در کت زانی
 و در چیزی که در مومنی است لایزال بود و درین باب است که حضرت صادق
 زشت آنقدرت در جواب زشت شد که زانیان پس میدانی که حضرت زشت
 چند نفر از زانیان هستند و امام طاهم اندید پس حضرت رسول که شریف است
 تا اول پیغمبر بود و در حدیث معتبره از حضرت امام جعفر صادق است
 که زانیان عثمان آمدند بخدمت حضرت رسول و عرض کردند یا رسول الله
 عثمان روزی از زانیان است و شبها نماز میکند در آن روزی نماز میکند آنقدرت

عقبتا

عقبتا که زنی عثمان است شریف بود و فرمودند که ای عثمان خدا ترا بر همه
 نفرستد است بلکه بدین مستقیم است که زانیان در سنت است روزی
 میگیرند و نماز میکنند با زانیان خود نیک میکنند پس هر کس زانی را میجوید
 باید که است من که است و در سنت من مصلحت زانی است و در حدیث
 دیگر از آن سرور معتبر است که در زانی آمدند بنزد رسول خدا میگفت که
 شرمم که شرف بخورد و دیگر میگفت که شرمم که شرف بخورد و دیگر
 گفت که شرمم با زانیان نیک میکنند پس حضرت رسول آمدند و از روی
 عقبتا را با یک خنده بر زمین بر کشیدند تا بر زمین بر آمدند و حدیثی
 دیگر گفتند و فرمودند که هر چه از اصحاب من است که شرف بخورد و دیگر
 خوش نمیزند و نیک زانیان نیز در زمین که شرف بخورد و دیگر خوش نمیزند
 و بر زانیان عقبتا هم هر که است مرا بخور از زمین است و در حدیث دیگر
 معتبر است که زنی بخدمت حضرت رسول آمدند گفتند که که شرف من
 بمن نیک میکنند حضرت فرمود که خوشتر کن تا به نیکت پای عرض کند
 هیچ بوی خوش را که نشاند ام مگر آنکه نهد با او شرف بگردد و در زمین دور کند

حضرت فرمود که اگر میبندت که چه در شب در آمدن بر نوز بر آینه از دروازه
 نیکو پس فرمود که چون مرقه جان در شرف ملک باو احاطه میکند
 در شب آن دروازه کشیده در راه خدا جدا کند پس چون با آن
 جماعت میکند که آن دروازه میبندد پس بزرگ از درخت برین پس چون
 غسل کند از آن بان پرورن می آید چون از باب این مسلک شد
 که عرض از روی و واضح و معصوم از عقاب و در واقع نواله و ناسل
 و چنانچه در کتاب حیات کلمه بیان کرده ایم که در حال در هر روز
 بر جسم زن دقیقه از فلک طلوع آن باشد و شکلی که در آن دقیقه از
 فلک باشد از کواکب و بروج طلوع آن نمی باشد و بر سر آن کوه
 که موجب آن طلوع باشد و هر وقت بر جسم آن آید که سینه طلوع باشد
 از صد و شصت نیک و بد سعادت و شقاوت و دولت و بخت پیشتر
 باید که در وقت معارفت زنان و مکان در سعادت با رعایت کند
 و عطفه سی برین باب فخر خنده از او دانند از کوه آنها خالی از در شب
 نیست و او این است بر آنکه جماع در شب اول بر ماه بدست آتا مبارک

در همان که در شب اول آن سنت است در نیمه هر ماه بدست آتا نیمه
 شعبان که لیله البرت است و در آخر هر ماه و مطلقا بدست در شب
 عید فطر و عید اضحی نیز بدست که اگر فرزندی متولد شود از نیمه خلعت یا ناقص
 است خلعت پیشه مثل آنهایی که شش انگشت یا چهار انگشت میباشند
 و اوقات گرفتن اجاب و ماه فرزند میبرد شش عیب که سیاه
 یا سرخی بزرگ در صورت یا بدن و در عقبت اجسام مکرر انگه در شب زده
 یا نیم کند بدل غسل زیرا که اگر فرزندی بهر سه ویر از خرد بود در آن
 و چنانکه در باب رسد در شبی که از سفر آید یا بفرزند و دست
 در میان شام و جای که هم بر پسته در جماع کفین دعویان ایوان
 زن و مردان و در جای که از آفتاب ماه بر عمرین ایشان با بدو یعنی
 گفته از خویان در آفتاب هر چه بدست و پشت بقبله در عقبه
 و در شام هر چه سر بر یک از او نماید و او می دانند هر چه در وقت خیر عملی
 اما میباید بر تقابلین در رسد کرام دانند و آن کعبه را هم که میباید
 پیغمبر رسد کفر و سجد سهوا و سجد صحیح کرده و سجد شمس طلوع

و سبب بر آشی بعد از او مسجد که ظلمت و مسجد سکرین و مسجد حنیف
 در سنی و مسجد بقره در حالی بدین کیفیت است و مسجد فصیح در اقصی
 و مسجد قبا در مدینه و مسجد اقصی مسجد مدینه و مسجد بقره و
 مسجد جامع هر بابی که در این موضع حرام است و اگر در آن مسجد
 باشد سستی عقوبت است و اگر در مسجدین کینه البتة جایز
 فاعل بلای است که در آنجا باشد و اگر در آنجا باشد در آنجا
 مسجد کعبه کعبه است که در آنجا میان دو مسجد جامع در ایام حرم با یک
 یک اشرفی گفته بر دور در وسط نصف اشرفی و در آنجا مسجد
 که کرده است در وقتی که آنجا پاک شده و غسل کعبه و با آن حال که
 جامع کعبه فرزندیک بهر مسجد بخوندم خرابی بلکه در صورت بسیار
 و جامع کعبه حرام است با آن را زاید جامع کعبه هر که غسل نفس
 باشد و با آنی که دست بکشد سر که نشسته باشد و آن میت غسل داده
 و آن غسل کعبه باشد و من است در جایی که اطفال غیر بالغ حرام
 نیز باشد از دختر و پسر و بقره نیز تفکیک بلوغ باشد خواه پسر

۹۰

و خواه خراب که اگر جامع کینه البتة زانی یا زانیه بیشتر از چهار سال
 اطفال را نفی می توان خواند یا نیند زاید از این را از آنجا که باید کرد
 و منع است جامع کعبه با زن خفته یا در آن دیگر جنس و جمال و حرکات
 آن زن را بجز طواف کعبه و منع است جامع کعبه سر را و دست که اگر جامع
 کند فرزند از فرزند بل کینه البتة و منع است در روز و وقت بوده در
 که اگر فرزند بهر مسجد جدا و در آنجا باشد و اگر در وقت جامع نظر
 بفرج زن کند فرزند که سر را نشود یا اگر خواهر باشد و اگر هم در آن وقت فرج
 بر زن فرزندیک بهر مسجد لال و کنگه خواهد بود و در وقت جامع در روز ناپی
 که در حرم باشد و در وقت جامع در وقتی که حرام است با عجز و سستی باشد
 و محل نشسته باشد و منع است جامع کعبه در وقتی که حرام حرام حرام باشد
 شد شرب و بنک و بوزا و طعام جنس حرام و فقیر کرد و میداند جامع
 در هر حرم خصیصا در شب عاشورا و روز آن و با زنی که شمشیر بیاورد و
 و دختر یا یکی از حرام او باشد و در پری معده و اول شب و ناشسته است
 جامع و هم پاکت دارد و جامع با زن پسر هر که جمیع حرام باشد هر که

مفاجات آنکه وضع است جماع با نیکه ممتزجا باشد یا فی الواقع نیکه
باشد و شکر که در زمان اول و بعد از انقطاع جماع مردان که در مثل
جماع و بعد از انقضای هر چند در مذنب خود باشد و پیش از نیکه
شیر با طفل مسلمان میزنند و او اگر مستعد شود پیش از شیر مایه
برهند وضع نماید پیش از آنکه درون شرب و کوشک خاک مانان
شکر که در کف حربی و ناصبی بعد از انقطاع جماع نیکه جماع است
با نیکه در عده دیگری پیشه و یا از نیکه بشه و بعد از انقطاع از نیکه
در پیون رفته باشد و گمان کنی که در وقت باقی است و جماع مانان
سودا در آن وقت و در پیش از آن در مانان بی سودا هر که فرود مسدود نماید
عین حخته است و سزاوار از زمان حخته است و همچنین زمان است با زنی که
اچر و فرود خود نمک روزه باشد و حرمت جماع با نیکه که از زمان نیکه
باشد بی اذن او و با نیکه برود و او در این اذن است و با نیکه که
میراث مانان و مشترک باشد پس از ارشاد و گمان کنی که این نیکه نیکه
تعلق دارد که این نیز از زمان است و حرمت جماع با نیکه که در میان

دردانی

و دیگری بشکر است حرمانی باشد هر که بی اذن او باشد اگر چنین کنی
حصه نوزاد نیکه ساقط میشود و آن شریک بیک نیکه تعلق میکند و درین
مسئله وقت است و حرمت جماع گفتم با زن خود هر که کمتر از
نیم ساله باشد و فضا یعنی موضع مخصوص او با نیکه که نیکه بی اذن
یکی خود یا ممبر بر او عیال یکی بشه باید که آن زن در خانه نیکه باشد
و دیگر با آن زن نیکه در معاربت کنی تا آنکه نیکه کلام مبرید و کوه است
برو خرابانیدن زمان را برای جماع و دیگر نیکه حجت با و باسی
در مسخر و عیالات آسانی در زنده و در کشتی در جانی که غایب با نیکه
که نیکه در یک باشد یا مستعد شود در نیکه آب و استعمال آن در هر چه
و محافل عملی و بر ابرو مانان در اطفال خود و همب یکسان عیال نیکه
و دعوی و بسند و نام خود بعد از هر که حلال باشد وضع است جماع کردن
بسیب خردن معاصین و جهاد و دورانی یا بیکه آنرا از آن که لذت
ناید و تبرید و اینها موجب گزاف بسیار شود که اگر جماع سجودن دو
و یک باشد وضع است در میان آب روان و استیلا در میان آب گرم

محامد و اگر نفع مست نفع باشد تا غل کند مباشرت عايرت
 وضع است زمان خود زنده جماع وادان با کنگر يربش يا فردا
 اين که را با تو خواسم که و مکروه است که منظر از جماع از بر ضد نيا
 و بايد که عوض طلب فرزند و کزنده لاکه الا الله باشد در کچه ميان تو
 وزن کند و کسی که يرد مصلحت و مرثت با زمان بنايد که در کچه ميان تو
 کزنده بکس با يکده ايش ز پادشاه و حکم بر قومی بنايد که در حق
 ايش ز از مهر و نیک و نفعه با يرد او ايش ز مصل و ضايع و محاسن
 بطلب لکن و ضرر و در روز و سر لکان بنايد که در و در کچه ميان تو
 روز و در کچه ميان تو با يکده و در کچه ميان تو با يکده و در کچه ميان تو
 وقت جماع امر کند بر آن که فرج خود را بشود وزن بر نيت بجز او و در کچه ميان تو
 آن بخت نيز بکس و بر او ايش که دست و با ز کفندان وقت جماع کند
 و مانند خبر او بکند وزن اگر بر بالاي مجرب و علت نمايه بهر سه و در کچه ميان تو
 به يرد جماع کند و اگر ن دست نه در او به شرب و در او و در کچه ميان تو
 پرورش کند و زمان با يک که در نام محم و اجنبی بر يرد کند و در کچه ميان تو

دليل

نمايه از زيدن هر چنگه و با يک که در بالان و مالک دران و غلکان و در کچه ميان تو
 و بر کچه ميان تو و در کچه ميان تو و در کچه ميان تو و در کچه ميان تو
 که جهان نيز در ميان زمان و محامد خود خواهه نر مينه مکرر کند اين طالع
 با نافع باشد و زمان بسيار پرايشند و جهان چندان و نفعه نيز و بلکه
 زمان بر کچه ميان تو جهان نيز ايشان کنگر و طالع بر ميان زمان با يک
 حرام نباشد هر که در حسن و ضررت چنان باشد و زمان و نفعه و کفاره
 ميتران و در نيت شهرت و با يک که خانه زوان خود را بر بر زمان و در کچه ميان تو
 نفعه نيز و در کچه ميان تو بسيار ان غلاب است و امکان در و در کچه ميان تو
 هر که اهل نيت ميان تو خود را به نيت ياد و بر سه و جماع و نفعه نيز و در کچه ميان تو
 ايشان کنگر و در کچه ميان تو در روز بر ياد ايشان و در کچه ميان تو هر که به نيت
 که زمان و در کچه ميان تو از جماع هر دن امکان باشد با صفا و نيت تمام
 و در کچه ميان تو خود را با نيت مکرر و در کچه ميان تو هر که از نيت مکرر و در کچه ميان تو
 تا آنکه رجوليت ايشان نيز بر يرد و اين تجربه رسیده که اگر خواهی که در کچه ميان تو
 عاشق زمان ميشود بلکه ايشان و غلکان محم و نيت نکر جماع

بلکه محرم عرفی اند میان مالداران در باب ولت از بر سر است و با
 و غلامان نیز محرم نیستند بخواتین و مالک خود و گویند رسول خدا خواجه را
 نام او قاور بود و باید که زنی از خاندان مالداران خدمت نکنند
 حسیه بخزند که نظر کردن بایشان حلال باشد مگر آنکه پر باشند یا
 که بر اثر نظر خدمت یا از اتفاق شده باشند و یا صغیره باشند و زن
 با جاره بطریق اهرست محرم میشود و زنی باید که هرگاه با جانی سخن بگوید
 درشت و غلیظ بگوید و زرم از راه عجزه و نماز بطریق کجا با او بران سخن
 مشکله سخن گویند و بطریق سینه زن رفت هرگاه مضر شود و آزاری
 ببرد و غلیظ و طینت حاقق بر عفتی است از زنده و بدین راه قبل و بر
 و زنی را بکنان زنا و همت طلاق نماید و اگر آنکه حسیه باشد در پیش
 ظاهر شود و اگر ایما باشد زن در خانه نرسد زنا که عقد او صحیح است و بر
 شوهر حرام نشود و اگر میل در کمال و بدینچه زنا با زن اگر کند هر چه از سخن
 ایشان در بد است و میان خود و صد گناه کابریست اما حکم شرعی از او
 نیست و در غیر صورت اگر علق بر بد است و آنچه واجب است بر حاکم

بک

یکبار پیشان جمیع کند و جمیع بسیار بجهت و هر چهار شب یکبار
 پهلوی سر ایشان باید خیزد و دست و کمر و زانو بیست و پنج بار از زنی که فرزند
 از زنا یا حیوان طفل را ناید که گشت که نماز است و آنرا مادر بد و طفل
 بگوید و بگوید باید که بی عیب آن زنی کند و در نجاست و تکلیف خدمت شاق
 نظر نماید از هیچ راه مگر با اختیار و رضایتی که طعام بپزند و سر بکشانند
 بسیار درنده و کثیر بطنند و پندارند و در طلب اجرت میزنند که
 در حوان باید که از زنا و جوانی و زور در دفعی خدمت کند و در کوفی و زنده
 رفقی از آنستند که بفرودت و بجزیدن و فرود سخن استیسا که لا علیک
 و باید که بشت فلک و دلالی و فرساقی نفرستند که کلک در پیشان
 و بر زنا محرم و در پیش و در پیش و کلک و دهن زنده و مضمون فرستند و اگر سخن
 تکلیف بایشان کند و غیرت کند و نامحرمند با او در زنا و شوهر خود است
 و پیشتر هم در پیش و باید که از زنا بجهت نفرستند که طبعی و علی تا و کلک
 که در او محرم است که راه او بسیار در زنا با او است که در حرام فرستند و تکلیف
 باشد لیکن در زنا و فرستد و فرستد و طفلان و حاکم بایشان که بسیار

زمان را گذارد و هندوس را به کبر نزد یکدیگر است تا بزبان گفتند
چونستانهای خوف تنها نرسند و هرگاه چون باشند با زار و در
و کارها را به او محال و غیره این است و در وقت آمدن در شهر نرسند
که در حال خطر از زمان باید سحران در آن و کاهمان و در آن
و چله نشینان بر برگشت و تفرقه میان زود و با نیت
دلباسهای خاصه بجز نیت زود نیت را بغیر محرم نماند و در بعضی
در کفن و پاره زود طوق و غلغله و چنان راه زود که کسی با حلال این
مطلع شد که نیت و از کجا آمده و در عرض راه نرسد و نیت حرف
نرسد و در جای که از تمام خلق و متروکین باشد زود و در نهانی
و دستباز و غیره شعی کفند با یکدیگر و خنده و تفرقه کفند و در مسافت
کفند با هم در میان و با یکدیگر نرسند مگر آنکه احوال ضروری باشد
یا نشان جانی را حوا همند رسید و زمانه از بسیار سوز کفند و تعلیم
سوز و سپاه گری نرسند و سر بر نهاده و بی چار و بی رو بند کرد و در شهر
خوف زود نرسند و در وقت کفریند چون کعبه است این جماعت کند با یکدیگر

فصلی

خود پاک کنند و چون راه برود سر بر زار از زود چشم می آید پیش نرسند
از هر چه بناید و در مشورت سخنان اگر بر نرسد باشد و حرامیکه بر بالای
چندان زود و بنده را رنگ بر بندند تا همگان چشمهای ایشان نرسند
زیرا که سر فتنه هموزن و بلا فتنه و در نصیحت و در چشم است و در نیت
نار که تر نماند نرسند که بر نرسد و کفند این بناید و مگر در نیت زود نرسند
برایش نرسد یا به سجای میرساند که در نیت چندان زود نرسند
کفند خرد بر نرسد آتش بناید و نیت که تا چشم بر هم زنی خانه
سخت و بس که چنان با زار مارا در نیت ایشان نرسد و در نیت
فدا نرسد حلال جوان نماند که و دیگر با نرسد و در نیت با نرسد
خوف و در زار و جرم الفیض با نیت نرسد و در نیت نرسد
جمعه و آنچه نرسد از نیت نماند که در نیت ماه مبارک نرسند
نرسند و حاضر نرسند و زمان لباس نرسند از نیت نرسند که در نیت
و صغیر و صدای غلغله یا با نرسد و زمان نرسند و نماند آنچه در کفن و کوشش
در نیت و در نیت نماند که نرسد و نیت نرسند بلطیقت نرسند

که هر شش بگردد و در نزد هر که است و هر زنی که بی اذن
شهر از خانه بیرون میزند خدا و ملائکه بر او لعنت میکنند و هر سگ
که کله می گوید یا در لعنت می کند یا بر کرده و زن باکره که فرقی بر او
نیست و جوان بر او بر است و کم مال بر او مالدار است و ملامت بر او
و زن طلاق گرفته بر او بر است و زنان صالحه عزیزتر از حیوان صالح
و دختر زنی بر او بر است و هر زنیکه دختر سب یا بر او بر است
که پس از آنکه زن با زنیکه است و حق ایشان عظیم است
و دختر آن بر او و پدر مهر ما تر از پدر آن و مهر تنگ ناز با بر او
و اگر کسی چیزی خدا در قیامت از او یا از هر نعمت خدا بگوید آنچه ایشان
وادی نیاید گرفت و در حال پیران ساده در حکم زنان است و هر که
دانش و هرستی و جبری که مانع از زمان و کین از آن و خداوند می کند
در قیامت از او بازخواست می شود و دیگر زنان را باید منع از زودگی
بجست مثل روزه گرفتن در شب که اگر واجب است از بخت نماند
و چیزی را که بی اذن گرفتن یا زودگی نیست سنت است و در پیش

باید از آن

پدیده بر او لعنت است و در زمان بی حرمت بی نومی از او
پریان و مسخره ادا و او را در فرقی با ما زیاد با دروغ و کذب گرفتن و طلب
دعا و فال و طلسمات و جادوگری و کسب و بی نهن و با بر او بر است
یا در زمان داد و ما سوره بسف را تعلیم ایشان نمانند و خداوند
نیاز نمانند و دیگر منع نماید ایشان را از خوابی بر بست گرفتن و در بار
کردنی گفتن در فرقی میان ما و دیگران که در کسب و بی نهن و کسب
بی این روزها بر بیت سنت بگیرند و دست ما بر این بی اذن
و اگر روزها قصاصت می بینند آن بی نهن است که با آن نیست که در راه
حیض زینت کنند و روزها زود و بین رانی اذن می بینند
بی اذن شوهران نمانند و او را در زمان خود بخارند و در اوقات
احیاء شوهر کنند مگر ترک فرایض و اقامت حج و زیارت
اما کسی که مشرف نماند فرقی مگر با اذن شوهر اما حج واجب بی اذن شوهر
نیست و رفتن بدین حال خداوند نماند و اگر در صلوات و همایان
دانشایان و بچه گفتن مرتکب نماند و گفتن زن و سایر امور هر چه

او بر گه است اگر ما در باشد و در ایام حین و نفاست خضاب
 کنند و خازن بنده که پس شریف در جانی که سقف نشسته باشد
 عریان و بی لنگ غسل کنند و دیگر گفته اند که در چهارشنبه
 سرش بر صفرا بفرود آید و در باغات و کناره ها که کفش کف
 و سوراخ است شستن و بخت کف حضرت امیر المومنین در روزی که
 در عراق بود فرمودهای اهل عراق شنیده ام که زمان نماز در ماه مبارک
 ماه رمضان نشسته یعنی شانه بکشد که سینه که راه بر بند آید چنانکه
 و با فرموده که چو چنانی کشید و غیرت می آید که زبان شما با زبان
 میز و تریا که شست بر میزند که راه بیاید شرف چون راه باز
 بگذرد و در آن روز خانه بنشین چون در یک کف که چشم از در باز
 چو پروان سوزانم در که باد برسانش از چشم بگذرد و در
 نشسته چون آنکه چو شوی چو روی بچکه خیزد زن در که کف
 سرش زن را آنچه شنیده که در چهارشنبه زبان بسیار حاضر شده
 و حضرت ایش از آن می دادند که فرض زبان آنست که آنست علم

بهر آنکه

با حلال ایشان درشت و میدهند کف و بی بر آن مرتب نه که در آن
 در زمان مانع زمان از خیر ساجد و فرشته است هر دو جمع و محال است
 جمع نیز سید الشهدا باشد و در جب و لا رت و انقیاس فایز زمان
 کف در ایش از مطلق العنان نمودن و سر نه که بنده از نه که
 پنجه تریا و بی چینی و صفت نامحکم که برین صفات زود است و کسی که پا
 غیرت و بی حکمت باشد از خیزد کف خارج و نام محرم بر او نایب است
 و خدا در سوال او پوز اندازد که غیرت که کف بیانی مال داد و لا و عرض
 و دین نه که کف بود که صفت صحت و غیرت که پنجه شوی است
 نفس و در شریف مکات و صفای صفت در چهار پنجه است اول
 در دین حرم در مال سیم داد و چهارم در عرض و حرم اما غیرت
 و حجت در دین است که در سیم کف در طرف نمون بد و نماز و مات
 کف اهل بیعت و لا زنده و چندین کف در نشسته مسال و حکام
 شریف نهیات با لفظ نماید در امر معروف و نهی منکر درشت و بندگان
 راه خیر و باز در شستن ایش از راه شرم اما غیرت و حجت در مال است

که درانی بر کس ما در یک در در دنیا است محتاج ببال و تصدیر است
 سرفوف بآنت و طاعت بقای بدن و حیات منزلت بعد از فوت است
 در صحیفه سلیمان در است که ان الحکمه مع التورق یقظان
 ومع الفصحة تأخر یعنی حکمت و علم ببال و ثروت حکم کسی را دارد
 که پدید باشد با فقر و تهو و تهو استی از خوابت شرک و تخریب علم است
 آخر کار که قدر خود بچشم است و قدر علم ببال پس عاقل باید که بعد از آن که
 از داخل حصول آنرا تصدیق و سعی در محافظت آن کند بدین نحو که پیوسته
 از آن بجز نکند و بغیر مستحق نیز بر باد و مضارعت و خفای و خفای
 شرح کند و از در آن در اهل خیات محفوظ دارد و تا آخر زان است آنرا بفرقی
 است که فایده آن بچشمش عاقل بکند و از بر او است که از در آن که ادا
 فرزند خلقی باشد که در او بفرزند خود باشد و عجاای بمرقت و بی
 انصاف ده که چکر نماهین عزیز نیست خود را در ضمیمه کند بانی را که نیست
 در تصدیق آن بچشمش کشیده و در جمع آن هم عزیز خود را لغت نموده در رضا
 محشر از خود حساب قطار و بنا را آن با بر او را در از بر سر بر زدن خود کرد

با آنکه

تا آنکه خرد و قوت بچشم او اول قهر او را گویند بعد از آن او معاصرت دارد
 در محتاجی بطلب آن زن چنانچه این باشد که در آن مال غذا نماند بچشمی
 تزیین داد که شوهر آن در حیا منت لکن لکن قهر کرد و ای پیوسته
 که نیند که این صفت محتجی است و هیچ و بیوفی خود را باین ضمیمه کند که بعد از
 سخن با کرده در او در شب بجهت نماز خود که در سر بر زدن خود در دعوت
 خود بایش و در سر در دست خوب بچشمش چشمش منید و هم چنین است که در دست
 مال از بر او برود که حق آن قیت چهاره نیش ناسند در آن یا و بی
 از بر او برود که در سر بر زدن و خرد بر او در آن در او در آن که در دست و در حال
 و خاله و غیر آنها و ایشان اگر چه در سر بر زدن نیستند اما هر که در او بر او
 غیر و صلاح نباشند مال از بر او برایشان که در دست بغیر از زدن و در آن است
 و در شتام دیگر در سر بر زدن پس چنانکه در اهل انبیا است بدینکه **و اما بجزت**
و عیبت در او لا ایت که در دست در سر بر زدن است احوالی اجاشی و از بر او بر او است
 در سر بر زدن از آن صاحب عصمت و معنی معین غایبی و غدا در او از خصال
 مهیا سازد بر آنکه طفا که که است او از شیره که از غذای حرام بهره برسد چنانکه

شش طبع از پیش میوه و طیف از از جنات سرشته بر کوه و چون بر سر حد
 نیز رسد با برادر ادب کینه با منزه و ادب جزون و کهن
 و نشستن بر سر استن و غیر اینها یا در پهلوان پانزده که خود چوین
 که از دست راست و در وقت شروع بخوردن چیزی هم اگر بگوید و از آن
 خود طعم بردارد و بر طرف دراز نشود پیش از دیگران دست بطعام بردارد
 چنانچه خوردن کند و دستش از غذا نخورد و اگر از یک بنجا برود دست
 و جگر را با یکدیگر خوردن زود بخورد و شکم پرستی ایضا و دست کند
 و باید که در وقت غذا دست پر خوری را نه در وقت فاحت و اگر خوراک از او
 چنانچه پرورد که در دست غذا نباشد و بر هر چه رسد قانع باشد از آن
 آری در وقت کون در بر لب سینه منع نمایی از اینصفت را در نظر او
 قبح سازد و از هم نشینی طفلانی که بنا بر نعمت و لباس فریب پذیرش
 باشد از او جدا بجا گفت کنی او را بل با سبب و درشت متا و ساری
 و طریقه راه با حق زشت در بر است و خود پندار او را تعلیم کنی و با او
 او را که در حضور هم آن آب و نان نیکند و او گشت بر نمی کند و اگر خوراک

بی زان پنهان پاک کند و در برابر کعبه نماز کند و با بر چوین کند
 و دست نیز از نخدان نهند و بر طرف ننگه و سر بر منگ زود با پیش
 و از صحنه و قوه نکند و کشته بر روی چشمش نگاه رستاخورد و در وقت
 بزرگتر کند و تعظیم پیش از سجده در حضورش این باز نکند و در وقت
 نکرده خوش و دشنام نه چو قسم نخورد اگر چه است باشد و بیعت نکند و بسیار
 سخند و در مزاج در استهزا و بد اسب می کند و با برادر از هم نشینی بر من
 نمایی که اصل او بجهنم است و برسانی او را از یک از طفلان ایحوان
 چیزی کیوه و با و بی نمایی که بزک در خط و بخشش است در کفر حق خوار و دست
 و در باب کسالت که در آن طفلان دم نخورد و بیجا نند و تملق و چاپلوسی نکند
 و با برادر با معلم متدین و نادان که او را قرآن پامزد و در کلمات بیخود
 با و بخواند و از سخنان لغو او منع کند و چون از کتب فارغ شود او را درون
 و به که مشغول با نسی و تفریح شوخ اول او نبرد و در پیشه کند و چون از کتاب
 او پیشتر شد در نظر او صفات جمیده را جلوه و به چون بصیرت و شکر و توکل
 و شجاعت و سخاوت و صدق و صفا و اخلاق روزی که را در دست کنی چون

صد و عداوت و بخل و کبر و دزدی و حیانت و جحش و عین در شمال اینها
 و اورا بطهارت دوازده بار در رویتش از روزهای ماه مبارک رمضان ادا
 بروزه در پیش امرگنی در اصل عقاید را با تعلیم نمایی و چون فعلی بکنند
 سوزند یا صفت خوبی از او ظاهر شود او را در جهاد و فرین کوی و در برابر
 محمد کرمین کنی و حسن نمایی **شتر** که از روز ذکر و تحسین به رتوبت
 تهر در استادی و اگر فعلی متعجب از او سرزند و فعل اول در نه انکه
 و بر روی او نیاید تا جوی نشو پس اگر باه آن کار از روز سرزند و بخند
 او را حق ب و خطا بکنی و چون تیزتر بشود او را بعبادت بدو و عبادت
 در نظر او خالص از او را بر خود که عالم امیدوار سازنی و آخرت را در نظر
 جلوه دهد و عظمت خدا را با ذکر کنی و چون چنین نمایی این جنات در
 طفل را هیچ شمشیر و بلبل از بلوغ داخل بنزه عینا روز از هر مرد و مادر باقی
 در حاجات حوزا بدو و اگر بر خفا این باشد در راه و پ او سر کند
 تا طفل هرگز که در پیشش یا بدوی بر سرشش و سگم پرستی در شمال آنرا
 ممتا و شش چشمش نفس سکره و دو بال بدو و در بلکه باعث رتوبت و عبادت

بنا

ایش ن شش و شش در دیاب سنجی و کت در نعمت و در عقب بعد از شب
موش شرب در کجا است و بختی و پسر خیز را کشتن و نحو بر آن
 طفل که جگر آموزگار از نیند جفا چند از روزگار پس از پوز بر آن
 لادست که سرور با و پسر فرزند و دختر نیز باید مانند پسر تربیت باید کرد
 در چیزهایی که تفاوت میان پسر و دختر است پس باید که او را از پخته
 و حجاب و عفت و عبادت و شال اینها آموخت و بجز از آنکه این آداب را
 بفرزند آموختن ملاحظه کن که قابلیت استعدا که در علم و صنعت او دارد
 پس او را با موهبت آن بدو کند از مشغول امر شود که استعدا و آموختن
 هزار و آموختن و بگوید که فرزند انانی است از خدا در زود تو
 و تامل او پاک و جبر بر او صاف است و قابل هر یک چیزی است و هر چه
 تعلیم دهی نشود و نمیکند و در شب او را شرب پس از صبح و صبح کند از کل
 مولود بود علی الفطرة و اما ابوا هی و داند و
 بچشاند و بنظر اندی بر شش در حالت طفولیت از جمیع صفتها
 خالی است مانند صفت کس ده از شش در صورت باشد و حصول ملاحظت

و تحقیق صفات بر اسطر کرامت و افعال است هر عملی که بکرتب سرزد
 اثری از آن در دل حاصل و در مرتبه ثانی آن اثر بیشتر شود تا بقره کرامت
 چهارم است حکم و ثابت بگرد و در مکه رسیده از نفس منتهی مانده افعال
 چون مجادرتش شد حرارت در آن نایز میکند و کمر در آن ظاهر میشود
 و لیکن بیخف است و بگرد و در آن از آتش سرد شود و هر که در مجادرت
 طول کشد و تا اثر حرارت در آن بیشتر شود رنگ آتش در آن بهم میرسد
 و در آن روشن شود و آتش میگرد و هر چه با آن نزدیک شود سوزان
 و هر چه با آن مقابل آتش روشن میگردد و همین است سبب در صورت
 تعلیم افعال و تا در پیش این و صورت تغییر احوال است بیخ و پیران
 و چون زمان رحلت ازین سررا برسد از دست بیایم بقا و قرار
 رسد و دل ازین غل و نیزه فارغ در پیشه علایق از مزاج ظاهر منقطع
 و پیوسته است از مقابل دنیا بصیرت بپوشیده شود و نظر بر لوح دل و صفحه
 نفس را فقط کشفنا عنک غطاء کفصله الیوم
 حدیثی یعنی پس از آنکه بعد از پیش و ایات بپوشیده شود و چشمت

اینها

ترین بر لکھ و همه افعال خود معاینه می بینی و ثمرات آنک در افعال
 خود مشاهده میکنی و تمام خیالات از سر و زوایا و در هر دو جمع صفات
 و عادات تا هر نفسش معنایی در همین است مراد از کلام مشهور که میگوریند
 خرنیکه بیشتر از هر که از سر و زوایا که **اما غیرت و عیت در آن در هم**
علاوه بر آنچه گفته شد است که جمیع ضروریات زرا از زراک و پوشاک و سایر
آنچه با آن احتیاج دارد در هر یک از آن مضطر به غیر احوال در احوال باشد
لکن در وقت حاجت در نظر آن با بهمت و مصداق بر او تا همیشه از او حافظ
باشد و هر چه در هر دو حس خود کند در هیچ وقت زنی را بچا نگردد و بگردد
از او شنودل بر سر زرا از نور فانی با او یکجسی با او در زرا که اگر بچا
باشد شیطان از او بگردد باطل می از او در دین برود و در حق و در
و در او هر چه معنایی میکند و بجز در وقت حاجت با او در وقت عینا در کار او
بغض آدمی اینجا در بیاورد که تا از مع کسند از شنیدن کلمات شهرت
اینکه در سخنان حضرت امیر و پنجم در دعا در شب زان عرب را منع نموده اند
از یاد گرفتن سواد عرب و شنیدن کلام از حضرت امیر امیرالمؤمنین فرمودند که

بر سرفرازان خود تعلیم کند بر این نحو که گفته شد
و سوزانند ایشان را و در میدان که گشته است بر هر خط و نصیحت و فرمود
که زنا را بر این سوزانند حضرت پیغمبر فرمود که زنا را در هر جای
نزدیک و دور نشستن را با این یا سوزانند ایشان را هر چه در میدان
تعلیم نمایند و بر سوزانند حضرت رسول روایت کرده که اگر کفرت از این
تعلیم است بر او را که کفرت از این است و صیحت فرمود که یا علی جماع
مکن با زن خود در اول ماه و در آخر ماه که در آن ماه و در آخر
و مانع راه میاید با زن و فرزندش یا علی جماع مکن بر این پیش که اگر
فرزند بهر سه احوال خواهد بود یا علی در وقت جماع حرف زن که اگر از
عاصی شده این نیستی که لال باشد و گفته کند صدی بفرزند خویش
و در آن حال چشم بپوشد زیرا که نظر کردن در آن حالت بفرزند باشد
که فرزند همیشه یا علی مهرت همش زن دیگری با زن خود جماع مکن
اگر فرزندی بهر سه حرف میگوید یا در آن باشد یا علی هر که جفت با زن
خود در آن سه حرف میخواند که میترسم استی از آسمان نزل

شود و بر زنا و اب زنا و بعضی از علی تاویل گفته اند از حدیث را با یکدیگر
از قرآن سر را می خطم است یا علی جماع مکن با زن خود اگر در منزل
بر سر خود نشسته باشی و او در شمال علی و از بر خود نشسته باشد و بر
پیک و شمال با یکدیگر که دشمنی میان شما پیدا نشود و اگر سجدی
میکند یا علی سینه با زن خود جماع مکن که از فعل فرزندت که اگر
فرزند بهر سه مانند فرزند برکت در خواب بر دل کند یا علی در شب
فقط جماع مکن که چون فرزند بهر سه بسیار از او بگذرد
یا علی در شب عید با زن جماع مکن که اگر فرزندی بهر سه نشین است
بهر یا علی در روز درخت میوه در جماع مکن که اگر فرزندی بهر سه جدا
و گشته هم بهر یا ریس سر گفته شد یا علی در بر آنجا جماع
مکن مگر آنکه بهر پادری که اگر فرزندی بهر سه به حال پریشان باشد
یا میر و یا علی در میان اوزان و اقامه جماع مکن که اگر فرزندی بهر سه
یا شد در وقت ریختن یا علی چون زنت حامل باشد با او جماع مکن
برین که اگر چنین کنی فرزندت که بهر سه کرد دل و بینه باشد یا علی در روز

و آخر ماه جماعه مکن که اگر فرزندی بهر سه عشا رویاروی لمان باشد
در پاک بسیار از نغمه بدست او شوی یا علی در پشت با جماع مکن که اگر
فرزندی بهر سه صفاق در پاک نماند و صاحب بخت باشد یا علی
چون بسفر بروی در کتب که بر روی میروی جماع مکن که اگر فرزندی بهم
رسد مالش را بناحق تصرف کند و صرف کند برادر شیطانست
و اگر بسفری بروی که سه روز راه باشد جماع مکن که اگر فرزندی بهر سه
یا روی لمان باشد یا علی در شب در شب جماع مکن که اگر فرزندی بهر سه
آید حافظ قرآن در سفر است خدا باشد یا علی جماع اگر جماع کند در شب
سه شنبه و فرزندی که بهر سه بر از سعادت اسلام او آید شاد است و روزی
شود و در دانش خسته بود لشرحیم و دستش جو اندوز باشد از خنیت
و بهتان پاک باشد یا علی اگر جماع کنی در شب پنجشنبه و فرزندی که بهر سه
حاکمی از حکام شریعت یا علی از علما باشد و اگر در روز پنجشنبه در وقتی که
آفتاب در میان آسمان باشد تو یکا کنی با روزی که فرزندی که بهر سه شنبه
با تو یکا نشود و خدا او را روزی که سلامتی دنیا و دین را یابی

الحمد لله

اگر جماع کنی در شب جمعه و فرزندی که بهر سه پنجشنبه و شنبه باشد و اگر در
روز جمعه بهر سه از غصه جماع کنی و فرزندی که بهر سه از دانیان باشد
و اگر جماع کنی در شب جمعه بر از زنا نختن امید هست که آن فرزندی از
ایمال باشد یا علی در ساعت اول شب جماع مکن که اگر فرزندی بهر سه
این بستی که از جمله ساحران باشد و دنیا را بر آخرت خنیا کند یا علی این
و نیست از این پاره چنانچه من از خبر پاره ای که در جماع مکن که در
فرج روزی که حایض باشد نه است و اگر فرزندی بهر سه در لجن
و دشمن امیر است و در راه پیران از حوا بهر سه چنانچه در وقت که
از حضرت امیر است و که آنوقت فرزندت پیدا کند در راه پاره ای و در راه
و صافی و در لجن و انس بن مالک که یک در از جنگ خبر چون میگوید
که از فرزندان خود از جمعه باشد تا از شنبه هر روز که در سه
علی بهر سه باشد با کشت خود با کباب پاره ای نشان میدادند می گفتند که
ای فرزندی از این عهد است میدار که میگفتند نوست نیدارم او را در این
میز و می گفتند نزد ما در خود که فرزندی ما نیستی و اگر میگفت علی او را

می چسباندند و پسر سید زید و علی و کشف العین حکایت نموده که ابو
دالی بغدادی پسر برادر زنی با جمعی در مجلس بقریب حدیث در گوشه
علی یکی از حاضران روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که با علی
نیز در آن مجلس پسر کافری و دشمن منیدار و در آن مجلس با نطفه حیض
پس چون پسر ابو دلف از حدیث آئینه از روی تعجب از جوی حضرت
پرسید که آیا از خانه امیر یعنی بر من ادب است او احتمال زنا و غیر
پرسید چه عت حضرت چنانکه گفتند هرگز این احتمال را نمیدیم آن
پس گفت من بیشتر از همه معان دشمنی امیر المؤمنین را دارم و حق احوال
زاده نیز میدانم پسر این گفت که ابو دلف از خانه بیرون آمد و در آن
نشاندن این سخن بگذاشتند که تمس با او نموده که از حدیث حق است این
پسر هم نطفه حیض است هم دلالت آن است بر آنکه در روز پنجشنبه
بهدم و در خانه بودم روزی کثیر که از گریزان او به نفس از برای
کار را که چون او را دیدم مایل و متعجب از او گفتم پس او را بجز دعوت نمودم
نمکنند و حیض با فرزندم گفتم و در آن مجلس با او جمع شدم و نطفه این پسر را آن سال

حیض بر ما نطفه که علامه از پدر برادر خود روایت نموده که روزی با جمعی
از اصحاب خود در بعضی از کوه چاهی ایضا و میکنند ششم در آن حال نشسته
گشتم بعضی از آنها می مارفتند که آنی برای من بیاد زدن است آری
بوم ما که در کوهک را دیدم که با یکدیگر باز میکنند و یکی میگویی که
امیر المؤمنین امام است و دیگری میگویی که ابو بکر امام است بر حدیث
بزرگی بر زبان من جاری شد که فرموده علی است نیز در آن مجلس
دشمن نمیدارد و از کوهک حیض این شنیدم که زنی با کوزه آبی رسید
در آنجا و در آن عالم قسم داد و اسوالی پرسید که چه میگوئی من در باره
حدیث بزرگ را برای او خواندم چون آن زن حدیث را شنید قسم داد و نطفه
تصدیق آن حدیث و گفت این بره فرزند من از این کی که در حالت
پاکی بجهت آن از شیعیان علی است و آن دیگری را شرم در امام حیض
با من محارب نموده است آن ابو بکر است و بسیار واضح است که آن
بزرگوار از روی دشمنی علی و در آن مجلس ابو بکر است از این مجلس روایت که حضرت
سید الکریمن فرمود که خبر ما را این از جانب رب العالمین نماند

کعبه و مقام پر حله دارک نیکو یا کجاست استانی هفت کوه زمینهای
بهشت کانه را با جمیع آنچه در میان آنها و بالای آنهاست از خرد تا دم
شتر بغیر و عظیم از آن کن و مقام یا خرد را دم پس اگر بنده از زندگان
از ابتدای آفرینش زمین در همان جوارت کند و بخواند در آن مکان
و طاعت نماید در حال آنکه از آنجا میگردان ولایت امیرالمؤمنین پیشه
چرا ایند حال او در قول نایم و سرگوش در آتش جهنم اندازم با جمعی
قدم نهاد و قلم تا بقدرش کشد رزق حضرت حشمت کنایه معنی را
شکر گرفت عیاش کرین سخن بگذرد با همتا بجهت شکر تجلی با
انواعی و جمیع کفن در دروغت بن سعیدین چیرودیت میکند و عجله
جهت کفایت که عربین خطاب پیش رسول خدا کرده گفت یا رسول الله
بلاک شدم و دیگر بلاک کفایت حضرت رسول این را از او پرسید
عمر گفت ایست از عجب بازن معارف کفایت کفایت بهر چه خوب
نفرین چیر نیل آیه نسا کفایت کفایت فاقوا حشمتکم اتی بشتم
دکتر که توانی عمل زرع نما از پس آستان ناید که زرع خود از هر موضع چیر

اولاد اولاد

در این آستان باقیه است چه زراست چه بر زراست چه در زراست چه در زراست
ببند و ولد را بزراعت و اگر سخن لعین اینها را حرام دانسته اند و ما کجا
میدانند و اما بشیر را در این مسئله قول است یکی حرام و محمول
است که جایز است و مکره چون عرض از جمیع فرزندان است پس رضایع
کفن تخم را در وضعی که حاصل است صد مرتبه بخواند و هم همان بن طبعی
نیز ممنوع است زیرا که هم از بزرگان منفرست هم از بزرگی اولاد از آن
پس بجای و حجاب میشود و حضرت زین العابدین کفر کند از او در شهادت
اولاد پس چون شهرت محمودان از حضرت زین العابدین است بن
خارج شد و در از او در جسم نمی گوید مانند شیر و منی زن بنده که مایه
نیز داده و حضرت زین العابدین طفل از این موضع در و ما در است مثل اینکه
ماده که شهادت طفل چشمها و بینی و لبها و دوقن و کفن در دستها و پاها
و ناف و عورتین و سایر اعضا می او از که شهادت چشمها و بینی و لبها و دوقن
و کفن در دستها و پاها و ناف و عورتین و سایر اعضا می در دست
پس اگر وظیفی در بدن میشود بکند که زن یا کارد و عادت با این عمل کند

هر طفلی که از آن زن منزه کرد و چون ما و معتقد طفل از معتقد پرور مادر
 پس معتقد آن طفل خواهد بود و خواهر دختر باشد مانند معتقد مادر
 و مثل مادر خود صاحب خویشی آینه و مایل با اینها خواهد بود و اما آنکه بعضی
 از اطفال کسب صفت ظاهری و بعضی پسترسه بدرستی او
 سرش نیز و بعضی دیگر پسته بر ما در خویش آن او پیش سبب زیادتی
 و کمی در شدت و ضعف منی هر یک از آن دو معتقد است که قوت منی هر یک
 پسترسه باشد بمنزله الولد الحلال شیشه بالعم و الخال
 شباهت ولد با نسبت پسترسه شود در حدیث هم در آورده که منی
 هر یک از معتقد زن که سبقت گرفت طفل پسترسه را و معتقد زن سبقت
 زیادتی و غلبه است چنانچه از کلام جمهری در لغت سبقت معلوم شود
 سبقت زمانی زیرا که در تولد اقران نزول منی شرط است که اگر
 منی پسترسه از منی زن یا منی زن پیش از منی که داخل رحم کرد و حامله
 نخواهد شد و اما آنکه بعضی از اطفال کسب پسته بدرستی مادر و کسب آن ایشان
 نیست بجهت اینست که هر ترا که زن و معتقد در وقت جماع غیر از معتقد طفل با آن

صورت خواهد شد و اینها در احادیث منع فرموده اند که در آن حال باید پسترسه
 و جمال و کلام و حرکات غیر را بنظر نگیرند و اما که تا به بلندی در بزرگی طفل
 بجهت بزرگی و بلندی که تا به پرورده است بلکه بجهت بزرگی و فراخی و سنگینی
 و اما تا او متولد بجهت بسیار زنی و معتقد و قدرت است که اگر منی کم
 باشد و بگرفته داخل رحم شده و من هم که در طفل با خواهد شد
 و اگر منی بسیار شرح و در من هم هم نیاید چند قطره داخل شود تا بزرگی
 فاصله بعد و قدرت طفل خواهد شد و اما سبب پسترسه زن و دختر شدن
 چون طبع معتقد منی او گرم و خشک و غلیظ و طبع زن و سرد و سست و در است
 پس اگر منی معتقد پسترسه غالب بر منی زن باشد طفل پسترسه و اگر منی زن
 غالب بر منی معتقد پسترسه خواهد شد و بعضی گفته اند که اگر منی معتقد زن
 هر دو از جناب است رحم داخل شود و پسترسه و اگر هر دو از جناب
 چپ رحم داخل شود و معتقد خواهد شد و اگر منی معتقد از جناب است و منی
 زن از جناب چپ داخل شود تا پسترسه و اگر معتقد خواهد شد و اگر منی مرد
 از جناب چپ و منی زن از جناب راست داخل شود تا پسترسه خواهد شد و درین باب

بهودی شده تا وصلها نیز بسیار در چند است رعایت پسرانست کردن
 خانه یکویش به چشم رنگ و سبک حرکات و پستان راست او را چپ
 بزرگتر و اول تغییر در باوتی در پستان راست و اول شیراز و چاه مشهور
 و آن شیر غلیظ و لزج و چسبنده باشد که اگر بر زمین چکانند سبک باشد
 و مانند دانم در او در پستان و سر پستان در کهای با مایل سبز خورشید
 نه سیاه و در بعضی دست راست آن سرعت و در او و عظم در پستان
 چپ باشد و هر وقت زن حرکت کند اول پای راست حرکت دهد
 و هرگاه خواهر بایستد که دوست راست کند و جای بر او پسر در تجویف
 جانب راست همچو همیشه و حرکتش از آن جانب باشد در آنچه گفته شد
 در رعایت پسر که دختر باشد هر یک را بخوابد و از حضرت امام
 جعفر صادق روایت شده که اگر حرکت فرزند که هرگاه زنی را صاحب باشد
 و چاه را بر او کند در هر روز بگوید کن و آیه الکرسی بخوان و دست بر روی
 زن بگذرد که اللهم ابق قلبی صمیمت محمد این خبر را من از
 محمد نام گویم و چون چنین کند خداوند تعالی آن فرزند را پسر کند و اگر

الله اعلم

او را که نام کند مبارک باشد و اگر که نام کند خدا اگر خواهر از او که
 خواهر با وجودش در حدیث معتبر و در حدیث است که هرگز زن او صاحب باشد
 و فرزند کند او را که با علی نام کند آنجناب پسر شود و در حدیث است که
 او را علی نام کن که هر شش روز از بزغ و اگر کسی که بد که علی و حکما در وقت
 جماع او آب او را از خزان و عیال با حلقه کن ساعت یک در هر وقت
 که کند و غیر علی و حکما و صاحبان طبع که شیشه امه و نظایر این امر را
 نمی کنند بلکه هر زمان و هر مکان و هر قسم که اتفاق افتد بدون هیچ امر
 گفتن حرکتش از باجه این اولاد او با خودش صورت و در حدیث مشهور
 و عاقل و کامل و با درک و تیز منکاشند و اگر اولاد علی و حکما صاحبان
 طبع شریف باشند و بیشتر و ملید و نجیب العود و بیدرک و بی تمیز باشند
 حرد بگویم اما چشمش در اولاد غیر علی و حکما حسن اولاد ایشان بسبب
 اینست که علی در وقت جماع التفات بصورت غایب نمیکند و معصوم
 اینست که شورت را زینت بلکه بجای آن عیال خند است و سبب چهره است
 و چون صورت غایب نشود اینست اولاد ایشان که حسن که جمال

اتفاق مراد بجفاف غیر علما که مقصود است از وقت مقاربت از آن
 شهرت و بطن لذت از ضررت خاطریت پس اولاد این بحسب طبع
 حشمت صورت میزنند اما اینکه اولاد علما و حکما و صاحبان طباع شریفه
 پیشتر روید و کفون و بخت العقل کم درک و پی تمیز پندارند و اولاد
 غیر علما از این امر بعکس میزند بجهت آنست که محسوس طبع هر چه است
 باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه و هر یک از این محسوسات پنجگانه
 از محسوسات لایحه بقوه درک خبر بر سر نه که از آن راه قوه درک
 لذتی را در ذراک میکند و قوه باصره با محسوسات که رنگ و شکل و صفت
 باشد از سایر قوتها و محسوسات آنها لطیف تر است و آنچه را بقوه
 درک میرساند لطیفتر و ضعیفتر و لذت و المان کمتر است و قوه سامعه
 با محسوسات که بر سر میکیف باشد چون انزاک طافت این است اولاد
 محسوس از باصره کمتر است پس آنچه را این قوه بدرک رساند از کوفی
 و لذت و المان بیشتر است و قوه شامه با محسوسات که بجا میکیف است
 از آن راه قوه که لطافت تر و شدت لذت و المان درک از این راه بیشتر است

و همچنین قوه ذائقه با محسوسات که آب میکیف است از آن سر قوه
 کیف تر و لذت و المان درک از این راه بیشتر است و قوه
 لامسه بجهت تعلیه اجزای ارضیه را و در محسوسات او که جام ارضیه هم از آن
 چهار قوه کیف تر و قوت تر است و علاوه بر این چهار قوه با محسوسات
 حسی و غیر حسی است بنحوی که قوه لامسه که میکیف باین کیفیات است
 مستعد بر باقی میماند و ضمیر که با آنچه در زمان سابق میکیف شده چیزی
 که در زمان لاحق با میکیف میسر است پس خبر و اثری که از قوه لامسه بقوه
 درک میرسد از همه اثرها شایسته تر و لذت و المان که از این راه در ذراک
 از آن چهار راه دیگر قوی تر و بیشتر خواهد بود و لذت و بطن از قوه
 ذراکت لمس است که از هر قوه ما قوت تر است پس چون تا مرتبه صافی
 طباع کشفیه بجهت کثافت طبع محسوس لذت مباشرت است و در
 جمیع لغزش و سایر قوتها میباشند بجان باطن مرتبه شرفه و ضعیف
 و از این قوتها میسر است و قوه درک که بیش از لذت تا مراد این
 باب میسر و لذت اولاد را رعایت در ذراک و عقل و فکر و تدبیر و تدبیر حاصل

شود اما سلسله اعلا و مضاعف و صاجان طبع لطیفه کجه لطافت
 طبع از لذت ادبی تبری و در سر نصه اندوخته همت خود را مصروف کس
 کمالات و صفت مشربات و وصول بر جرات عالی ساخره پسته درینا
 مررت علیا لذت بیابند در صد و معاربت و مباشرت نیستند تا
 بر وسط بقای نسل باین امر اقدام بنمایند در وقت جماع انعام آبی
 باین فعل خازر طبیعت است از انعامی شافی و در تکرار خیریت و قوه
 در که است در آن حال چندان حسی و لذتی از قوه لایزال بر روی انعام
 قوت در روح زایدی استفاده میکنند که لذت او را در آن در ادراک و مشهور
 و فکر و عقل و تدبیر و تیز ناقص میشود با بجهت اوقات و ادب معاربت
 بقانون طبیعت است که جماع در وقت خجسته که شش طعم مناسب به خرج
 خورده باشد در رصده هضم شده و لذت طعام دیگر رسیده با درون
 سردی و گرمی معتدل است و این معنی در فصد با روایلی خزان مرغی
 از فصد نستان و تابستان داد و خزان است و باید که معضای پیش
 که دل و دماغ دیگر است صحیح سالم باشد و باید که شورت و نوظ انتشار

بکمال

بکمال باشد که مشقت و تکلف و خیال کفایت صورت بیکر خود با آن
 کار و اندازد و کله سبب بسیار سنی و قوت شهرت باشد تا آنکه در آن
 سبک و آنکه که حاصل شود و سر اسرار کفایت در دیده زایل کفایت بخار از
 دل و دماغ برود بدن میرای غدا و نرسد و در صحنای کوه و دلیلی نیست
 که در وقت حال تمام زهر افکند و او قاتی که به است صد اوقات بکرات
 بزرگ که غدا می نامند سبب یاری معده که به نرسد هضم نشده باشد جماع کفایت
 باعث شده و در هم نشود در عروق و باعث پارهایی مختلف میشود
 مرص و سکنه و فایده و لغزه و استرنا و در پنج و نرسد و او جامع حاصل
 در عروق النساء و با دهن و با و کله و ضعف بدن دست می عصب دور و
 زانو ما و استسقا و رنگ نفس و نرسد و نرسد و نرسد بسیار در بدن
 بسیار گرم باشد باعث تب میشود و اگر بسیار سرد باشد خوف
 پاک شدن است با غش سخت و اگر ناستا در صحنای معده جماع کند
 دوق و ناخمر کفایت و جماع در وقت در سرد کام و صدراع خجسته
پست ایکه غیر تنگنای جان که بر شورش ما ناصداح کرسفا

بایدت جماع کن که حضرت در صد اجماع و بیخبر بود از آن
استقامت شد قصد در عاف و قی و اسهال و دیگر از عرق و غیر آن
تمام در جماع و بعد از آنکه در شفت و عقب در با صفت و چنانی و غیر
شد و در فرج و در وقت نکلی نفس و خفقان و ضعف صده
و در سینه و در چشم و در مال تنافسای بل اجتناب از جماع گفتند
مخصوص که غوطه نشود و در کتف بیان که در او در که باعث فرغ عظیم شود
و برین را از غرض است حرارت خیزی است جماع طعام را که در چشم با یک
و که در چشم است که جماع در حالت سستی و خمار با زن عظیم و صافین
و نیز که در تمامی با جماع در وقت شب به خصوص سال که بسیار
مضر است **فرد** همچون با بر بنامی جهتش با بر زن که بقوت بر زن
بوقصد زنا می و نیز هم از زنا نماند که اجتناب از جماع گفتند با ایشان در
و حد و قول لازم است در خواب با جماع از جماع است
که گفته است که بسیار یک زنا زن پرست و دیگر صغیر
عالم برکت و عمار و دیگر از فرغ شدن از جماع خوردن آب سرد بسیار

نظر

در حضرت **باب** خوردن آب در چهار محل نهار با بکلت است
حرام بر هر میده جماع بر در او و بعد از طعام در وقت
احتمال بر او اوقات طاهره و با اجتناب از جماع لازم است **باب**
چون در پیداشد در غایت با بر صفت مسهل و عود و غیره بر مصلحت
که پوشش بر در آن اوقات رنگ نقش صین رقتت با و بکلفت
بنت خرمین خط و دیگر با شرت تا بدن از حرارت سرد نشود
خوردن سبزیها و میوه های سرد مثل اسفناج و کهنه و غیره و که بود
و میندازد و کلم و با و بجان و سایر و باز و هر چه که سرد است با خرمین
سرد که بسیار مضر و کمک است **نظم** کفای بر سر یک که در زانو
بتشریف صحبت چه داد تو داد محراب یکم بر سر عاقبت
ترا که محیط است رای کرن سبزه حالات بر زاریت مرتبه
چند و عد زاریت و باید که بر زنا فرغ شدن از تقارب نشیند
و نه است بلکه بر جانب پهلوی است بخوابد و بقدر که آنک بر میاید در آن
الصلح الله تعالی بر کرد و حضرت امام رضا در رساله فیه فی حدیثه بر از

جماع مریایی با ماء العسل بقدر آنچه از منی دفع شده مکرر شود
 در زمان بر فرج لابیدن و در پشت در قبلا و جماع کردن از فعل است
 و اگر در دم هر روز بر پهلوی چو پیده باشند نیز خبثت زیاد گشتی و بجز
 مستقیم از موضع خود در کمال پروان نمی آید و از زمانه و گفته هم
 و اگر هم بر پهلوی راست باشد ضعف بکراحت و پهلوی چپ ضعیف طحال
 عارض شود و اگر هم چپ باشد در بالای او باشد در صورت آب زن
 زنده می آید و بجوای دیگر در داخل شود از آن روز در زمانه و کرده
 بهر سه روز حضرت امیرالمؤمنین منع فرمود که فرزند هر که کسی خواب
 با زن خود معاشرت و دنیا کند بچند کند که نماز پیش از جماع با
 میباشد و حضرت رسول منع فرمود که فرزند هر که خواب با زن خود جماع
 برونش حرامی بزاد زود بکمال با او دستباز کند و در روز آن
 جماع کند و فرخ غرض از معاشرت همین لذت نفس حسرت است
 بلکه غرض اصلی از آن طاعت خداوند عالمیان و تولد و ناسال از برای
 بقای بنی فرعون است پس باید که در وقت از زالی تا از آن سبب ناید

راشفاق

که اتفاق در از زالی شود و اگر هم منفرد تر فرج شود حرکت مردی نموده آید
 نیز از زالی کند که دشمن ترین هم او در نوزاد محبت است که در وقت معاشرت
 قبل از زالی نموده فرج کند و محمودترین انواع معاشرت این است
 که چون هم او را در جماع کند با هم فرج نماید و خداوند تعالی فرج و هم او را با زن
 صحبت نموده دستباز فرجش طبعی کند بدین بر زالی است خوابانیده در
 پهن جلیین نوشته هر روز پای او را بگشاید بالای در کس خنده نموده کند
 و پستان او را دستمالی و بالای زنا و ما بین فرجین او را بخوردی
 که با شورت زن حرکت کند و چون هم او را در وقت معاشرت با زن
 کند و او را در حال نموده مستحاضی و از زالی است شأنی از آن داخل کند سبب خود
 کش در این باره شش کند و بطریق کفر از پیشش نه باید که در وقت از زالی
 بکند هر کسی از زنی فرج نماید این برین مایه هر که در وقت است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باب پنجم در بیان قوای باطنه و ادویه و معاینه از بر قره باه
و لذت جماع کردن و سبب حجاب مسخ بر کله است
 بلکه هر کسی از زنی فرج نماید این برین مایه هر که در وقت است

این کتاب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی تهران است

گوشت و پوست و استخوان درک و پی و غیر اینها و آن اگر نفس منتهی
 بهین عالم محسوس است که عالم جسمانی است و اصدان مرکب از عناصر
 چارگانه است که خاک و آب و باد و آتش است و آنرا همین جسم ظاهری
 میسران دیدگی و فکر نفس که آنرا روح جان و عقل و دل بزرگ بیند
 و آن جسم هر سبب مجرد از عالم ملکوت و گوهر است بر عجز از خلق و شکر
 و عقده قاصد و در نیست پس که آنجا را از نسخ و جود است که مستعد بقید
 عداوت این بدن و مجرب در زندان این تن که کجاست تا وقت تعیین در
 اصل مرده این بدست گفنی در چاه بدن زردانی را چشمی بری
 شران بریدیش لوفک عن الروح قل الروح من امری و فی
سبح روح و دستور در این دنیا و از این خبر نصیر برین و پادشاه مملکت
 تن از اعضا و جوارح و اجسام و قوامی بر بر و بنامیه لشکر بسیار
 و خدمت بی شمار است و ما یعلم جود ربک الا هو و بچیک
 ازین قوامی بری و باطنی را در هیچ وقت خیال مکرانی و فرما تقرانی
 یا ادریشه سرور در سر کشی بنیادش که چاره تو که عقل در هر غضب

و شورت باشد که حکم که فرمان و سران شکر و اعمال مملکت دارند
 اما عقل پس آن دریز پادشاه بدست که روح باشد و شان این
 دریز پسندید که هر ادراک حقایق امر و تمیز میان چیز است و شورت
 و پرست در هر پرست که پادشاه را از شکر صواب و بدان بجا
 منتفعه انقیاد او امر و نوزاد هر که از غایب یا بحسب کفایت و در هر آن امر
 مملکت را منسوخ مضبوط کند و روح را تیره اسباب مفر عالم قرب
 سعاد است که گفته اند اما و هم پس شد آن که در خدمت و پس و حیل و خجالت
 و غش است و نیز او که سلطان مملکت برین مصلح بنفاد و در وجه پر
 فرمان و دراز فریضت و شیطنت و در خدمت و کرامت است نرود
 سجا و زکند و فایده خلقت این قوه خفیه در امر جزئی و در امور حقایق
 امر است که با آنها بقا صمیمه میزبان رسید و اما غضبیه پس آن بچیک
 شکر برین فسر است و بچیک بکفرن و بسن و زدن و بکستن
 و کشتن و چپاکی و چپاکی و ظلم و شرارت و عداوت و اذیت است
 و نیز او که پادشاه را که روح است قرب داده تا با آنچنان آسانا غایب کند

و کسب اصلاح و عقل کند و پرستیده ماند ساج شعل آن در برین با
 و فایده طلق این قوه دفع خون مغزهای خارج است و اما شربت
 پسران در حکمت برین بنمزد عال مخرج است و شعل آن در دفع زنی
 و طماعی و فتنی است و پرستیده است که راه روح را زده و گوی
 حکم خود کهنه و پخته ماند بهایم و چار پیمان عرق بجز شربت نند
 بر چه چنان امر نماید از شتهیات حلق و دلیق و حلق و مرکب و کسب روح
 بدون مشورت بعقل و صحت و زیر متابعت او را نماید و فایده ایجاد
 این قوه بقای بر است زیرا که نیست برین چند روز درین دنیا شربت
 بخوردن و کسب میدن و تا کسب و تا سلسله هر یک از اینها شعل قوه
 شربت است و بسبب اختلاف خورشدهای این چهار قوه و تفاوت رای
 این چهار سر و کسب است حکمت برین میدان صحیح بود که مزاج شربت
 دوقه و هم غضب و شربت با یکدیگر زنی نیست و هم چنان این قوه
 منکر خرد و کبری نیست و هر سه با قوه عاقله مزاج دارند و نمیکند از آنکه
 پاوست که روح شربت مطیع خود سازد و باین سبب است که در لغزش

باید

سایر حیوانات که قوه عاقله را ندارند منافع نیست و همچنین در لغزش
 ملاکه نیز از غریب زیرا که آن سر قوه را ندارند که در هر غضبیه و شربت
 چون این که مخصوص بقای تمامه صفات متعابله و جامع همه
 عدالم و محل جمع آثار است مخصوص بظهور است اما متعابله آئینه کویده
 و مرتبه قابلیت خلقت برانیده باو تعلق کرده حضرت امیرالمؤمنین و شربت
 که تحت حمایتی مخصوص که بنده ملاکه را بقدر است زیرا که از شربت
 و غضب برآورده و کسب ساخت حیوانات را بشدت و غضب آنها را
 از عقده غضب ساخت و شرف که سبب است از بهر اینها پس اگر
 شربت و غضب را مطیع و عاقله که از افضل از ملاکه خواهد بود
 زیرا که خود را باین مرتبه رسیده با وجود مزاج و طبعی که آن سسک قوی
 جمال و ملاکه را مزاج و مزاج شربت و اگر مطیع شربت و غضب
 پسر از حیوانات خواهد بود زیرا که اطاعت آنها را منصف با وجود معنی
 و یاد در داشته ماند عقل و حیوانات را عقلی نیست او نیز از
 طوطی میوز است از داشته سرشته و مزاجان که کند میان شربت

به ارادان در کتب میل این تفسیر درین پس ای عزیز برادر چشم بصیرت
 یکیش می و با هر شش تا شش و بیست که گفته در کجا داده است و در چه مقام
 ایستاده پس اگر قوه عاقله و تعالی بان سر قوه دیگر باشد پرسته
 در صدد کفایت معرفت الیه یکس ملکات ملکیه و مشغول عبادت پرستگار
 و اطاعت رسول مجرباشی در ملکات نفسیه اما اگر ملکات غیر پرورد
 درین هنگام قوه نفسیه و ان که عالم آن از عالم ملائکه مقدره بالاتر
 و مرتبه اش از مرتبه فرشتگان و بالاتر است و ز قضا الله و انبیا که
 و جمیع الطالبین بحمد و اله الطاهرین و اگر سستی می
 از برای قوه در مرتبه شیطانیه باشد و پرسته قوه در کمال عجز و
 و در مرتبه پرستش درین وقت شیطان دان مجسم و خارج از کوره بی آدم
 و اگر تسلط و غلبه در آن از برای قوه عقیده سببیه و پرسته قوه در مایل
 منصب جاه و مرتبه ری و عباد و اندر بزرگ بر بندگان خدا و طالب ندون
 و بسن برکتش و فرستاد و ششام و اذیت انام منی در تقاضای خود را
 در عاقله از حیوانات درنده دان و قوه از مرتبه نبی از حیوانات بی شعور و اگر

قوه

قوه ششده همینه قوه بر سر قوه سلسله شده باشد و همیشه مشرق تر
 و پرسته فکر و ذکر و در درگاه راکل و شرب و جماع با و اگر اوقات را
 از حسن طعام مرهای لذیذ یا خوشتر زمان جمیل با شنی در مرتبه خود
 یکی از بنایم بدان و نام منی بر خونه و منفی نماید که منخوف شدن بر کس
 درین چهار خلق و از حد همه ال که شستن آنها بر سه قسم است اول منی
 دریم خارجی سیم جهانی اما سبب انجسانی است که در ابتدا بی قدرت
 از برای آدمی حاصل باشد مثل آنکه قوه از درک او ضعیف باشد یا در او
 قوه شربت اصلا نباشد و اما سبب خارجیه است که سبب عجز است
 خارجیه حاصل شده باشد مثل آنکه بران نشسته یا بچکات یا بی از
 شیده و میسر و مشرق با آنها قوه بر پروردگار است که در کتب اعمال نام
 گفته تا آنکه ملک او شده و اما سبب انجسانی است که سبب انجسانی
 در منی در جسم صفات بر حاصل شده باشد همچنانکه گشت به هر چه که
 بسبب بعضی از منی ادنی را که خلقی بهم میرسد یا ضعف و فقر در قوه
 شود به سبب آنکه قوه بر آنکه مرض و ناخوشی است فی روز نوع است همان

و روحانی اما مرض جسمانی بجای است از این جهت که عارض بدن میگردد
 و جسم را غلبه و محیف میکند و اگر از درک لذت جسمانی بازرسید ارد
 و بدان این امر من در علم طب است و معالجات آنها بسیار است
 و پیش ازین سخن بگویم که اگر کسی در معالجه آن شکی نیست بپاکت جسم
 فانی خواهد شد و اما مرض روحانی بجای است از آنجا که فیوض صفات
 روئیه و افراط و تفریط هر یک از قوه فطنیه و شهویه که موجب خردان
 ادبیه و پاکت نفس قویست و در بعضی روح است و در مردم اندن از معرفت
 صحیحان غلطتخانه انس و مجاورت علم قدس و باز ماندن از درک
 لذت روحانی ادبیه و پاکت و سرور و غیره و همچنین شدن از شرفات
 اندر از آئینه و فیضات نجات روحانی و معالجه مرض روح و رعایت
 اشکال است و تا باطن از ناخوشیها پاک نشود افاضه غلظت در عالم روح
 محفوظ بر مسامت ملاکه حسیه بآن نخواهد شد حضرت پیغمبر صلا
 یدخل الملاکه بیئافه کلب یعنی ملاکه در نعل شیخ
 خانه که در آن سکینت پس بر کاه خانه دل ملازه صفات روئیه

توبه

خفته باشد که کسان در نماز حسنه بگویند ملاکه داخل شده و افاضه
 معارف مکنسند و تا تصفیه نفس ترک قلب نشود چگونه بجای است
 از بی و طاعت برینده و شمر جزا بر بد **شکر** که نماز روز و روزه و عبادت
 نفس مکمل است فکر برایت نفس را مقصد است و در بعضی
 از ترک نشسته تا تحت اثری ان الصلوة تنقی عن الغشا
 و المستکر یعنی نماز با سید مکمل کند که نماز از حال ان شایسته
 معادرسد و حال آنکه نماز یکیم در روز چندین عمل قبیح از نماز بریزد
 و بضرر الصلوة معراج المؤمنین عبادت روز و روزه است
 نماز رتی در حال قرب ایستیم و حال آنکه چندی از عمر که نشسته
 روز مشغول نماز بعد از ترقی دعا و نه در صلوات قرینی شده به نفع بگذرد
 و در سوزن و مقام مربوط میباشیم **شکر** که نماز نشسته روز و روزه است
 کند هم اصل چندی از است اول این جان دفع شر برشکن
 بر روان در چنگ جسمشکن خانه دل تا تاریک و ظلمت مکنسند
 در شب با هر چه میفرودیم قول طیب فاسق بلکه کفری را تابع شده

بشریب و اما می گوید در کتاب اعمال اینها را که در زیر هر شرط است
 برین فانی در سفر از فرمان طبیب که مجیده در کتب صحت است ای رحمت
 ابروی و معانی و نحو شرح بر سوسل و آنکه میثاق بریم شتر تلافی آن می گوید
 که در دنیا چیزی نماند تا برت می گوید که در صفا و محو ریزدین من
 بگذارد در حرام از کفره نوزاد زهری تو بگذاردی حلال از کفره است
 و بداند که هر یک از چهار قوه را چهار حالت است زیرا که هر یک از حالت
 اعتدال اند یا افراط یا تفریط یا ردت و مثال این در هر صفت است
 همچنانکه مزاج شرف در حالت اعتدال است مثل اینکه در وقت صحت
 قدری می آید ششها می خورند و در دو کلاه بگذرد افراط میرسد و در حد خود بگذرد
 گرسند بطرف رابده و تا خوشی جوع حاصل می شود که آنچه نیز در سیرت
 دیگر که بعد تفریط میرسد و در حد خود بگذرد تا در می کند بطرف نقصان رسد
 است تا می آید و شرف و طبع او میل نماید می کند و دیگر که بعد از طبع او بجهت ردت
 با وجود صحت میل میکند به چیزی که مزاج صحت آنها را می طلبد مانند زغال کل
 و خاک و گوشت سرشته و مثال آن در اینجا حالت حال صحت است

حالت اول است که حال اعتدال باشد در حالت دیگر مانند سیرت
 و محتاج به علاج طبی و همچنین است هر یک از این چهار قوه باطنی اما حالت
 صحت در اعتدال قوه عاقله حکمت گویند و حال صحت در اعتدال قوه
 دایمه را عدالت نامند و حال صحت در اعتدال قوه غنیمت را شجاعت خوانند
 و حال صحت در اعتدال قوه شهویه را عفت گویند و حال افراط قوه عاقله
 جبروت گویند که قوه ادراک از حد خود بگذرد و از حد اعتدال که نشسته مثل
 اینکه بسبب شجاعت و امید ترف در مسایل نماید و حال تفریط او در
 بلاهت نامند که بگذرد که بگذرد بشکستن چیزی را می ضرر و در بر او اعتماد
 و حال ردت قوه عاقله مثل اینکه میل نماید تصدیق چیزی را می که در آنجا
 کمالی از بر نفس نماند مثل حکم کلمات و مشبهه و امثال اینها و حد
 افراط قوه دایمه را شیفت گویند و حد تفریط او در اجرامند و حال
 ردت آن منکر کردن در چیزی را می که لایضر و لایفیع باشد و حد افراط
 قوه غنیمت را اتور خوانند مانند شدت غیظ بحد که صاحب آن شمشیر
 بسبب در نا خود و حد تفریط آن را جبن گویند مثل اینکه اصلا در آن چیزی

رحمت باشد و محمد شپه طفل زمان کند در دست توه خصمه
 شد لایکه غضب بر جهات و حیرات کند و کاسه و کوزه را بشکند
 یا بر خنده زنده و خنده را نکند و اطفال بی تمیز قش و اوده چو کای
 کند و افراط قوه شهیر را کشد که نیند او آن عبارات از متابعت کف
 آدمی قوه شهیر بخندد در هر چیز که میل بآن میکند از شهوت سکون و فرج
 و زیاده از قدر ضرورت مراد کفن و هر یک از این حالات که گفتیم با
 در حالت دیگر که بر این خود میم گفت یعنی از چهار حالت سخن و چهار
 چهار قوه یک ناخوشی روحانی و صفات زوید و امراض خفته از در حاج
 بنام طبلین آینه و صعب العلاج هستند خصوصا ناخوشی شهیه که پردی
 شهوت فرج و حرص بر جماعت باشد و شکلی نیست که خفتی نفع امر است
 فتح در نوار باب عقل استجی حضرت امیرالمؤمنین فرمود میان
 فی صبا بل بول که به بول که به میرسد و حق که کار فرمای حکمت
 بدست بر سلطان مقهور و منکوب و قوه عاقله خادم و مغلوب میگردد تا کار
 بجای میرسد که بت انسان بر تمنع از جز در و نسیان مقهور و از سر که

طریق احرار و جهور و شرف کلب باشد که قوه شهیر چنان غلبه نماید که در دست
 دین را مضحک و خف خدار از زوال زایل نموده و امر را با رکعت بچو شین وارد
 و اگر کسی از قوه در مغالب باشد شهوت امر او را بشو بهیتر میخورد
 و آن ناخوشی است که عارض دلها می گنج که از محبت خدا خالی باشد شود
 قلوب خلت عن ذکر الله فاذا قله الله محبة غیره
 و بر کسی که دشمن خود باشد لازست که خنده از زبانی شهوت که فکر و نظر
 کفون باشد چو خفت نماید در هر آنکه که بر زبانی قوه شهیر در بیون
 این ترک بر کشش چنان اختیار از دست نشو کف که بدترین آن در حالت
 صعوبت و نهایت اشک است و در حقیقت طایفه هستند که با جهل و بیگانه شهوت
 ایشان قویست باز در صد تامل غمنا می و حجب و بلرب و او میفرود
 و بر کس و معاصین معویه باه هستند که تا جمیع شهوت کنند این شهوت با
 شهیه که اندک با قاطی که با شاه او در مطلق العنان کند از او اعظم
 منع کند و او بتدریج امثال رعایا را بکشد تا ایشان مستاصل شوند و بقدر
 و خا قه قه کنیز و سبک را بر می کشد تا پاک شود از ملک پادشاه بفرق

شده محکمت را در بیان گذارند پس بچنین است هرگاه پادشاه عقل
 قوه شهود را بر محکمت برین سلسله سازد و در آن بر صد عدل در ادب جمیع
 مواد صالح که از خدا بهم میرسد و باید جمیع بدن مستقیم بکشد و بدل ما
 یجمل شکر بکشد و هرگز بدی را نپذیرد و ساری رخصت بخند
 باقی میماند و بتدریج ضعیف میگردد و در هر اجزای محکمت برین
 میماند و در بعضی روایات دارد شده که چون ذکر شود بر خست نیست
 عقل از هر چه در تفسیر و من شکر خاسو اذ اوقت داد شده
 که یعنی پناه به سرم بخند از شکر ذکر که هرگاه بر خست یا داخل شود حضرت
 رسول از هر چه در تفسیر پیغمبری از آن نشسته که لا برینک است که از آنکه شیطان
 امید داشت که او را بملک زمان فرستد و باک سازد و من از هر چه بر خست
 در رسم انقدر که از آن میرسم و در هر چه که بر خست از خنده دنیا و فقر زمان
 شکر عزیزان کند که زمان خوار کند از آن بیا که هر که خوار کند
 نیست که اگر شورت خرد بجز زمان بر محکمت سلسله نشسته در چنان حال
 قوه شهودی که از آن فراید بسیار محروم میگردد زیرا که خداوند عالم

انفقه

این قوه را برین اقوم سلسله کشیده تا سلسله باقی مانده این در بعضی روایات
 سلسله بیسلسله باشد پس کسی که آنرا عمل کند و ترک نکند شکره این
 قوه را صاحب کفایت و از خواهر بقای نسل محروم شده است که یکی از آنها
 مردان است از او حضرت که بقای نوع آن باشد و بسیار شدن بندگان
 آن در بسیار شدن که یکدیگر پیغمبر است از آنان بر سطر آنها میماند تا تمام
 میکند و ترک جستن بدعای فرزندان صالح بر از محروم و در بعضی شفاعت
 اطفال صغیر که پیش از پدر و مادر میمیرند و غیر آنها از فراید بسیار میکند
 قطع کردن رشته که آنرا اقوم مستعد شده مقصد است فی هر دو روشن
 و از برای کفاح و تزیین فراید بسیار است که کسی که آنرا ترک کند آن
 فراید از او خفت مرشد از جمله آنها می نطفت بخت است از شر شیطان
 و مکتسب سورت شورت و مانع شدن از هر چه منزل و کفای مبلای خانه
 و در طبع و در شورش و جارب کفای و بسیار بندگان فی را که استن و ظرف
 و جانشین در امثال اینها و اما در وقت در قوه شورت است که میماند
 بر طبعی سپردن و مقاربت با حرمات که حضرت است بر تر از شی است جزای

وعلی است باعث غضب حضرت باری و هر یک از بیفتات و محال است
 چهارده از افراط و تفریط در است که در کثرت امراض اندر دانی
 و محال است که بجا بر طبیب آتی و چون این مرتبت معلوم شد بجای پانزدهم
 از این اصحاب این امراض ادویه نمروده و مرکب و اغذیه و معاینه و تجربیه
 و تریب معتدیه باه و مسرعات از برای لغو و لذت جمیع پس میگویند
 بدانکه جمیع اسرار را بطبایع از مجربین که یا نقد منفی که احوال جوانان
 در جمیع مختلف است بعضی را که مزاج ایشان در هر یک از اعضا یا عملیه
 و دل و مزاج قوی و حرارت غریزی بسیار در آن صاحب است در باب
 راحت باشند و عداوت بر غدا می لذت و کثرت است همانند غیر
 و محکم نیست و از آنکه جمیع ضریعها بند و بعضی را که مزاج سرد و خشک است
 سرد تر باشد و چون در بدن ایشان کم و مزاج جگر و کله سرد تر
 سفید یازد و اگر عداوت بکس است که و چنانچه در ریاضت و لغت شفت
 نمایند قادر بر جمیع نباشند و چنین کسی اگر بسیار جمیع کند حرارت
 غریزی و حرمت و شظ و همضم او کم تر شود و صفای بیشتر در آنکه اول

یا

میگردد و بعضی از صفت و زهر پر عارض او خواهد شد و باعث غرض
 میگردد و عارض ترین بدنها در جمیع صاحب ابدان یا بدو ضعیف
 و لاغرانند که رنگهای ایشان مایل سفیدی یازد می یا رصاصی یا سبزی
 و پوست بدن ایشان نرم و در کما ننگ و کم خون و کم منی باشد چنان
 اشخاص اگر جمیع کنند بدن ایشان سرد و خشک و حرارت غریزی
 ضعیف و اعصاب سست میگردند و آنها ساق و نفعان و عارض
 در امراض یا بدو جمیع مفصل و امراض سینها در آن سرد و آنکه
 بدن ایشان گرم و مزاج پوستی و شتیم در آنک ایشان بکنند کم کونی
 و سرخی مایل باشد و بسیار میل کج جمیع نمایند ضرر جمیع در آن بگذرد
 و دست که کما کثرت خون و کثرت خنما و بله و اماک یکبار بدن ایشان
 گرم تر باشد در آنک ایشان سفید مایل بسیار و در بدن ایشان کثرت
 بسیار در کما کثرت و منی و افزایند ضرر جمیع در چنین کس
 کثرت است بلکه اگر جمیع کنند ضرر پند و قوی ترین همخوانی بر جمیع
 که در اسفل بدن و حوالی پشت زار و از آنها می او سرد بسیار و اما شایخ

بر سر چو تا در جان تابان صفت با بر غایت صبر و تپان این عمل
 نماید که بی که در جمیع لذت بسیار میاید به فرجامش در این آیه
 بسیار است که بجز غنمای لا علاج شوند کسی که بسیار جمیع میکند باید که
 اخراج خون کمتر نماید و از عرق کف در حمام و غیر حمام احتراز کند
 و غذای لطیف و خواب و سکون در سایش و تنعم در سرتخت بیشتر نمایند
 در ماچیز نانی که باعث برگی منی میشود خوردن پروانه زیت و کاج و کرم
 و نسو فرود هم چنین روغن زعفران و هفتاد در پیس و کرم و کن روغن
 و برب و ریش و بر ریش و کت سیاه و انار ریش و جوز و جوز و زرد
 و کوشک کاه و کوشک حماروشی و آبی ریش و زرد و زرد و زرد و زرد
 و پسند و اند و خیار که در زرد شک سماق و کبکچین و زانکوه و شربت آبلیم
 و شربت پریس و شربت نارنج و شربت کبک و شربت انار و شربت
 و خوردن جادر سر زنده و عدس و ماش و ریش شک و کوشک که
 و سایر آشما میگو از ریش جات چیده باشند و در حمام آب سرد باغی
 غسل کنند پنج کس از آب سرد افکنند از زنج و علت در با کوشک

بر سر چو تا در صبی صاحب تمام در سه سال استلا در دیگر از غیر نانی که
 منی را کم میکند که سکنی و خشکی و چربی و روزه و ریاضت و سخت
 و خنده و جانت و کوشک عرق و خوردن مسکات و دست فرغات کثیر
 و ضا و غذا خوردن سبز نیام و سبزیهای ترد و قوت القعات و زرد و نظر صورت
 سینه که آساید آب بسیار سرد و پرتیدن گمان و جابجا سینه
 زده در سکن بسیار سرد خوردن و ماکو و سکن کردن و در جابجایی که
 بادشمال مذوقش کوشک و کوشک تا نای کف و همچنین است کبک باغی
 بر پسته و در زعفران و دستمال و غنای رطب مثل روغن زعفران و زرد
 و خوردن بر جاف کوشک که با کله و کوشک کف و پسته خوردن
 و خوردن کافور و زعفران و جوب در مرض نساک و نظر کف در آب
 جابر بسیار تندر بسیار می خوردن زرد و کف و غضب و غرض خوردن
 شیر و سداب منی را خشک میکند و همچنین است مداومت بخوردن
 و بسیار خوردن زعفران و کوشک و خوردن طرخون و فلفل بسیار
 در حمام کف و غنای شیب و آرد بلوط و آب از کوه سر سبز و در چنان

زن بر بالای یک تپ خورش منی اورد کم میکند و حزدون آب سرد است
 و خواهد بدین بر مرکب کل سرخ و حزدون خربزه از سیده و کز و کرم
 کشیز و سیر خام و سرکه و پای برهنه بر او ریش و تخم شنبلیله
 یا قوت زرد دست کفان با نخ صیدنی و سهوت ارم میکند و همچنین
 حزدون قوره **فردان** سیه حرکت نام او قوره است مانع نوم و
 قاطع شوره است و دیگر گفته نقصان قوت باه از دین خورشید و اصل از
 و لاغری بدن و کمی غذا حکایتش بقوت برنت بغداد نام صوفی است
 سبب و حرق پدید آمدن اگر کشت و شکسته و قلیله و کشت شیشک
 و کباب کشت در آب و کشت بره با پلاده و تخم در ارجین یا قلیله کشت
 خربزه زردک و شلغم و باز در ارجین و حزدون شیر کاه و با خرما با **حی** خوردن
 شیر کاه و با خرما رنگت نیکو کند که اگر خربزه کوهی و قوی که
 زرشکی کند کسی را میز **دریم** مقهور این منی است حکایتش بر طب بدن
 مندر بر سر و شیر و زنجبیل و مانند آن سیم از سکون و قوت حرکت
 منی است حکایتش حرکات منی است مثل فلند و در اطفال و در اجنبی و در طفل

دوایان

و خویجان و مانند آنها چهارم از بزرگ جماعت است مثل طفل که از شیر برید
 باشد نه در شش کند حکایتش بر هیچ عادت نرفت و در شش است
 ز با بر باغ که باعث بر حرارت و حرکت خوار است تخم از بجه زرد و پاپا
 و یا بجه حسمت و عظمت زنت که نفس خجرو منفعل شود و یا بجه بعض
 و عداوت طفت که موجب عدم حجت میگرد و یا بسبب پار شرق و یا
 بسبب سبقت و پیشی گرفتن از کمان آنکه مبادا لغزش شود و منکر کرد
 یا بجه تریم است که مبادا بسته و یا سحر گفته باشند و چون جمیع اسباب
 قسم من تو بر است لهذا محتاج بودا و غذایست که حکایتش بطریق حکایت
 رقیق کفان و جرت بکشدن و بغیرت از کفان دست شمش از ضعف
 قلب میوه حکایتش تعویات قلب و مغز است که هم از ضعف دماغ حکایت
 معویات دماغ است بیشتر از ضعف حکایت علاج او در اطفال مزاج او تعویات
 حکایت نیز از ضعف معده حکایت حکایتش تعویات معده او هم
 ضعف کفایت حکایتش تعویات کفایت و در آنکه تا غایت جمیع با
 دوای حرف و مخالف نماید بخورد و اما دیگر لغزای صوفی ترا که توان بود

بعضی از او بر حاره مثل بنجیل و در چینی و سفید کرم از برای طبع کرم
بسیار نافع است و از مغز یا صمغ مغز و صمغ ساق از طبع و حیوان
خفتر منفر کوشک **باجی** با شی چه ضعف باه و خسته بام کارت
زسد بوقت صحبت با هم هرگاه که خواطر کثرت در سر طعم منفر
عصفر خرد و پنص صمام و دیگر آنکه گفته اند آنچه در ما چه است قدرت
نصف آن در دماغ خفتر است و منفر ساق و منفر منوع و مرغابی
دوره را صاحب طبع کرم قهقاری بجز در طبع سرد با بنجیل و در چینی و غنی
و آنرا که ملک بجز در اربستیا تیشتر صفا تا باشد و آنچه شیرین
در طب و خواص و درت سفید و امره و بلور اگر مزاج کرم شفا و کلاب
و زردالمی رسیده و اگر شیرین و میندانه و مغز به در از سبزیها مثل کدو
و پیاز و ترنگ و ترب و قناری و در و ک الحن و لیسند الذکر
و همچنین شند زردک درین باب سلیم **باجی** شند زردک است یک است
بولت و استصحاب آن طبع از او نفعی است و دیگر کرم و منفر
و کرفس و کنگر و با رنجبوی و فاختک از برای مزاج کرم شفا صفا

باجی

بعضی از او بر حاره و با بعضی از او بی علاج بودن کرم دوی
صرف استمال کنند پس کرم بر یک لازم آمد اما اغذیه فر از آنها
نایک از او که در کرم خجیر مایه و کرم کتاره بچشم باشد **نظم** قوت
جسم و جان اگر خوابه بر این زرداق خیزد کرم در دماغ سرودنا
نان کرم با بدت خوردن و از کرم است تا کرم است که سفید جبران صفا
و کرم است بره و زغال و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ
و قاز و بلط و کبک و طبع و در دماغ و کبک و کبک و کبک و کبک و کبک و کبک
و مایه تا تا خفتر مایه که کرم بر این گفته بجز در مزاج سرد است
میرسد **باجی** خوردن مایه که باشد شوره سفید از نفس خلط کساده
در دماغ تا خفتر است قوت باه از مایه کساده و کرم تا می طبع در دماغ و در چینی
کرم است از جبران و طبع جبران و در مزاج بهر است و کرم است را با در دماغ
پسخت یا کبک کرم زردک از برای نفع در دماغ خفتر کرم شفا در دماغ
طبع و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ و مرغ
سخت باشد اگر مزاج کرم باشد برهنه کرم بجز در دماغ سرد است

دکوه و کاه بود شیرینا و مریات عملی است و شکر و قند و نبات
و شکر و غیره بر تخمین و کز کبکین در کج از اینها دروغ غدا و غیره از
از نقل و قرض و حل و لور و بچیل و غیره برای زودک **بابی** که برای
عمل بکف از روشش بیمار که تو صغف صده است بر وقت
شودت انزل تو فرور اما اندر سینه بود در مثل شیرینا و تخمین که
پست متقال بر تخمین در وقت متقال شیرینا و صغف که در وقت
تا مثل عمل غلیظ کرده بر روز قحطی بقدر ازده متقال بکنند و اگر مزاج
سرد باشد هر روز متقال در صبحی بسیار نرم کوفته اضافه متقال
شیرینا شتابا بلائی غذا بجز از آب بخورند و اگر مزاج سرد باشد
در هر روز صفت متقال شیرینا تا همیشه همیشه میند و متقال در صبح
تا آخر شد سرد مایه اضافه نموده میکساعت بکنند و بعد از آن
بزنند و بکوهه بر نظریق در وقت نمایند که جماعت که تقویت
عظیم مینماید و مثل کوهه بکوهه از دروغ کاه و شیرینا و دروغ پسته هر یک
و بجز شانه آفت با دهر صبح یکقاشق بجز از مثل شکر نریزانا

۱۵۱
سینه و شیرینا و از هر یک صفت متقال آب باز صده پست متقال
چون مایه تا غلیظ شود هر صبح بقدر هفت و هشت متقال بجز در مثل
سختی سیاه در وقت که در آب تریزک خیسایده تا بر آید بزرگ کرد
انگاره در سایه خشک که نرم کوفته باشد شکر مریات نبات سینه میند
بقدر که در بی طرف صبح و بعد از خدقی وقت خوب بجز و با انگه بخورد
سینه در وقت را در آب تریزک بقدر غلیظ که محتاج بر تخمین باشد
بجینا نند تا سختی با کاه شود در سایه خشک کوفته باشد شکر مریات نبات
طرف صغف خدقی در وقت خوب که در بی بجز در مثل آب باز بجز
در عمل و جزو با شکر مایه میند تا غلیظ شود و بقدر قاصد وقت
خوب بجز در آب باز بجز در بی و شیرینا و در جزو با هم میند تا
غلیظ شود و بقدر در متقال بجز در و اگر سختی در آب خار خشک بجینا
در آفتاب در کجا بکند از کوهه و غدا محفوظ ماند که از زود بر خشک شدن
تا سه مرتبه آب خار خشک داخل سازند و بعد از خشک شدن نرم کوفته
قدر از او با شیرینا شکر مریات نبات بجز در نبات نریزانا

و مثل زردک و پاپا زردک کوفته با باقلا و نخود و عسل و گوشت چاق خوب
داد و در عصاره تربت داده بشند بخورد و مثل باقلا و نخود و لوبیا کوفته
خندانیده و گوشت کوفته و زردک کوفته این گوشت را بقطعه در بند
مرتب و طبقه کرد از پاپا زردک و باقلا و نخود و لوبیا و بر یک در صحنی تو فصل
بسیار و نمک کم پاشیده افکند و منزه کنجک بکوبد و یک تیر که با کشت
گوشت در مرتبه پایین و نمک و پاپا زردک و باقلا و نخود و لوبیا در وسط باشد
آب زردک قهقاری یا آب بقدر ضرورت اضافه نموده و بجوشانند
و بخورد و مثل منزه کنجک و کبوتر چاه عدد با زردک تخم مرغ عدد
در ده تخم کبوتر است عدد در آب گوشت کوفته و زردک کوفته و کوفته
خوب شده و صاف نموده بشند بقدر پاپا زردک و آب پازریت مثقال
در آب زردک و مثقال یک داد و در عصاره بقدر حاجت در انداختند
بجوشانند تا کباب نموده بخورد و چون زردک یا کبوتر چاه عدد در آب پازریت
چون غده نیست و عمارت با اعتدال در طبیعت فضا مایه نخود زردک و پاپا زردک
اگر در آب کباب نموده و خشک سازند و هر صبح یک کف غم از او بخورد

لایه

تمام نماید و منزه در او نیست **رابع** نخود زردک غم و خواجسته خرد
بر کس فریزد قوت باه بر در پنج سال بلغمی را کند از اوصافی بپزند
در سر در پنج با امکی بر خنجر کوزه و اگر کسی از اذات بگذرد و خرفی
علاج باشد دست در شربت او باشد یا زردک زال کند از نخود و کوفته
رابعی که با کبوتری توره یا بجز در چند روز بر که از کبوتر نخود ساری
غذا در فته با سرعت از آن کاهت بر آن بایست هر روز خوردن
و آنکی از شمشا و صاحب زعفران در نمک میباید که گوشت فریزد
بجوشانند و در آن کوفته است و در آن کوفته نمک سینه را جویند و در آن
کشیده بشیر تا نماند بقدر کفایت و اصل گوشت نمک در روغن کلاه
اضافه ساخته جویند تا غلیظ شود بخورد و در آن کوفته و کبوتر چاه
یکی بچشمه توره و در آن کوفته با نخود و باقلا و لوبیا و پاپا زردک
و با آنک بر خنجر و نمک و نمک کندم بخورد و کبوتر چاه و دم قشر منزه نسبت
منزه قندق منزه کرده تخم خنجر شمش خندانیده و کبوتر چاه سینه همس و نمک
خنک بر مثقال هر کوفته هر صبح بخت مثقال در شیره تا نماند جویند

بجز رو که بر زان بر وقت باه از زان و میسازد در **ماصفت** فایکند که زان در
 هر یک از این سی تربت ده بفرستد چنانچه که در هر یک از این سی تربت
 یک کوبند زنده تخم کبوتر زنده تخم تریز با آنک کف و خولجان پر
 دیگر تخم را اگر در روز یک بچینند تا نیم شب آب و در بجز وقت تمام
 میدهد دیگر که بر تخمید و سر سجان هر یک یک مثال با نبات بیفتد
 پنج مثال کوفه در سر روز بجز زراعات تمام میکند سیربانی در چمن
 بری تقویت میکند شتر را که تمام سخن در ویج کوفه را اگر با عمل شکر
 مر با سازد تقویت میکند که شت سا تقویت عظیم میکند شخم نش
 شش مثال در تخمیل نیم مثال عدس که زنده مثال این در
 نماید بسیار بعهده است و همچنین جملان که شت شتر اسوری و خرد در وقت
 منفریند از زان و مالیدن او بر قیصت نافع است در آب پاز بقیه با عمل
 جوشانیده تا بقرام آید در وقت خراب قاشقی بخورد تقویت میکند
 دیگر در فلفل در پست زان او شیر کاه و جوشاننده در سایه خشک کنند
 در با چرقت و کندی هم سادی کوفه و چینه با عمل در وقت کاه و علو سازند

بجز رو که

نبات نافع است و از جمل جویات است که میکند کج خشک را که کوفه
 در شکم او را پاک نموده یکانه جز بر یا راهدی میان او در حالی که بقد
 یک تخم زین و یک تخم زریاک زین را با زریاک مرغ و تخم در میان جز
 جا داده بکبار کشند بکند تا زریاک از تخم افشاده خشک نموده بر آن کوبند
 در شکم کج خشک جا داده و بکند او را هم در میان سگم او با کوبند بوزند
 و در میان روغن برشته نموده بکند خوب سرخ شود از زان روغن
 پرون دهنه در ناهن خوب که پیده که حل نشود و بر شمت نموده در سب و وقت
 خراپدن بخورد و دیگر فندقی هندی تقویت تمام عینا دیو مرغ زین را
 در آب تخم جوشانیده جوشانیده صاف نموده که پاشا بسیار معین است
 و شکر و شکر در وقت عظیم است در شکر یک شربت مخصوص از زان و
 این زنج در غنی فی الملی میکند که در جوشانیده نموده نمی پاپ تا نا است
 با پاز خام و شخم مایه زنده تخم مرغ و کدو با روغن کاه که خاکینه نمایند
 در قلبها با کشت بره و زردک و لوچا و منفریند از با شکر کوشند کج خشک
 بهترین کوشته است و اگر در زنده تخم نیم شربت تخم زان و زردی کج

منقبت در مقام گرفته در اصل ساخته بجز در بسیارین است و پنهان
 کجند منقبت در او در شخم خنک شش بزرگان بصل مجون نهند بجز
بابی اگر کجند شخم روز نیت کند پی شخم بجز صفت کم
 منی افزاید و شورت کند نیز شخم خنک که نشان گفت حکم و همچنین
 بهن رساید با شربت سبب بجز **بابی** یکدم هر که در صباغ خرد
 بهن کله را شربت سبب شورتش استخوان قوی گردد که بپاشند
 بر درواز و یکب و در امت کفان بر زنده شخم نیم شربت بسیار نافع
 و همچنین است خردن در قفل از هر صبح **بابی** در قفل
 چه هر صباغ خردند که در صفت باه نفع کند معده را پاک سازد
 از بلغم مردم دست و پای دفع کند و اما از بوب که کله در قوت
 نهند بر از فریب زود منی را بجز زید و قوت باه در نیاوه که در بسیار
 لیکن بهترین آنها اینست منفر تا دم منفر که منفر که منفر منفر
 پس منفر تا چتر شخم خنک شخم خنک زنده کجند شخم شخم
 زردک شخم با ز شخم شخم نیم بویجه بهن میهند و منفر نیمیل در قفل

کجا بر قرف در صحنی شفاقل خرنجان شخم ما چو بر از هر یک شخم شفاقل
 که کفته با عسل کفا که شخم بقرم انکه سر شفاقل او در اصل نهند شخم
 یک شفاقل در شفاقل میران خرد و آن از مچو بنا بهترین معاینه شخم
 شفاقل شعلب صبر نغای خشک از هر یک یک شفاقل شفاقل با قفل شخم
 پنبه و از شخم پاز از هر یک شخم شفاقل شخم زردک شخم شخم شخم شخم شخم
 شخم شخم ما چو بر از هر یک سر شفاقل با عسل سر شخم شخم شخم شخم شخم
 هر شخم شخم شفاقل بجز زنده همچنین اگر شخم شخم شخم شخم شخم شخم
 خردن او بسیار نافع است **بابی** شخم شخم شخم شخم شخم شخم شخم
 بصل شخم کنی بیکه و کاه نرم سازد شخم و نیک بو دفع سم بود
 کرد باه و اما از شخم شخم شخم شخم شخم زردک زردک تا ناه شخم شخم
 شخم شخم بوزن یک شخم شخم شخم شخم شخم شخم شخم شخم شخم شخم
 شخم شخم شخم شخم شخم شخم شخم شخم شخم شخم شخم شخم شخم شخم
 کرد و انکه هر یک از شخم شخم شخم شخم شخم شخم شخم شخم شخم شخم
 عسل انفاق شخم شخم شخم شخم شخم شخم شخم شخم شخم شخم شخم شخم

زعفران نیم مثقال کوفته در کبه لکه بزرگ انداخته با کشن مایه بچونه
 در کفه بلیخته کبیده درست بالنده تا بقرام آید شرفی پنج مثقال تا بپخت
 مثقال است قسم دیگر آنچه شیرین خب و لیث و پنجاه مثقال در چهار
 یک شاه آب جو شایده تا خب سخته مرده و در لیث مثقال آب شایده
 صاف نموده با رنجه سفید فرود لیث و دست و پنج مثقال در در چهار یک
 شاه آب بر سر تر جو شایده تا خب سخته مرده و برمان قدر آب
 با ز صاف نموده در آب راه اصل هم سخته و لیث و دست و پنج مثقال
 غسل اضافه نموده در چینی و خواجهان و قرفصل و سنبلیله بزرگ یک مثقال
 زعفران نیم مثقال کوفته در کبه لکه در آن میان اندازند و بطریق شربت
 زردک درست مالیده جو شایده تا بقرام آید شرفی از پنج مثقال تا بپخت
 مثقال است اما عرقها که قهتیت اول و دیگر دو ماغ نماید و در قهتیت باه
 زیا و کند در چینی کلک و زبان کیلانی از هر یک پنج مثقال با در بچونه
 صندل سفید همین سرخ و سفید مثقال از هر یک سر مثقال عرق قاری
 سر بنجان خرنجان سنبلیله صاف رنگ پوست ترنج قرفصل و زبان

قرفه از هر یک ده مثقال تخم ماچره پانفده مثقال لغای خشک
 پست مثقال مرزبان برودن ککه یکصد پنجاه مثقال سپ شیرین
 بر شیرین زردک از هر یک یکین شاه آب زردک یکین تریز از هر دو
 با عرق کاه زبان یکین شاه و عرق با در بچونه یکین تریز و عرق پید
 مشک در من شاه آب بقدر احتیاج خدایند به بر سر تر کلاب عرق
 بکیرند و یک مثقال جنبر در زم ککه در پارچه نازک بسته برهن نیمه بپزند و دیگر
 عرق حبیبی حبیبی کبیده مثقال ککه در زبان ده مثقال کاه زبان
 در ارضی صندل سفید با در بچونه از هر یک پست مثقال همین سفید سر
 و سنبلیله از هر یک پنج مثقال با عرق پید مشک و عرق کاه زبان
 در آب و شبانه روز خدایند به بر سر تر کلاب عرق بکیرند و عرق قهتیت
 نشاء آب و لک شایده و طرف صبح و خنجان و شب و خنجان با نبات
 و بعضی از اوقات بدون نبات برشته عرق دیگر حبیبی کبیده
 پنجاه مثقال ککه در زبان با در بچونه صندل سفید از هر یک در لیث
 پنج مثقال کل سرخ صندل سرخ پوست ترنج مثقال مصری از هر یک

و در مثال در صحنی سبیل الطیب از هر یک پانزده مثال سعد کفر سرینجا
 مصری سنج مندی خونجان عهده قرار از هر یک پنج مثال کل
 شیرین چا مثال لغای خشک سی مثال پسر ترا جوق پید
 مشک کاب و عرق که در زبان صیغایند عرق کبیرند و در نظری یک
 مثال عنبر برین پنج بر بند اما خوب بهترین چهار جادو است
 کسبیا برین و معوی و معتدل است جود از یک مثال مراد از دیاقوت
 داخل و درق فقره و درق طهای شرفی در غفران و معتدل معتدل
 که در زبان و صحنی و درق قار و در سبیل مندی و عنبر شعیب مشک
 از هر یک نیم مثال افزون یک مثال داخل نه چهار سازند طریق دیگر
 جود در مثال زعفران شش مثال بزالبینچهار مثال فلفل در مثال
 سبیل نیم مثال و عهده در صحنی در زبان دو ششم کرفس و صحنی عرق
 و جود یا در صحنی از هر یک شش مثال عاقر قرقا و فرغون و عنبر
 از هر یک از هر یک یک مثال درق طلا و مشک و درق فقره از هر یک نیم
 مثال افزون پنج مثال زرم کوفه و چغندر با یک چهار سازند طریق دیگر

تبریز

حب جود از که از عظیمی دارد در صحنی و ما پشتر و صحنی و همین سرخ
 و همین صغیر که کبر و عهده و سبیل و قرقا و نقل و بل و خونجان و زعفران
 و پوست ترنج و شحم کرفس و ما جود بر و شفاقل و سر و جان و در و اید
 داخل و با قوت از هر یک یک مثال افزون و عاقر قرقا و درق طلا
 و درق فقره و مشک و عنبر از هر یک نیم مثال و جود در خجانی شش مثال
 بزالبینچ و افزون از هر یک شش مثال بس تر چهار سازند اما عهده است
 که بر لغز و در جوب حرکت شربت و قوت جماع و با هر شش در غفران
 حب البان پنج مثال فلفل نیم مثال مغزین و از هر مثال چند
 پسر و مشک از هر یک او یک یا از کافور و عنبر و زبانون زرم ساینده
 تا پنج نیم شش بر صغیر و تریسک و در شیبین با لانه طریق دیگر در شش
 زنبق پنج مثال فلفل بره از صحنی خضول از هر یک نیم مثال مشک
 قراطی کوفه داخل در غفران مساحت بر شست و صغیر ما پشتر و همین
 با لانه طریق دیگر زبهره که در غسل بر کبر با لانه لغز شش و نیم صغیر
 پسر بر صغیر و حوالی آن با لانه در باب لغز با لانه عجب است

طریق دیگر فرین تازه و عاقر قرحا از هر یک که یک کوفه در مشال
روغن زنبق حل نموده بر قیصب مالند لغزط سحر طریق دیگر خصیه که با
شک نموده مایده با عمل مزوج ساخته کف از در وقت حاجت با
قدیمی آب بر قیصب مالند لغزط و کف دلالت تمام با بندگی که در لغزط
از قوامی دارد و عطر و قفل و کباب و غلغل از هر یک که کفالی نیم بخورن
و در غلغل و شحم با بوز و مر در از هر یک نیم مشال شحم با کف کفالی
کوفه و چغره و بانبات کچنه و بقرام کفچه جاساز زرد و زین کف پاشن
خونجانی لغزط کف شحم کرسس با زرده و سفیده شش را با هم مخلوط نموده
و بر قیصب مالند لغزط کف بزاینج و اگر کبک بود با آب نیمه نماید و کف با مالند
بر هر یک که حرا بر جمیع نماید و مالیدن به روز باه بر قیصب بسیار مفیده است
و خوردن ترب و حبه یا موی لغزط است بزره در موی را کف با روغن زنبق
مزوج ساخته بر قیصب مالند لغزط کف و مالیدن در دست ترنج بر قیصب
سبب صلابت است و اگر زهره شیش را بر قیصب در حال جمیع مالند زن
بقیبت در دست دارد و اگر نیم مشال صلیقت که بقیصب می آید است

بسیار

با عسل از جمیع بود از ده ساعت بگذرد لغزط تمام کف و اگر کف مزوج را
در اول صبح که از ده لغزط کف و مالیدن به سوسمار بر قیصب حاجت لغزط
خرد که با لی بر قیصب حوینش به سوسمار سر بر او وقت صحبت بر مال
از دانه و همچنین مالیدن مغز سرخ خشک که تا با باشد کف لغزط کف
با جوی مغز خشک که تا با بود بر کف با جوی کف که مالند بر صید که کفالی آن
محمد سر بر او عصای و عالی اما نه از مال شدن پس بر کف طبا
کفنه از سرعت از مال با و ترب بعد بر شترت و سبب این اغلب
اوقات ضعف قوه ماکوست سبب غلبه طربت است که در معده
و کث و کی با روغنی می در می و مانع و کسی که این علت باشد
با ضعف لغزط و علت شدت آلت و اگر مانع در عصا بضعیف باشد
که بجز در سببیدن و کف ترنج قبل از دخول از مال شود اگر این حالت
با عدم لغزط باشد صاحب این رعیتن خرنند و صاحب مقام ملاطبا
کفنه است که در آن ترنجند را سر چا روز در آب حیسانیده پرست از کفنه
یک کوزه مغز از با حوینش کف که سبب مانع در معده که بقدر کفنه باشد

استمال نماید باعث برسد کسبی خواهد بود و اگر علی را که نوبت
 در ناز چهل که در جوف آن آب آن باشد که بگذرد تا خشک شود پس
 سائیده طلا کند که بر آب و هرگاه در ناز چهل آب باشد که در ناز
 در آن کله و دیگره آب باز با جود غسل جوشانیده تا آن آب
 بر طرف شود غسل با نود در وقت خرب از آن غسل مشغال بخورد
 در آن **مسئله** که در جیب و باعث بر نیا و بی لذت جمیع شود از آنجا که
 قیصیب بعسل و شیر در تخم پسته است و در کافلفل و در فلفل و در ارچینی
 و سبزه و تخم لاجان همه را که می گویند به شیر و در تخم پسته باشد
 و دیگر که بر راجه زنده باشد و دیگر که زهره خرس شیر و در تخم پسته
 از زیاده از هر یک مشغال نیم در فلفل و در ارچینی عاققه را از هر یک
 نیم مشغال نیم کوفته و چغندر داخل یکدیگر که در طرف یکدیگر نهند از هر دو که
 محافظت نهند وقت حاجت باشد لذت تمام حاصل نهند خصیصه آن دو که
 زهره مرغ سیاه که آنکه در تخم نیم کوفته داخل آن نهند به نهند
 و دیگر که اگر چاه نهند که از جیب لذت بر نیا باید که باز نرسد زهره که در ناز

منفی و عاققه را با سبزه در جیب جمیع بر قیصیب مالده و بعد از خشک شدن
 مباشرت کند نبات باعث لذت طرفین گردد و اگر بزمار مالده نهند
 اکتد و دیگر که در ناز عاققه را از هر یک و در آنک سائیده غسل
 سرشته بر قیصیب که یک ساعت پیش از جیب لذت تمام وقت و در
 چاه نهند مغزول از لذت بر سرش نشاند و دیگر که در ناز در جیب نودمان که در ناز
 زهره خرسیده و وقت جمیع بر قیصیب لذت تمام حاصل گردد و دیگر
 در جیب و عاققه را در ناز و دیگر که از هر یک نیم در ناز و مشک نهند
 همه را که سائیده با غسل سرشته وقت جمیع بر قیصیب لذت تمام برد
 و دیگر که بر در ارچینی از هر یک نهند که سبزه و چغندر با غسل در تخم پسته
 سرشته با آب و در وقت حاجت بر قیصیب قوت و لذت تمام
 و اگر ناز قدر از ارچینی وقت صبح بر در نهند و وقت خواب نهند
 با در جمیع کس لذت تمام برد **نسخه** که در ارچینی در قیصیب
 از نوز که تا وقت نخستن چون رسد نهند که در جمیع لذت
 یا دیگر که نوز که نخستن حاجت این همه مساک از نوزی نیست که در ناز

بر کله چو برسد و نطقه کندیده در دم قرار گرفته و با سخن جعفر در دست
 باشد چون بفضای دنیا آید بنای طغیان و سرکشی گذارد و اسامی کبر
 و خفا نمانی پیش از عجب عجب ای نطقه کندیده ترا باز که چه کار است
 اگر خفته بر دیگران بسبب علم است سگی نیست که علم موجب خوف و دلت
 و خوار و سست میگرداند ای دستبردار بقدر و تقصیر خورشید **خود**
 خسته نشد از آن علم دان ای سخن تو در قرآن بجز آن ائمه
 یحیی الله من عباده العلماء ذابعت خود خفته بر دیگران چنانکه
 گفته اند هر که علمش بیشتر در دست با راست حضرت امام جعفر صادق
 فرموده که مهاد کن از جای اهل سر از زمینش از آنکه یک کلاه از عالم
 امر دنیا بخوارگی ای عزیز من **سخت** و عظمت است خدمت کن که نشسته
 آید بر دانا گرفته چندیان احرام و یکی خفته در بطحی و اگر بسبب عجب تو
 عبادت های است بسیار واضح است که عبادت شرایط دارد و هر عبادت
 معتدل است **خود** در آنکه مشرب طاعت می سال خویش را و آدم
 بی خویشش بکجه بر زشت و بر فرض معتدل بودن نایب است

خو کرد و در حال آنکه با بجهت عجب عبادتی باقی نخواهد ماند و اگر
 خفته بر دیگران بسبب دروغ و تقوی و صبر و شکر و شجاعت و سخاوت
 و سایر صفات کامله نفسانیه است پس جان برادر بعثت فکر کن که
 بسیاری از این نوع آن یافت میشود که این صفات را دارند باینها
سخت درین حضرت آنان گرفته صدر که خفته بر زمینها و نطقه
 راه اینت جانبا که همچون راه بعثت نگردد بر نطقه روان بر
 لایک شرف پیشد که خفته بر دیگران زنده پیشد و اگر بسبب
 حسب و نسبت این قسم زکا بچودیت بزرگ که کسی خفته ناقص و کمال
 باشد کمال خود پروردار و در کعبه **سخت** کبرم پرورد تو بر فضل
 از فضل در پروردار حاصل بلکه اگر آنها زنده بر نطقه است را میسر سید
 که بگویند این فضیلت از است را بر افتاده است در واقع درستی
 که کرمی از فضل آنها هم رسیده اگر کرمی از فضل آنها حاصل شود شرف
 از کرمی که از سر کین غمی بهم رسد نخواهد بود **خود** آن ناک که خفته
 با عباد و سرکشند چون سگ با سخنزان دل خوشند و سرکشند

کسی که پر با جیش کمال باشد شرف از کسی خواهد بود که چنین باشد
بهیات هیات شیر جانی که بزرگ بایدت بود فرزند کس
مذرت بود چون شیر سحر پیشکش بشد فرزند خصال چنین
باشد و اگر فرزند بچه حسن و جمال است آن نیز در معرض است
پت رمال جمال نویشتن غوغا شود که از بستی نردون باقی
اخرای چاره مای حسن و جمال همه نظری کن که صفت اعلیٰ متعین
گشته و سخن و چرخ فریم آمده یعنی از آنجا حاصل شده که یک
کویم از بار **شتر** گوشت پاناک کوی می تو سپه با نظر غباری تو
مسح در آن در پاناک استخوان درکت و قطر چون یعنی جان
کریکی داز قدر کننده طمطراق در جهان افکنده از منی بوی می
و اگر از ای ایاز از پوست سینه باو آرد و اگر عیب ز بهیبت است
این نیز عین بجزویت نیز اگر ب از بیهوش کمال ایشان از تو
پشتر است **پت** بی کم است رنگا و جزا که در عالم زیادتی بود
از دیگران بکاد و عرضش آن اگر مکرم عند الله اتقوا

بزرگ و شرف از بند که صد او را بزرگ است نه یک و در وقت محکمال
و بهر است در بسیم و در **شتر** قلندران تحقیق بهر جز که نه جانی
اطلس گنبد که از هنر اریست بودست بهر زده هر گشت
کلید بسه تقدیر ذوق درشت بر آن دستی که کار بر نیاید
عجب بهر با برست درشت اری ای بیچاره از راز اگر بیایست
بیب وقت کار و خرد از تو وقت پشتر است و حال آنکه بیستی
سخت بود و آمدن یک رگی از بدت ضعیفی و بین چه قدر تا کسی
که اگر کسی چیزی از تو بر باید تو را بی استر او نه و اگر مر و ضعیف بود
داخل کرد و روز شب فریاد کنی و اگر غاری بیایست خلد از قدم بهای
عاج که کله ای از نیشلی و لیل را اگر غاری بچسبند و دستا ز شرمی
یخوفه الدق و بقتله البق و اگر افتخار تو به بیست و هفت
و مکرمت و امارت و قرب سلطنت و کثرت عودان از داد و حوض
و خدم و غلمان و قیله و عشره است بدانکه همه اینها مایه شرفان و وبال
و در معرض فنا و زوال است **پت** بر هیچیکه میانجا نه خورشید

کفشدن و خورشید بابت از دیرم که ای دولت ده روز که مشهور
 میباشد که از تو بزرگتر دیرم با چشم برهنه با دفا رفته **شتر**
 چند غوز رای دغا که ان چند منی ای در سن استخوان **شتر**
 تو در ان بعد از کطلب جانیا سهند سوزان با زبان سوز سوز
 این درشت است که در شش ولی غافل از خود که غافل ای غافل
 مغز رای چچا از غش شناسی و در مقدار غش شناس و بیست چستی
بست خیشتن از رگ می منی است کفشد یک در پند لوج
 ای لوج احمق که کفشد با شش اول در سخت از نظر کبر و در دوزن سهند
 کن ای نمی کند به دوا ای در از ناپسندیده ای جانور متعفن دای که
 عفن ای جانور بیست و با دای بعد هزار جتیاج مبتلا تو کجا و کجا و کجا
 کجا **شتر** انطاول نرسند که کفشد که خدا را چو تو در ملک سب غایت
 پیششی حزاب و ادم از تو میگویند چو بسن بیشتر ترا از جانی همجهان
 که سکی از بایت در رخت و در غذای زبانی با و کند به از طاعت
 بران میفرستد با یک حرکت این چون سپند از جانی همجهان با

کوه از آنجا

که در شب تا یک است این غش سوز سوزی و دیگر غیر اینها از آنچنان
 و تو میدانی دیگر من در با عنق منکسر و غش غش غانی چه فاده **شتر**
 قدم و میرسد است که دادم الذکک در برین هیبت اگر غش نوزد
 چه سهند ای عزیز با در صوفی بحال خود با کن و خود نیک شناس
 که از تو روایی ذیل تو در هر تیلی قلیل تر **بست** با کیم از جهان
 ج ج ج چون الف او خود در در ج ج ج پس بزرگ از زاناست
 که در ج ج ج ج ج است با دست و حکایت ج ج ج است
 نهایت او غش سوز سوز ج ج ج ج ج نهایت نهاد و طوق تو از ج ج ج
 بر کوهان کجا کفشد که کفشد ان آفاق جهان در با عظمتش سر با
 بر شش است و از آن که ن شرق و غرب عالم را بر رگه غش سوز سوز
 در کفشد **بست** که سر ج ج ج است پر از طوق است در غش است
 پر از شرق است و جنبیت کس فرمان او حکم ملک غش سوز سوز
 او کس کفشد هر چه در او زنگ است پیش خدا در از بند است
 با جبر و شش که در عالم کم است اول با کف ما کیم است چچا کسین

بی نوع آدم ابتدای اول نطفه سخن طبع و سخنش چنانکه میده از بهر
سجاسات تجسرت درین میان سجاسات نطفه و سجاسات
پرازگشافت مقدوده از بک پی برک پی و کبر و کبر که در آنجا نیز
پردن آگاه مرتبه بر سر لول که شسته و اگر بصیرت ابعیج یکبار خوان
اورا از جنب هفت پوار و سجاسات همیشه یکدیگر و شپت اورا میکنند
بهر ماید قتل الانسان ما اکفر من ایشی خلقه
من نطفه خلقه فضله ثم السبیل لیسع ثم اماته
فایسته درین آیه مبارکه اشاره فرموده که ن اول در کتم قدم بر
در هیچ چیز نبود بعد از آن اورا از تجسس برین چیز یاد سپیران آیه که نطفه
باشد خلق نمون بعد از آن اورا بر سر سید و جسته جسته کند به کوفه بود اگر
از کمال غایبی میدانی که چه چیز بستر در نزل تراست از هر که بدانی او
عدم و ماده خلقش از همه چیز بخش ترا سخنش از همه اشیا متعین تر
و آن سکین سچا درین میان عاجز و دلیل نازن خفا خیا رود و او
هدایت برک او در خبر او در کبر سر او هر می آید و نه مطلع است که در او کار

نکته

نکته او بر سر او در هر ضمای که تا گویند بر او سلسله و چهار بهای صعب
بجست آنکه از هر عا سر را بکافعی در کینش در هر طرفی میکند عارض
قرینش چنانکه متناقض در باطن او اجتماع و هر یک بصدی که در درین
کفک جزونی از عارضت برنس ادرسی او جهتا و چچا و پورا از نطفه غافل
و هر کس که خردی بخواند در بجز و بیشتر عا شاره میدهد و در هر کس که از بی مانی
از اعضا و جوارش بر سر کند که سکا از بافتها را دست و در نفسی را صحت او
در دست اوست در خست که نمرک او بار او است و در نوز که نطفه خفا
مالک است و در نوز که خیر خفا اختیار دارد و در نوز که چون میز او هر که خیری
بر او میداند هر دو بر سر او می که خرد میز او میفرماید خفاش را که
دارد و هر کس بر سستی که یک کلمه میدهد و قدرت جنینش خرد و خردی
کشد و همت در خردن او بی اختیار است و در او بی که با هوش حیات
اوست در کام او تلخ و تا که است ساخته از خرد است و در نوز که درین نطفه
از اوقات در هر غدا از مطهر نیست اگر یک کلمه چشمش را بکیر در دست پانی
میفرماید و در او که در نطفه العین عا کسش را در بر باید چنانکه بفرماید که

اگر کارکن عالم با او کفایت از او عاقل باشد اجزا چشمش زخم
پیا شد اگر نگه آن خطه اعلی دست از او بدارندش فی انا ونا عیبد
مملوک لایقند و علی شیخ پسر جان شیرین خود انصاف که از
چشم چهری چه پست و ذلیل راست و بجا سر سوزد که خرد و خرد کند
و کی در خرد است که گفتند که هر کسی با وجه عقل در اینها با خردی دارند
عجب پیشم و انصاف است **سهر** بهتر ازین در گوش آرم باد بازخوش
یا ز خدا شرم باد و این وسط احوال آن است و اما آخرش باید میرد
درخت این سرای عمارت پر کن کند بنشین حیفه کندیده که کعبه شیراز
کتاب چشمش زخم بر صورت زبانش متغیر و تبدل میشود بنزدیک
از یکدیگر جدا گرفته استخوانهایش میبرد کرم بدین کارکش سلسله
بید و مار و مور بر تن نازخمش اما طریقتی پس آن جمعی که با نازی بود
وزانشیم از همه غفلت میکردند خاک کرم شود بر پیشمار و خردت جمع
میکرد و پسر ازین حال خاک مرده که به لکه که کبریا که ان میزد و نانی
با مال خشت زمان **بیت** بر کار که کوزد کاران چشمش دیدم و هرگز کار

کوهی

گرم یا و خورش این کوزد با کوزد همه کوزدش کوزد کوزد کوزد
کوزد خورش کاهی از خاکش خشتی سازند و کاهی از خاکش عمارتی
په از نرد کوه کنگه لان بغیر کنگش را در نرد و مساحتی بدل در آن بر
سر پیش بر آردند **قطعه** زدم تیره یکروز بر تو خاک کبوترم نام آردند
که ز نهار اگر کوه بسته تر که چشم و با کشش روی است و سر بر خاک
چندین صبا کند که هر زده از نرد بجای بر روی ای آنکه با کبر پای
سید روی و بغیر قدم یکداری مگر نبدانی **خرد** بر روی چیزی آردند است
هر قدمی خرق ملک زاده است مای عزیز برادر چشمش بود که این
خاک را بر حال کوه نشندی و با او کار و کوه نشندی بهیات بهیات
بیمجی بعد طول البلی لبقاس شد **بیت** البلی بعد از آنکه
بر خاک کوه بگذرد و او ز نماند که تا با نانی شید ما را با و نماند زادت
خاک متفرق را جمع ساخته او را بصفت اول بازمی آردند او را از قبر برودن
از کعبه برصا قیامت یکشند و بصحبه می برانگ محشر در هر آرزو آه
در آرزو چه بر کجا کرمی پسند آسمانی باشد که کشته شد و خرد

زینتی که در همه کوهها می پرانند و در فراسما را می ترسد و تا در حشر
 در پیکر کوفت با چو در شرف آتش از همه مشتعل و در زخمی با فراغ از با
 مشتعل هشتی و کاش او کوهی میان بخشا تر از فراسما را بر پاکه
 و در فرمای افغان که همه مستوفیان بزرگ بجای سبب سینه با که خود
 در در فرخنده زور حساب در معرض کاسه بر سر آمده می پندند ملاکه
 غلظت و شداد سینه و نامهای عهد بر آن شده نامرود در بدست است
 یا چپ او می پند بره که در آنجا بت قطیری از قلم نیت آه آه اگر
 در آنوقت نافرمانی او بر سناش غالب گنجد و در وقت مرافقه در
 عدایش در آن روز بزرگ و ترک حرمت خواهد بود و خواهد گشت ایستگی کند
 و در سرتا آن هنگام که کوه سر بر آید با حقه و حقه از سعادت است
 محرم سینه است حرمت در کوه زین سینه ایشان افزوده و در اینسان
 با شش یا بر کاسه در فرافق مجوزه و نیای خود را الهامی از روز زرد زرد
 افغان بر آید و از کوه فریب آن آبهامی بسیار گشته است
 و لا یغاثون بل یقال لهم الحسوا و لا تکلون

فرمای از آنها دشان مراد و فرمای درسی بنیابند بلکه از هر طرف پیشان
 نما میرسد که در سر زردی کمان و سخن بگویند **شعر** ای خداوندان حق
 طمطراق صحبت دنیا نیز زود با خفاق اندک اندک غمان از دست
 پس یکبار از سرش بر سرش در زنی سید عالم بر زبانه گزشت
 که نضیک مقبره بود پس با بسیتا و فریاد بر شید که باید و در پیان
 بر پشید و نظر کنید با این کفنیای گنبد و استخوانهای پشید و دیگر
 که بر خفت **شعر** کمانی روزی را با یکدیگر داشت و در هر دو چشم
 میخارگان دیگر گریه و در هر زرد بود با یک بزرگ گفت ای
 نظارگان لغت دنیا و لغت خواران این اینشت لغت است
 لغت خوارگان پس از خراب غفلت پدید آورده استی خود بسیار
 و بگرد فرود در آن سر برکن و در زنی سیاه و خاکلی بر سر فرود
 صحن بر در کار فکر کن و در آن خسته شناس بر آن که حضرت امام زمان
 فرمود که بسیار می نماز و در آن عبادت نیست بلکه عبادت بکلنگ در
 پرده عبادت و از فکر در هر بعد از عبادت شا پس سینه بر یکدیگر

نیز در آن برادر هرگز در مملکت با خط خراب قدرت افزای کار را
بسیار از آنکه برادر آنچه در دستیم و بجز آن پاک افزای که یافت میشود
رشته است از شحات و جوار و نظیره است از دمای بی فتنای جوار
از دوح عالم جودت تا حقیق منزل با و بات اگر سیر کنی بجز خضوع از بر منی
و از گستره خاک تا خطه خاک را اگر تفحص نمایی بغیر از آن حضرت از نیانی
مجردات و مادیات از صنایع و جوار و جوار عرض و فلیکات است
و لب و بد و کلمات از بدایع و غنای مایه استی از پند شده
خاک صغیر از آنکه تا شده ریزشین علمت کایات مابقی
چه تو قایم است مبدع هر چه که بشود است مخترع هر چه در اختیار است
که سر بر است بر از غرق اوست در دل خاک است بر از غرق
اوست هیچ زده نیست از دست عالم که از آنکه از انواع عجایب حکمت
و جزب عظمت بر خود که از بند در آنجا یافت مرشد که اگر چه عقاید عالم
و حکمای بی آنکه از بر او فریشتن تا قیام قیامت در من است بر بیان
زند که او را که آنجا نبی بشری از غش روانه که از بسیار آن ترند

رسیده هر جا می ایستاد قدرت کامله را در جمیع مجتهدات از آنکه فتنه و فتنی
تا از هر چه یکدیگر از کتم عدم بر آید و جبهه نماید از بسیار از آنجا که ما
نیش نیامیم بر بجهت آنرا میدانیم و نه مفصل و نه نامی از آنجا شنیده ایم
زشتی دیده دست تصرف او نام ما از آنجا که تا و قدم از نیش ما
در نواختن پاره پس از آنکه در آنجا و او را که عجب و عوایب آنجا
سعی است بلکه تفکر و تدبر ما منصرف است با آنچه بر سبب اجمال و جهل آنجا
داشتند ایم در حد آنجا را شناسا و آنجا بر رقت سندی که دیده مرشد
و کس از منی آید و از آنجا حکمت که نیند چون عالم عقل و لغزش
مجوده و ملاکه و جن و شیاطین و از برای آنجا انواع و طبقات است
که بجز خالق آنجا با آنها احاطه نراند که و ما می علم جنود و ربان
الا هو و قسم دیگر آنکه محسوس است همه مشاغل از آنجا بسیار
و کوشش آنجا در دلیل و مهار و هر چه خط خاک محسوس با آنچه در آن است
از بند می دست و کرده در یا و پابان و صحرا و مشروطه و آنجا در میان
در شکار و نباتات و جمادات و جبروتات سیم عالم هر با آنچه در آن

مشابهه مشرفه از حد برق درف اباران دبا و در بر صاعقه و امثال
آنها و هر یک از این طبقات را از نوع مکتوبه و بر نوعی قوت موهبتان
خیر قضا بهیست که هر یک بطبیعتی درینست و ازین صفتی در طایفه
و باطنی و مکتوبی و مکتوبی و مصلحتی است که بجز خداوند دانست
ادراک نموده پس هر که دید با بصیرت کساید و بقدم حقیقت که سر پای
عالم حقیر بر او بر روزه از منزهات عجایب مکتوبه و از قدرت تفسیر
مش در مکتوبه که هم از حیران و عقل او و در کفان میماند زیرا که عالم
ناگ را که پستین عالم خداوند پاک است قدر نیست در آن عالم هر
و چنانکه عالم بر او مقدر است قیاس بعالم سموت و عالم سموت را نسبت
بعالم مثال نظر بعالم ملکوت و عالم ملکوت را نظر بعالم جبروت و عالم
نسبت با آنچه نارایه با درک آن نیست از خوالم الیه فکر بدارین راه
فایده عقلها عاجز است و چگونه عاجز باشد اگر یک تا ملکی در یکدانه
پیش از منزهات او پس این آنا منزهات است چه تعجب بود خودی چشم
آن خداوند عالم آرزو نیست قبل که بزرگترین حیرات است خلقی در آن عالم

آن خراطی حقیقتی مظلوم قبل فرود او و جمع غنای که در نایز قبل است در آن
خلق گفته بیلاد و در بال و در شایه نایز جز ضعیف با ختم با حفاظی بر
و با طاعتی فرقه در دست و در پای آرا کشیده و در چشم که کش از آن فرقه
در سر شکم از آن فرود او و در باطن آن مرض خداوند مکتوبه و هم
قوی که در بدن ضرورت از غایب و جاد و دما سکه و با ضعیف و در خود نایز
با آن عطا کرده و بقدر آنی که سخن حیرات است دولت فرقه و مکتوبه
در او که بطلب غذا پروا کند و در خراطی مکتوبه که در آن خراطی که
کش و مظلوم آرا با و بقیه نایز که و با ریکه خراف مکتوبه تا حزن صاف
راقی با لایحه و آرا و طریقه فرود آن خراطی در بدن حیران و مکتوبه
که در او ششتر آن آنگاه نموده که چون آنست در دست خود را مکتوبه
قصد از او در و در کشت از جهان ششتر گفته که که هم به حرکت است
از در ششتر در راه فرار پیش یکدیگر خراف دست ساکن شد با ز معاد است
میاید و آرا و در کرامت فرقه که مراضه خود را بر بند و سمیت آن
پرواز کند و چون عده که در یک بود و مکتوبه و موهبه در آن مکتوبه

که گفته بخارا از صفت کشف که تعلیم آن نموده بود دست خود که بخارا را
از صفت که در کتب و آثار صیقل دهد و باین سبب که حیرات نماندند
مک و نشه علی الاصل و سستی بخاری که در میزنند و تندرستی
از عجایب صنع خداوندی و عجب آنکه این حیران ضعیفان را مسلط
بر قدر ساخته **سحر** غرور پیشه را یک فصل گفته اند تا غلبه بر این ضعیفان
کنند و هر کس که در عجایب صنع است فی نیکی که خداوند سبحان
سرمهانی در میان خود قرار داده و بکنند ثبوت پیش از باین که یک
کشت یزد تا بکرت و قاعید و جایی لطف از مواضع متفرقه مستخرج است
بر جلالت راقه دفع در هم راقه جذب عطا که تا لطف همه را بجان خود
جذب کند و باین منبر شده در هم قرار گیرد و گاه پیش که
مراجعه از آفرینی تمام بقوه ذکر است بعد از آنکه بکشاید هر قدر کامل
باشد و منی که از کلمه است جدا شود حرارت آن است از آنچه از کلمه چسبند
میستند بعد باشد بر اینکه آن لطف همه از آن بظهور رسد و قاعده تمام لطف
مستعد و متصل از کلمه چسبند بجان لطف آن در هم درین است اساک قوی

از قدرت مکل است که هر گاه از خارج هم قوی برین رسد از لطف
ببینانی فرزند مسکن کرد و سپی که هر یک بود از آنکه روح القدس
خود از لطف او فتمت **شکل** بشر است و با قدرت بشری شکل گوید
و اعداد روحی از او بجمع قویست سه حضرت سبوح بوجوه که با کلمه
بجز از استوار لطف همه در هم مانده چنانکه بر تراز بسته شود شروع
بخلق چنین است پس هر آنکه از حقین را از دفع شدن منع شود لطف
فی شمه راقه داده تا سخن را از اعمان عزوق بجان خود کشت و لطف
کرده و بعد از آن سرخوردن ط هر که و تا مشه بچون بسته شود لطف
که در پس خالق چنان قدرت کامله است که در روح و در آن سپرد
در سبب کشف و صورت از آن هر دو تا بر او خراج از او با هر کلمه از آن
و پی در استخوان ذکر است و نیز پوست نغمه که سر که بسته بر کلمه
و چشم و گوش در آن و منی و سایر اعضا را در کشفه دوست و پادشاه
از برای هر یک چنانکه خلق نغمه و هر کلمه استی را در کلمه استی و نامی
سفر فرشته در باطن آن دماغ و در کلمه که سر و شمش و همه در هم

و شایسته و معاد غیر اینها از عسائی که هر یک را مینویسند خاص است که در کتاب
 ایجاد نموده و هر کدام با شغلی مبین و عملی ششمن داده و در هیچ این حال
 چنین در ظلمت رحم و کرم بر سر سوزن حریف فرود شده گفته می است
 بر طرف هر دو نغمه ای بر می کشد و نغمه را از نغمه بر سر سوزن جمع می کند
 بر سر زانو گذاشته تا غش بناف با در مقدار دوران غده می کشد بر او
 سبحان پست دارد و سر را سبحان هر سر از این نقشه شای میوه که بر او در
 می کشد خیزند در راه اظهار نموده در اندازند درون نقاشی میوه در برودن
 سر بر سر میا در بیان حال چنین در مجال با غده و در مقابل با انتقال
 گویا است سر بالا از زانو بگذرد چون کن خراب هر کلمه میوه در سر خیزن
 کن من ملامت در زنده ملامت خیزی نقاشی بی عیب بر برودن کن
 و اگر ترا دیده بصیرت پیا باشد نکل کن در اندکی از عجاب و مکتب که
 در بعضی این اخصاست نظر کن در استخوانها که چکر از آنها در انچه در آن
 در میان آب و خون صلب حکم خلق گفته آنها را سوزن بدن قرار داده
 بقدر مختلف و شکل متفاوت بزرگ و کوچک بلند و کوتاه است و کج این

و با یک مجوف دست بخوبی متشابه حکمت و مصلحت بود نظر با کمال
 است و کما جمیع حرکت تمام بدن در زمانی جمیع حرکت بصیرت عسائی بود
 او را در یک استخوان خلق گفته بلکه استخوانهای بسیار از او در او
 داد و فرمود در میان آنها مفاصل می کشد تا هر از هر یکی که خواهد از او
 بگذرد باشد و هر استخوانیکه در حرکت بان احتیاج بود از مصلحت فرمود
 و آنچه در حرکت بان جمیع مجوف خلق گفته تا سبک باشد بر حرکت
 حرکت نماید و هر کدام محتاج به سنج تمام آن پیشتر بود بچوب که از کمر
 و هر یک که سبکی آن مطلوب تر بود بچوب آنرا پیشتر قرار داد و در بعضی
 هر استخوان که مغز بچوب در جوف آن مینویسند استخوان بچوب حرکت
 خشک شده و از هم پاشد و مفاصل آنها را با دانه یکدیگر وصل نموده و بعضی
 آنها را با قلی خلق نموده در بعضی دیگر که قوی بقدر آن زیادتی تا داخل گردی
 شده بلکه بر مصلح گفته چون استخوان صلب در کشت زنجیر بود
 در مقابل آنها یکدیگر متعذر میان کشت استخوان جمعی دیگر فرمود
 از استخوان نرم تر و در کشت صلب را که در بعضی فرمود کینه تا کشت

متصل بان و آن لطیف است بخوان لکن در کما و عجایب
 حکمتها یکدیگر در آنهاست و بد آنها بر روح می آید که در کما می شود و یکی
 ساکن اول در شش است و دریم را آورده باشد اما سر این دکلمای نیک
 است که هر سه که از اول روئیده و یک جسم است که در او مشتمل آنها
 است که روح جوهر از اول که سر جسم حیات و منبع روح حیوانی و حیات
 غریزی است پس بر اینها و جوهر است پس از اول را در اینجا است که از
 متعاضد است و غایت و نسیم همان را از خارج با آنجا جذب کند و از
 حرکت است یکی انقباضی که بواسطه آن بخار است را از ظرف دل
 می کشد و دیگری آب علی که نسیم را بر می آید جذب میکند و چون
 این کما با یکدیگر است که باشند خداوند حکیم آنها را در پوست آفرید
 تا همگی به جهت حرکت سگافه که در روح و رقیق از خلل و فرج آنها چون
 برود پوست او اقل از آنچه باقی حرارت غریزی در او بود و حرکت روح بود
 غلیظ تر و سنگین تر که نیکو تا حرارت از آن بدون زنده و قوت حرکت
 و حرارت از آن شکافند و چون غذای شش از دل با یکدیگر است

انها

کما را با اینها مامور داشته و یکسر آن در اول و سر می دیگر در شش است
 و در اینجا فروغ از برای آن حاصل شده تا غذا در اول به داشته
 به کما می رسد و چون نرم گوشت آن نازک بود این که با یک
 پوست آفرید تا حرکت آن شش را از دست کند و اما آورده که کما
 ساکن هر سه که شش آنها را سینه غایت از متعاضد دیگر در اینجا
 پس بر اینها و چون آنها ساکن هر سه صد مرتبه بر آنها در او شش است
 خلق شده که هر یک از آنها که از او در شیر مانی که نیکو که در جگر جدا شده
 و نفع از اول نفعه مغذی که با یک شش سدا جگر در دل از اول است
 بشیر این درید می سپارد که حمل و نقل شش کند با آنچه از او است
 آفریده تا از صد مرتبه حرکت دل میرسد که در پی حکمت با نفعه پروردگار
 آفریده پس جگر حکمت را که بر وجه ششخانه سببخانه ما اجزا
 شانه و اعظم بر هانده و ساحتی نازل کن در سر و سر و سر و سر
 از استخوانهای مختلف استخوان مرکب نموده اند که باطن از جمع استخوان
 کما و کما استخوان استخوان آفرید تا استخوان از آنها می آید

سقف و چهار رو یک نیزند و در است همه آنها را یکدیگر وصل کند و در وصل
 آنها که ششون نامند در نامی بسیار قرار داده تا سنجی را یکدیگر در دماغ
 بهم برسد از آنها پرون رده و در باطن کشت کنند تا هر چه در کشت
 کرد و چهار استخوان دیگر را چون صدمات بر آنها پیشتر دارد که صلب
 است و استخوانهای سقف افریبا در اینجا یکی را که در پشت واقع است کلم
 از دیگران که بنده نیز که از پیش نظر عاقل است و دیگران که پشت آن
 ممکن نیست پس باید که پوستی هم آن پیشتر باشد و شکند و در هر صورت
 در آن نقش شود و مزاج آن را در سرد و کهنه یا سبب حرارت که از کلمات
 حکیمانه حاصل میشود و نیز بر آن کشیده یا نرم و رنگ که در دماغ است
 و دیگری صلب و غلیظ که بجا رسد و در آن سرد است و بسیار است
 که فضیلت و ماخیز از آنها پرون میرود و از برای آن شیوههای با یک است
 از در نامی که سرد بالارفته و با آنها پرده و کاسه یکدیگر ملحق شده اند
 و وصل دماغ به قسم بره و قسم که نرم تر از دیگری در میان آنها پرده
 نازک افریبا که نرم از وصل است و می شود در حرکت دماغ صلب و کهنه غلیظ

استخوان

در استخوان صغیر فرسوده شیبک که مستور است از نور زمین که در آن
 و جگر نسبت دماغ صغیر که از نور آن صغیر سخن در دماغی که بجهت غذای دماغ
 دل و جگر بالا کشند یعنی مابعد و ما قبل دماغ میگرد و در جگر که
 آن میثاق چون منشأ حرکت و مبداء آن دماغ است و سایر اعضا در
 به جهت صحت است پس از او دماغ در کلهای بسیار افریبا و ب بعضی عقل
 نه تا بود وسط آنها از حرکت دماغ ب بعضی اعضا رسد و در کلهای که از
 سخاوت که میندازد دماغ افریبا و آنرا از نور که در کلهای که در سطح
 پرون است و در داخل استخوان کلهای نه تا حاصل کشیده و در کلهای بسیار
 از آن جدا که ب بعضی اعضا رسد و دماغ نیز به جهت دماغ و نیز
 بزرگ است که در آن جا سرد و در کلهای چون نه نامی که چاک است و سه آن
 که با دماغ که بنده آنها صغیر است و در پس نظری چشم کن که چگونگی در کلهای
 خوشتر و بهیچتر در آنی مرغی و غریب است افریبا و از برای آن است طبقه
 و در نظریت قرار داده که اگر یک از آنها متینه که در بدن تحمل شود و عمل
 کن که آسمان باین عظمت و وسعت را در حد و آن که از حد بیشتر است

خدا بر کعبه در زبانی بر چینی بر چینی که آرزو از زو و کله و سایر مزیات
 صحافت نماید و بعضی برین چون ساکن بود که چک ز آفریند که مدینه را
 پنهانند و فضیلت چشم در آن جمع کرده و صفتها را رتبت داد و بر شا
 که هر که کشتن چشم ضرر و خوف و خوف موزیات بچشم باشد مژ
 آرزوی صفت نماید و همچنین کشتن چشم در آن مژده را نسیب کوشش را
 کوشش را که چگونگی آرزو شکاف و در آن زردی آن قره قرار داده که
 بان آفتاب صدمه نماند و میگذرد و آدمی را از نماندن فیض خیر که بسیار
 و بر در سر و رخ آن بکنی مانند صفت خلق که آرزو از آنرا ماسر و کله با
 در مفضلان کوششهای بسیار و در کله با اگر حیرانی قصه کوشش کند
 بسهرت داخل نماند و با وجود این در آنجا چو کا متعین خلق کله
 که حیرت مژده متعین کند و داخل نشود و بین صورت روی پاکیزه
 رتبت داده با آنچه ضرر آن بقدر آنچه در بین وارد در کان و پیوندی
 و همسین شکر کربت پرستی بی راپست که نقش را در نقش
 بست چنان در نقش نماند که کوشش خود پسند کند

فنا

فتبارک الله احسن الخالقین و در زبانی پنی در رخ
 کشفه و قوه شامه در آن قرار داده تا آفتاب زود بر خدایان یک بر
 و بر سر صاف کتب را از سر و خا بل جذب کند و هر چه صافست
 وضع نماید و فضیلت و مانع از آنها خارج بود کشفه و نمانی کشتن در نمانی
 در آن نهانند آرزو بهمان دل نماند و طریق تقصم لغتها را بان تعلیم نماند
 و چون هر صفت را بان آرزو و در نماند چنان آفریند که کف هفت نماند
 آفتاب کوشش میکند و طعام را در زمینها بر و کف علی ساکن است
 بر آفتاب آفتاب کوشش با آفریند کوشش است و حکمت درین است که کوشش
 سر که محل دماغ و در حسن است در کف با آفریند و در دماغ چنان آفریند که
 میسر و در کوشش مضر است و مضر است و درین و کف و در نمانی بسیار
 نصب کله چو در تنظیم با صفتها است و در نمانی کوشش و در نمانی
 درون حسن و در کوشش مضر است و در نمانی چو در نمانی بسیار با نماند
 با آنها خاندان کرده و بعضی نیز تا هر چه کوشش بسیار کوشش با نماند با آنها
 کند و بعضی نیز تا هر چه کوشش بسیار کوشش با نماند با آنها کوشش در نمانی

را بهمانی که در طرف و جهت بدان در وقت غذا خوردن
کند و غذا در زمان نعل نماید و در وقت قوه بلع تعلق
نمده و چون اگر غذا تا خشک بلع و بلع آن ممکن نبود در زبان چشمه
جای فرستاده تا بقدر صبح از آن آب بدان آمده و طعام خورده
بلیده شود در اقسامی و مانع حنجرا در تنگی رگش و کی و بیماری
دریزی و بلندی و کراته مختلفه از این تا حد اما مستحب است که در وقت
طبقاتی قرار داده که در وقت غذا در طعام کشنده سر نه و در بلع
بهم گفته شده و میگرد تا غذا از او بلع نموده در وقت و معده را نماند
و کی از این که در هر روز و او که طعام در او بچشمه شود چون مشه کرد
باب کشک غلیظ که اگر آب کبیر رس میگرد باید که صافی آن بگردانند
و در کبیر از بلع دیگر تقسیم با بعضی شود در جهت معده که اگر از آن
ما ساریقا گویند لطیف کبیر رس با ساریقا و در آنجا بر که اگر از آب
افکنند گویند و آنجا بر که مای بار یک لیفه نماند و از آنجا بگردانند
و در آنجا بلع ویم باید که اگر کبیر رس نماند در این بلع چهار چیز حاصل شود

بماند

یکی مانند کف و آن صفت و دیگری چون ردوی و آن صفت است
سفیده شکر مرغ و آن بلغم است چهارم صاف و خالص آنجا و سخن
آبماک منتشر در عروق لیفه و آنجا که اگر صفا و رسوا و بلغم و آنجا که صواب
سخن باشد مزاج بدن فاسد شود و کلید و هر دو و سپر زرد
هر یک از کفنی داده که کفنی خود رسوبی حکم در آنکه کلستین او آبماکی
در طربت را که با سخن مزاج است بجهت خفگی با از که سخن که
غذایی او باشد و چون آن طربت بکلستین برسد بقدر غذا
بکشد و باقی آنرا که آب صاف است تا در دفع نماند و آنجا که مزاج
ریخته بودن آید و کفنی زهره و سپر بیکر داخل است زهره صفرا
بسیار جذب میکند و با معاینه شود و چون صفرا صافی دارد اما بگردانند
و کفنی است رود بگردانند تا در کفنی کبیر رس را که در معده است از
مجموع غایب دفع کنند و آن صفرا نیز با آن ردوی دفع شود و ردوی غایب
باین سبب است و سپر رسوا و بجهت جذب میکند و سپر زهره از قدری
از آن در معده میفرستند تا معده را از کفنی آگاه سازند

و خورشید غدا بجزکت افکند و بر ازان بادرد می کیدرس از مقلی از
 غایط دفع می شود و اما خون صافی پس از کما عظیم که از کبد روینده و از
 آن شب بسیار است و هر شبی از شبی دیگر دارد و بعضا با لاله و بوی
 تقسیم میکند و ازان که شت و استخوان و بعضا سنگین می شود و تا بلیغ
 در جگر نفع بسیار و خون میگرد و بلیغ همچنانکه در جگر حاصل می شود در
 از بلیغ اول نیز سنگین میگرد و در همراه کیدرس سنگین میگرد و بعضا
 ازان در معده باقی میماند و حدت صغیر از پاک کیدر با غایط چون
 می افکند و بعضی ازان باقی با آب و همین بلیغ شود که از سر فرود آید
 و سبب نفع دیگر در **الفصل** در کیدر غدا و دوه ایانی که در این
 باب از برای قوه باه ذکر کنیم از جمله خبریانی بود که همیک ازان صغیر
 و از جمله غدا می با کیره بود که بر دانه کیدر که در آن می بیند کیدرس
 میزد از ازانها خرد و دیگر از شیر بنامیدن باب لوز نام و نیم کیدر و جگر
 در چینی در چین با کیدر با عمل و تعلقات و جگر با کیدر است و از غدا
 چنانکه است که از زنده می از تخمها یا چند تخم با هم و یا با زنده کیدر

باز

مناسب شد که در روغن کما و تربت داده باشند و همچنین بر رویه و از
 و قند و شیر برنج بشکد و کنگر که با زنده تخم مرغ در روغن کما و دانه
 و از کنگر کنگ طبع نفع پسند و از قلیها بود زبانش و شکله و مانند آن که
 از کوشش خربزه و پاپاز زردک و کلم و با قلا و زنده تخم و لوز با طبع شیرین
 و دیگر پلاو با کوبایی از کوششهای طبع سرد و دوده حاره و سبب نفع
 و لوب و جرب و شیرین طبع نفع پسند مثل انکه با کوشش خربزه و روغن
 و برنج میگردانند و کفر و غیره بود اگر که حال از سرد خانی و مغز با واد
 و تخم کوشش و دود و حاره خصوص یک آب طبع خنثی با تقوی طبع زنده
 باشد و شت پلاو و با قلا پلاو و جلا و با کوب لوز و سبب کباب و شکله
 پلاو با مغز پسند و کنگر پلاو با زردک و کلم و تخم مرغ و کوشش خربزه و پاپاز
 و بر این پلاو و دود و تخم یا قیره یا قیره یا طبع سرد یا کنگر کوشش خربزه و پاپاز
 قرمز و با کوشش و زنده و شاد و طبع خنثی و شیرین و زردک و زنده و دود و کوشش
 لینت
بابت ششم در بیان ذکر حمام و فتن و شستن سرد بدن و از آب کوشش

کوشش خربزه و پاپاز
 کوشش خربزه و پاپاز
 کوشش خربزه و پاپاز

در روز نهم ماه رجب در روز دهم و از او که درین باب است

باید که بعد از غسل جنابت لازم است شستن با آب سرد و در آن وقت
در جناب است بر سر و کلاه و در آن وقت در آن وقت در آن وقت
در حمام چنانچه امام باقر حضرت امیر المؤمنین در معراج او فرمود که بگویند آنست
حمام گرمی شش چشم را بیاورد و آبی سرد و چوک در آن زمان پاک میکند و در آن
که در وقت شستن که هر کس را این بخندد و رسول خدا در روز قیامت آنجا
باید که زارش را بجا نماند غرضه علی تا دل کند در بر و جگر که بگویی آنست
که با عینا اگر می بردن آن را احتیاج بحمام رفتن نباشد هر چه آنکه در وقت
موضوع کند که از آن زمان تا کنون در مسیر نهند بحمام بدهیم آنکه در راه
حمام فرستد و غرضه و ظلمه منزل است باشد که از خبر زن از راه مسافر
حاصل شود و از آن حدیثی حمام را در وقت کف است که هر کس بن حطای علی علیه السلام
در اندازد که در مقابل معراج امیر المؤمنین که در معراج بیت الحرام
باید که حواصی التنا و یعنی جنب خانه است حمام که شستن مذکور است
آنست که هر کس بکند آنکارون در آن وقت کف است بکسر البیت الحرام

بکشد الوود

بکشد الوود یعنی در خانه است حمام صورت شستن با آب
بکشد از سیمان جعفری معتدل است که گفت پارسند و حمام که شست
به حمام بکشد بخیل شست چون بخدمت امام ظاهر رسیدم آن
جناب فرمود که با سیمان آبی بنویس که در وقت شستن بر آن بکشد و در آن
بلی خدای تو شوم پس آن طبیب بنامی علی فرمود که بگویند که در حمام
برو که در وقت شستن بکشد و در آن زمان که هر روز در آن وقت شستن
در وقت دیگر در وقت دیگر فرمود که هر چه پیش از آن بکشد که در آن
بحمام بود و کسر که خواهد که شست زیاد و در شستن با شستن هر روز بحمام
رود و از پدر بزرگواران امام عظیم امام موسی کاظم مشهور است که حمام
بکشد در میان کوشش به روزها میکند و هر روز در وقت شستن بکشد و دیگر آنکه
و در آن با شستن میکند و از بعد علی محمد را می نمود امام که با شستن است که در آن
در او نامی شام حقه و حجامت کف و در او پنی چنانچه در حمام شستن
و در راه است دیگر و در او شده است که در او ای بنام حمام است و باید که بنام
در آن شستن که در جبهه رنج شستن است اوستی در آن شستن که در جبهه رنج

ماست و بر ملا حمام بیک گرفتند طعام آورده سوختن حمام در
 بعد بضم طعام چنانکه از حضرت صادق منقول است که فرمود داخل
 حمام شو که بعد از آنکه اندک چیزی از صندل تو باشد که حرارت صندل
 از تو فرو نشاند و این سبب است باعث قوت است و در حدیث دیگر
 منقول است که هرگاه که گرفت از او حمام رفتن یکم از آنکه چیزی
 تناول میفرمودند راهی گفت که مردم میگویند که ناشایست است
 بهر است فرمودند بلکه اندک چیزی بپایند خورد که صندل از تو فرو نشاند و حرارت
 از تو ناسک نگاهند و در حدیث دیگر فرمودند که اگر چیزی است
 بدست زیاد شود به از چیزی خوردن بجمام بود اگر چه که گشت بدست
 کم شود ناشایست بود و موافق قانون طبی و احادیث بسیار بیاید
 معده پر از طعام نباشد که بسیار ضرر است خصوص در وقت آب سرد
 رفتن پختن غلظت کهن بپنج کس از آب سرد افکند از سرچ و علت
 در بلا کوبیت هر پنج پرده صیحاب راقم در سال همدست و بهترین
 حمامها حمام کهنه است و شفق باید تا مملک باشد بجمام نوزده باقی بود

باشد بجمام از چای خنبر یا برادر از این در شش ماهه مکت کرد
 از مصلحت معده و در آنکه زدن در مصلحت در جمیع ماست و در وقت حمام نوز
 و باید که پی لنگ داخل حمام نشاید چنانچه در احادیث معتبره بسیار
 در آورده است که هر که این سبب را در در قیامت وارد باید که پی لنگ
 داخل حمام نشود و از حضرت ایدین منقول است که هر که با لنگ
 داخل حمام شوق تعالی گنایان او را برده شتر خود بر شاگرد و اگر
 کسی عورت خود را بیکری بناید یا بجزرت و بیکری نظر کند که نشان او نیست
 و نظر کند هر روز ملعونند و ممشا و هر روز که کایت از لغت کند خواه
 هر روز که باشند یا زن و خواه یکی جو باشد و دیگری زن در دقیقه الملوک
 افسه که تیز تر از تیز پکی بر شیشه را در در و در چشم از آنکه در
 دیگر در کس خورساک از او تا چیزی بشین نمیرسد بایستد که آن
 مشغول نمیرسد اما دیده حاتم است که از آنکه یک و در آن نام رسید
 میکند **نظم** اینده است که بن میرسد از نظر تو بر سکن میرسد
 و یا خود پیشش در در صدف تا نوز تر با راه هر که بر جفت

حالت بود رنگش که به حالت بود و حضرت امیر اکبرین
 منقول است که باکی نیست که محو یا کثیر خود بجا م رود اما باید که کسب
 باشد و مانند خزان برهنه نباشد که نظر بعورت یکدیگر کنند
 و حضرت امام جعفر صادق فرمود که بعد از غسل بجا م رود که نظر بعورت
 کند و فرمود که پروا دارد جایز نیست که نظر کند بعورت فرزند خود و فرزند
 جایز نیست که نظر کند بعورت پدر مادر خود و فرمود که حضرت رسول خدا
 لعنت فرمود کسی که نظر کند بعورت کسی در حمام و یا آنکه بپوشد بجام
 که دیگران بعورت او نظر کنند و در روایت دیگر آنکه حضرت سید
 که هر که داخل حمام شود و یا خود را از نظر کنان بعورت دیگران پوشد
 حتی شبانه و قنالی او را از بر جیم جیم امین نگاه دارد و روایات بسیار از حضرت
 رسول محمد صلی الله علیه و آله منقول است که آن بزرگوار نهاده که از فرموده خداوند عزوجل
 در روز آسمان بپوشد و از داخل شدن بجام بپوشد و داخل شدن سوزنهای
 آب بپوشد هر چند غفلت باشد و فرمود که در نهان ساکنان شمشیر
 اگر که ملاک و اما آب داخل شدن از آنکه اهلها در روایت شده است

که چون داخل حمام شوی با چپ پیش کمر را بر آنکه بگری و کبر اعوذ
 بالله من الرجس النجس النجیث الشیطان الرجیم و هر که
 در حمام و غیر حمام کنی از شستن در سجده و غیر آن هر چه باشد بگری
 تا از شرک شیطان این شوی و در وقت غروب آب میان شام
 و صبحن بجام نماید رفت که شیطان این وقت در هر من مخرج
 باشد و بیهوشی از حضرت امام جعفر صادق منقول است که چون
 در رفت کن حمام حرا به که جایز زود کنی بگری اللهم انزع عنی
 ربقة النفاق وثبتنی علی الایمان پس چون داخل
 خانه اول شوی بگر اللهم انی اعوذ بک من شئ تعسی
 بک من اذاه و چون داخل خانه بگری حم شکر اللهم اذهب
 عنی الرجس النجس و طهر جسدي و قلبی و قرار آب گرم
 در بر سر خود و در قرار پای دگر تری که بر سر از آن آب سحر بخورد که
 مجرای بول را پاک میکند و بطراوت جمال میفزاید و در دو عالم درازند
 میبرد و درین خانه بگری اندک صبر و توقف کن پس چون داخل خانه شوی

شکر بگو لغو ذبا لله من التار و فستله الحجة و ذکر این
 دعا را بکوی یا وقت بزود آمدن از حرام و با یک در حرام را داخل آب
 سرد نشاند و آب سرد بر سر و بدن خود بنیاید بر سخت کردن بدن را
 میکند و خنجره در آب سرد بنیاید خنجره که معده را قوی میکند و از حضرت امام
 موسی کاظم در آمده که در روز چهارشنبه تمام برود و چون روز چهارشنبه
 متعلق به عطارد است ساعت اول در هشتم آن از زبیدی تسبیح طلب
 و چهار هزار تسبیح از راه در گرفتن همه شیاطین و طغیان کنندگان است
 و ابتدای در رسد و تعلیم است و در یکم تسبیح هر تسبیح است
 در قرآن فرموده این روز است و درین روز از گمان آتش آفرین شده
 و درین روز از هم سبقت شل تمام حفاف و شیب و شوره و لوطی پاک شده
 و درین روز با شامی از نبی هر شیل تمام بکند و درین روز قایل است
 پرستی را اختیار کند و درین روز زردشت دعای منبری که در روز روز
 گشتاب بن سرور است که هر که آن را در حاکم آتش که با حق می بخشد
 مثل آتش که در پنج و آفرین با سبحان در منزه و فارسی و کرمان در روز آب

اختر

اطاب این روز و حال ملعون منزه شده و معجزه ما در آینه منزل با و
 درین روز منزه شده و قسط نیکه منزه است با کون درین روز بنی
 شده و طایفه از نبی هر روز از قوم عیسی درین روز ببردت که در کعبه
 و حجات کند و نوکاشیدن و سفر کفین و مسخر کردن درین روز
 خجسته و از هر که را می بسیار خصوص حمام رفتن بسیار است و با یک
 حمام بر پشت نخند که بسیار ضرر دارد و چنانچه حضرت امیر اکبر فرمود
 که در حمام بر پشت نخند که چه کفها میکند از در حدیث و یک فرمود که در حمام
 بر آب سرد خوب که به کفها میکند و درین او که در آن میکند او را شکر شوی
 از حضرت صادق منقذ است که زمین را در حمام بر آب سرد خوب که بکند
 آب میکند و بر پشت خوب که در در آن روزن بهم برسد و با یک در حمام
 شانه بر روز نزنند خواجه گو و خواجه زن که هر روز آنک میکند و با یک در
 حمام مسواک کند که در آن صیغ و معنوت میکند و با یک که در حمام در آن
 نمائند که آب در او میرد و بکند و مانند آن برز با کف کنند و با حق کفین
 در حمام از حضرت امام موسی کاظم منزه است که در آن روز با کفین

خواندن در مقام آنحضرت امام محمد باقر علیه السلام که ای حضرت امیر
 المؤمنین نیز میفرمود از قرآن خواندن در مقام حضرت فرموده که وقتی تنی
 فرموده که کسی عویان باشد پس اگر تکبیر بگوید یا کعبه را در حضرت
 صادق مشغول است که فرموده بایست محمد را که در مقام قرآن بخواند اگر
 خوشتر رضای خدا باشد ترخست خدای او اما سلام کردن در مقام آنحضرت
 صادق منقول است که کسی که بر پیشان سلام نماید که اول کسی
 با جنازه راه برود و کسی که نماز جمعه را در مقام با خدا کند
 این در هر مرتبه که آنکس بگوید و در پیشان نماز باشد و اگر با تکبیر
 البته اگر کسی بگوید سلام را با برادر و اول آن در مقام آنحضرت
 بر فقیری در پیشانی میشود و اگر در ظرف در زوایا کرم شده باشد
 آن آب نایب غسل که باعث نجاتی بر من خواهد شد و باید که در
 حوض مغننه آمدن خلاف مذہب و زانی و امثال ایشان باشد و اصل
 که باعث نجاتی جدا میشود و باید که اگر در صفای بدن ناله که پستی
 در بیای ناله که مرگ بخورم شود و سر را با کل نونید که شقی را بغیرت

ادب

و دوش میکند و بول کردن در مقام آنحضرت بر فقیری پیشانی سرش
 و در دست که او را بدعا میکند دعا گفته اند مرا و اگر نصیبت و سفال شامی
 آنحضرت صادق منقول است که حتی بسبب فغانی غضب کند بر بی سبب
 که وقتی که ایش ز او اهل میگویند در حضرت ایشان که وقتی که ایش ز
 از سر روید که حضرت رسول فرمود که هر کس که در کعبه نشیند و اگر با کعبه
 عیسا ز نایب محمد ز که هزار و نودت آنکه حضرت را بر و در حضرت امام
 محمد باقر منقول است که دست نیندازم که هر کس که در کعبه نشیند و اگر با کعبه
 مراد آنکه آنکه در حضرت مابود و در آنجا جعفری منقول است که کعبت
 که کعبت امام محمد باقر را از آنکه گوی در سبب است و بسیار بود و آنکه
 چه کعبه میکند فرمود که هر که در کعبه نشیند و اگر با کعبه نشیند و اگر با کعبه
 با سینه بسیار نیندیش بر هم زین آنقدر که گفت کند پس سرش با آن
 بقوت تمام مال و بشوی پس بر او سخن بکنند تا آنکه سرش را چون کعبه
 علت زاید شود و در حدیث حسن آنحضرت امام جعفر صادق منقول است
 که نایب و ماب کعبه و سر را با کعبه نشیند و اگر با کعبه نشیند و اگر با کعبه

در روز را ز یاد میکند در حدیث مرفوع دیگر فرموده شستن سر با خطمی در
هر جمعه امان میدهد از مری و دیوانگی و در روایت دیگر فرموده که آن من و شب
یکروز و سر را با خطمی بشوید در روز جمعه و شب کسی را در آن که یک بنده از او بگذرد
در حدیث دیگر فرموده شستن سر را با خطمی دل را کیشاید و موعود او را در
بر طرف میکند در حدیث مرفوع از حضرت امام موسی کاظم منقول است
که شستن سر با سر را ز یاد میکند در حدیث معتبر از حضرت امیر
المؤمنین منقول است که چون حاجت بخواهی حضرت سر را با خطمی بشو
که اسلام را ز یاد نکند از آنکه گفت کسی مسلمانان در بسیار کارها ز یاد
و دیگر بگویند که حاجت تعالی حضرت جبرئیل را با یک برک سدر از حضرت سید
المنتظر فرستاد که سر را با آن بشوید پس آن شستن از یاد آن
حضرت بر طرف شد در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق منقول است
که شستن سر با خطمی امان میدهد از در سوزن و زاری میگرداند از پزیرش
و سر را پاک میکند از گری و در حدیث دیگر فرموده که حضرت رسول هر کس
با سدر شستند و میفرمود که بشوید سر خود را با برک سدر که بر ملک

مقرب و هر چه بر سر او آید پاک یا دلگشا است و هر که سرش را با ک
بیشتر حاجت تعالی از او در سر شستند از همه کارها در روز جمعه و هر که بشوید
روز و سر شستند از او در روایت معتبر منقول است که هر که معصیت خدا
کنند در فعل اوست و از حضرت امیر المومنین منقول است که شستن سر
با خطمی هر که و جانوران سر را بر طرف میکند و هر که از آن را بدوین
و ضرورت تراشیدن سر هر چه است در آنجا که کسی بیاید بلند دارند
در احادیث معتبر است که در گذشته و کسی بیاید از او از هم حس است
بلکه احادیث معتبر است و امام احمد از ابن ابراهیم روایت کرده است که شستن سر
در روزه و چنانچه از حضرت امام موسی کاظم منقول است که هر چه است
که هر که لذت زیادت ترک میکند موی را از بیخ تراشیدن و جانور
که تا ماه که در وسطی که سر آن نمون و حضرت صادق فرمود که هر که سر را
از بیخ تراشید تا چو ک نیکی و جانوران در آن جا کنند که گفتند که کوش
و دیانت جمایا بدوین تراشید و هر چه است در حدیث دیگر فرموده که موی
پشت سر را تراشیدن غم از او میکند در حدیث معتبر از حضرت امام

موسی کاظم سے منقول است کہ چون موسی سے بلند شویم زمین می کند
و در نشیونام می کند و موسی را از اول کفن در ما را جلا می دهد و چون کف
را نشیند سنت است ترا نشیند نیز جایز است چنانچه در جرد است
اگر مسلمانان موسی را می کشند شد و حدیث دارد که هر که موسی را
بلند کند با یک بشیر می شود و پاکیزه کند و در روز قیامت که در میان
سر و سر طرف هر طرف که اگر چنین کند موسی سر را بلند کند و در روز قیامت
تو تعالی در قیامت فرق دارد با از آتش کافران که خداوند این نعمتی بر او
نست بلکه زبان نیز با چنین کنند و اما اینکه قلند با و دانا می کشند
که است و دانا که حضرت سلمان بعد از آن سر را می کشند
که بگفتند است بلکه پیش از اسلام نیز سر را می کشیدند و در
ترا نشیند از بعد از سنت حضرت ابراهیم پیغمبر است و آن است
خفته کف دست و شکر از پوشیدن و در آن کفن در پیش شانه کفن
و خناب کفن و سر را کشید و در آن کفن در پیش شانه کفن و در
حسن استعمال کفن و نماز کفن و سر را کشید و پس ترا نشیند

از غیر قات مسلمان بخورد و اگر عیال و چتر باری و چتر میان
و بیکیان چتر و کیوان می کشند زنده و محافظه و زلف و کاکل که نوشته
راش را کشید و نه سیر پیوسته و نه از کف کف کشند و در حدیث منع از
که نوشتن کاکل را و شد است و آن حدیثی است که کف کف نقل کف
که حضرت رسول از فرزند کاکل که نوشتن و موسی را پیش سر کرده
زدن و نقش خناب کفن و فرزند زانی بنی اسرائیل پاک شدند
بسیب آنکه سر را کشید و سر را کشید و سر را کشید و سر را کشید
و چتر است که مراد از نقش خناب آن باشد که در میان زبان
متعارف است که نه بر دست و بدن میزنند و سر را کشیدند و در آن
میزند که کف کف میماند و احتمال دارد که نقش خناب هم شامل باشد
پس آنچه از اطراف او باش می کشید که کاکل که نوشتن و در او دانا
حسن و امام حسین و علی اکبر چتر و کف کشیدند و در آن است
بلی چون در ابتدا ای سلام ترا نشیند سر در میان خوب چتر است
لهذا حضرت سید شریک بعد از آنکه ترا نشیند سر را کشید و کف کشید

بعد مرور ایام بلندگوشن بر سر بگذر چهارگشت هم بر کشته
و ای که طایفه درویشان و قلندران و بعضی اصقان میگویند که در کربلا
فرخ بخش هر صلابت و میگویند آنقدرت هر که در دست و هر وقت دعا بگوید
برگشت دست میخورد و مناجات میگوید دروغ میگویند و گفت دروغ
بنت با آنقدرت کفر است و در چند حدیث وارد شده است که آنقدرت
صادق پرسید که آیا حضرت رسول امور سر راه میگویند و میگویند
میگفتند که آنقدرت میرا بجای بلند نمیکند آنقدرت که آنقدرت
باین لقب بگذر آنقدرت بلند میکند آنقدرت که سزای کشتن بر سر سید یک
از پیروان موی سر را کف و زنده نشاند و اما ترا نشیند سر در ایام
عاشورا اگر غرض و قصد تقوی در این است و اگر برای کم و دستخاف
که سنگ تپنج مهر شده هر که نشاند در پیش امانت معبر و لذت زانی
تا ویر و یکدیگر بان و اجامه در او بار آراشند و دستها رخصا کینند
و قیامی سیاه با پر این سرخ پوشیده بندگ پان را کشته پانی میند
و هر جای که اطفال امرو پس از آن خوشخوان بر برون بسیار بودیم

نکته

و منجم است و اما ایام یک و چهار روز را نشیند سر در حدیثی وارد
که حضرت صادق از فرزند کس در هر روز جمعه سر میز آنم و مشورت کوز
شسته و کیشند سر نشیند از برای سر ترا نشیند و ما سخن کفر و جوی
بنت و عیال میگویند در کتب پیویم که حضرت رسالت پناه است
که بعد کفر است امیر الکونین در باب سر ترا نشیند یا علی در کتب اول
ماه عمر را کاه میکند هر ماه حاجت بر آید سقیم نقصان بدن آنقدرت
مروار در کتب پنجم خوشحال شود ششم با و خوار کند مگر یکم پنجم
پناه شد نهم مال زیاد شود دهم نهم دانه و زیاد شود یازدهم
از دنیا ک شود و از دهم جزو کرا شود سیزدهم خورم است آنقدرت چهارم
خوشحال شود پانزدهم مراد حاصل شود شانزدهم عیال شود هفدهم
بهد و پنجم نیکو بود و دهم غنی شود بیستم از غم فارغ شود سیکم
نیکو بود پست و در پنجاهم کس کس پست و بیستم پست و چهارم نیکو بود
پست و پنجم از غم فارغ بود شصت شصت ششم از غم و محنت فارغ
شود پست و هفتم پست و هشتم نیکو بود پست و نهم حاجت وی بر آید

سی ام حکمی نرزد و در رفته الرضا که دست که چو نخل هر که سوی سر بر آید
 رو بقبله کند و در آن از پیش سر از جانب است پیشانی بر آتش
 استخوان که از پس او با کسی نماند نه در زمین شروع نمیدانند
 بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله و سنته حنیفا
 مسلما و ما انما من المشرکین اللهم اعصی بکل شیء یؤتی
 ساطعا بر چمن فارغ شو بر که اللهم زینتی یا تقی و حبیبی
 الردی و حجت شعری و بشری المعاصی و جمع ما تکرر
 معنی فانی لا املك لنفسی نفعا ولا ضرا و اما نوره که شیدن
 پس بر آنکه از جبهه سجاست و نایب بسیار در آن وارد شده عرضها و
 از بدن دفع میکند و از جمله احقاقی است و بدین از آن وقت در چو کبری
 بر پاک میکند و شیطا زود میکند در حدیث صحیح مشغولت که عبد الرحمن
 ابی عبد الله گفت با حضرت امام جعفر صادق بسم الله ثم فرمود که از آن کس
 که هر چند روز است که کشیده ام فرمود که با دیگر بکش که پاک کننده بدن است
 در حدیث دیگر منقول است که شرف را گرفت تعریف از کشیدن آن

ادامه

او گفت سر روز است که کشیده ام فرمود که با دیگر بکش که پاک میکند نوره
 بدین روز از حضرت امیر المومنین مشغولت که در او کشیدن دفع دیگر
 در پشت بی خواب میکند و بدین پاک میکند در حدیث صحیح مشغولت که در
 بدن چون بنده مشغولت است واقع میکند یعنی فرزند و بجهت فرزند و
 است میکند و بدین پاک میکند در حدیث رسول ام مشغولت که در شایسته
 و پشت زود روز بر نعل را بلنکه کند از دیگر شیطان در آنجا با جای دیگر
 در میان سر شود در حدیث معتبر از حضرت رسول مشغولت که هر چه
 که ایمان بخورد در سرش و روز قیامت در شمشیر پاک که بر پشت زود
 زاید از چند روز کند و در حال است زنی را که ایمان بخورد در وقت
 داشته باشد اینکه ترک کند از آن سر زود زود زود زود زود زود
 حدیث صحیح از حضرت صادق مشغولت که سنت در نونا کشیدن است
 که هر با نفع روز یک مرتبه کشند و اگر کشند پست روز یک روز زود زود
 دیگر در دوشه که اگر پست روز بر او بگذرد که نونا کشیده است
 کند رعدا و نونا بکش و کسی که چند روز بر او بگذرد که نونا کشیده است

و مسلمان نیت دارد و هیچ کس نیت نوحه نیت در حضرت صلوات
که هر که ایمان بخدا در وقت دارد مومنان را زیاد از نیت روز
گذارد و اگر چیزی نیاید بر نیت روز فرض کند و بجهت نیت از او
در حضرت امیرالمؤمنین به نقل است که فرمودست بیدارم از نیت
که هر پانصد روز نوزه مال در حضرت صادق است که هر شب
از یکشنبه پیشتر نگذارد و کسی که نوزاد را زیاد از یکماه ترک کند تا شنبه
نیت در حضرت صادق است که هرگز در ایستادن در روز
بهر است در فضیلت نفع از نوزه هر سه که در نیتان یکشنبه در روز
واقع شده که در وقت دارد مالیدن اگر نیتان است که با نیت
بیتا شود اما ایام نیک و بد نیتان در حضرت امیرالمؤمنین است
مهر است که هرگز از نیتان مالیدن در روز چهارشنبه روز نیت
ستمرت و جهنم در روز چهارشنبه خلق شده و در حضرت رسول است
که پنج خیز است که هر شب نیت نوزه در روز چهارشنبه جمیع مالیدن
روضه غسل باقی گفتن که در آقا سید کرم شده باشد در حال خجابت

چیز خوردن و نوزاد در حال حیض جماع کردن در حال سیر چربی خوردن
در حضرت امام رضا است که هر که در روز نیت نوزاد یکشنبه و پیش
علامت کند مگر خود را و علم گفته که این احادیث محمول بر نیت است و بعضی
گفته اند که مراد از این نیت در وقت است که نوزاد کشیدن در جمیع مانع از نیت
جمعه باشد و اگر در حضرت صادق است که هر شب در روز
بیدار نوزاد یکشنبه در سومی است نوزاد در میان پام با در حدیث معتبر و هر که
شده که نیت آن سر در عرض گفته که هر که یکشنبه که نوزاد کشیدن
در روز جمعه کرده است حضرت فرمود چنین نیت که نوزاد نیت هر چه نیت
گفته است از نوزاد کشیدن در روز جمعه و اما هر نیت نیت در حدیث معتبر
در حضرت رسول است که هر که نیت نوزاد یکشنبه در نیت نیت نیت
چنان سر در حضرت امیرالمؤمنین است که هر که نیت نیت نیت نیت نیت
گفته نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
در حدیث و هر نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

در تشیدن بهر است از گزند در تقاضای فرشته اند که درو با حضرت
سلیمان بنیامین گفته بود که با یاری بلقیس شیخ یاری هم راست در گفت
مرد و چون بلقیس را بخدمت او افتاد حضرت که این امر را شنید که فرمود
تا قصر بنا کند در زمین آرزو که بکشد سفید صافی ساختند و در روز آن
در آنکه ماه بسیار در سایه چیران آبی در آنجا اکلند نه چای و نه صبح آن
خانه آب میسند پس فرمود تا سر را در در میان قصر نهادند پس بر بالای
آن سر نشست و امر کرد که بلقیس را بطن چو بر کوشک رسیده بود
که داخل انقصر شود چون بلقیس انقصر را دید چنان بخدمت که در راه
آبی است پس چایها بخورد و بعد در بالا کشید و سابق خود کوشه چو حضرت
سلیمان را حاضر فرمود و دید آنچه در آن گفته بود دروغ نیست و لیکن
مرد بسیار در سابق او بلقیس سلیمان پسندید یا نه در علاج روز
آن با او میان مشرت که بعضی گفته که با او کشید فرمود از تشیدن
خوف جراحت زخم شدن و نصیحت پر از شیاطین علاج طلبش
بر در او حاشی ساختند و آنگاه با زنجیر هم نمودند که در پیش از آن تمام

درونا

درونا بنظر بلقیس گفته تا تمام وقت و نوحه کشید بر یاری از برای
و چون با او بر بنای حمام و نوحه حضرت سلیمان بعد از حضرت صادق
فرمود که پیش از نوحه کشیدن از نوحه نوحه بجا آورده و بر سر
نوحه کرد و بگوید صلی الله علی سلیمان بن داود کما امرنا
بالتقوی و در بعضی روایات اللهم ارحم سلیمان بن داود
کما امرنا بالتقوی و نوحه از نوحه نوحه حضرت امام زین العابدین
منقذ است که هر کس وقت نوحه مالیدن بر بدن این نوحه خدا در او برکت
و کاش ختمی و نیمی و کاش تا آن که نوحه در بعضی نوحه با او برکت کند
که در آن نوحه نیکان کند و بعد هر روز از نوحه نوحه نوحه از برای است
کنند تا روز قیامت و در سینه که است نوحه نوحه نوحه نوحه نوحه نوحه
با نوحه نوحه نوحه نوحه نوحه نوحه نوحه نوحه نوحه نوحه نوحه نوحه نوحه
مقی و طهر ما طاب مقی و ابدانی شعر اظهر الا
یعصیک اللهم انی تطهرت ابتغاء سنة المرسلین
و ابتغاء وضوانک و متعرتک فحرق شعری و شری

على التار و طهر خلقى و طيب خلقى و زك على و
اجعلنى بمنزلة لعل على الخفية التي هي ملة ابراهيم
خليلك و دين محمد اخذ اياه متاد با بتا و بيك
و تاديب رسولك و تاديب اوليائك الذين غدو
با ديك و زوعت الحكمة في صدورك و جعلتهم
معا دن لعلك صلواتك عليهم و ما دن ك نزه در بدن
باشد بسيار بگرديك لاجول و لاقوة الا بالله ما ينش سر زو
و چون بدوز از نوا بشنيد جايز نيد از در با روغن زيت بجاي آن
مايدن بچته بر طرف كفن بوزن سه حصه منقذست كه از حضرت
صادق پرسيد نوا جايز است كه كسى آرد با روغن زيت سر كند و بوزن
نوا بر بدن ما لدر اى اكنه نوى نوا با بر د فرمود كه باكى زيت در حديث
ديگر منقذست كه از حضرت صادق پرسيد نوا آرد با روغن زيت بر بدن
مايد فرمود كه باكى زيت را دى گفت كه هم بگرديك كه اسراف است حضرت
فرمود چيزى كه اصلاح بدن كند اسراف نيست من بسيار وقت ميوزا كند

چشمه را با روغن زيت سر كند بر بدن ميمالم اسراف در پسر است
كه مال را تلف كند و بدن ضرر يرسد حضرت صادق فرمود كه حنا
مايدن برى جابرد و در آرزو زبا و ميكند و ما ز چشمه ميكند و فرزند را
يكدمينمايد و هر كه در نوا كشيده از سر تا پا حنا مالده و پيش از آنكه
بر طرف سرش در حديث ديگر منقولست كه حضرت امام محمد باقر از حماد
پروند آرد از سر تا پايى ما كشتن چون كل سرخ شده به از حنا و حنين
بن مرسى را زيت يك كند كه در دم حضرت مرسى بن جعفر بهرگاه آرد و حمام
يكويه مرسى كه حمام سپا كه م يكويه مرسى كه داخل حمام اسراف است
بشود پس مرسى سر كند كه نوا بر بدن حمام سر زو شده و در آن داخل ميشوند
رنگ از حمام پروند آند نوا سر زو آل پسر با حضرت رسيد از خانه آرد
حضرت ديگر گفت اين چه رنگ است از دست شما فرمود كه رنگ خناست
پدرانم از حضرت رسول خود رويت كند كه هر كه بجمام نوا كشد
و بوزن در و در سر تا پا حنا مالده آرد اما ن باشد از نوا و حنا و
راكله تا نوا كشيده و ديگر واكله بفتح الف زخمى است كه در هر عصر يك كند

شکر است انصاف بر جزو دیگر الف خاییدن جزو گویند و امام زود آمد
 که در نیعام کدام براد باشد و چون از تمام پرورن آید آب سرد در پای
 ریخته که کوفت و مانده که با از بدن پرورن کند و سرد پریش نه و گوید
اللهم البسني التقوى وجنتي الرودي و اول بر این
 پریش و چون نیز جامه پریش بگوید اللهم استر عورتی
 واعف فرجی ولا تجعل للشيطان في ذلك نصيبا
 ولا تجعل له الى ذلك وصولا فيضع في المكائد
 ويخفي لادتكاب محاورك يستبد به في جامه پریش که پریش
 عزم باشد در بقبله رود با دم پریش و چون عزمی نگاه بر سر بند
 یا بکشتی رود است کند بگوید اللهم سوئع لبسها الايمان
 من عتقی و چون کسی را که از تمام پرورن آید باشد بخت کنی کوی
 طهر ما طاب منک و طاب ما طهر منک و اگر کسی بخت
 کند بگوید انعم الله بالک و نیز نما که در تمام و در پرورن آمدن از تمام
 آب سرد بخورد **تفهم** تمام اگر کسی آب سرد کشد نه در جانبی نه

موفق بجامه الکرسی
 و قلده فی جبل الاسلام
 و خلع رقیبه الایمان

درد ز تمام هر که برودن آمدن که نه با بل جنین آمدن محرز کنان آب
 از پیش و کم فزادن کن بر آن ختم و هر که یک جرم آید آتش بر سر او ختم
بسم الله الرحمن الرحيم
باب هجتم در پانی آسم سماعات هجتم است و او عجز
در راه سفر در آب سرد در قافله سفر است
 بد کنده سفر در قسم است یا دینی است و یا دنیوی اما سفر دینی مثل سفر کنان
 از راه جدا در راه سعادت و سفر حج و عمره و حج است و سفر از راه
 طلب علم و از راه نظر کنان و مکار نهون در راه ایف افعال نهان در کمال
 و حج بر عاصد کنان از راهی اصلاح خلق و در احوال و عبرت گرفتن از انبای
 قدیم و جدید و مالی بر و دایه و بله و منزل از خلق و خلق و صدق و صحت
 و سیرت و نطق و کلام و طعام و حیرات عزیزه و عقیقه و بار و راهها و بار
 و عیون و مجال و قلاع و کلهای کفار تک و پیا با نهادن و در تا دعوات
 عالی و سوره و قصه و مکر و در احوال بزرگ ماضیه و دیار خالیه و جود و سوره
 و از راه نجات جبرانه و معصوم و نجات جبرانه تمام و نجات جبرانه

از بعد که درین روزها حسین و کوفه و ارباب طاعت کهن مشایخ و کبار
 و مستغنیان ازین پاره چار و کفار و اوصاف و احوال آنها و غیره
 از بزرگب حال و طبیبان ازین روزها و تعفف از زوال در تمام تقصیر
 بر اهل معانی آنها از سفر تا یک مصلحت کفایت باشد و اما سفر
 وینوی شد سفر کون بجهت کفایتی مال ازین روزها برسد در فایده
 و در از کون از غنای و کفار و غنای ازین روزها و ازین روزها
 و اما در از کون از طاعت و کفر و غنای ازین روزها است از حضرت صادق
 مشهور است که عاقبت بر سفر کون مگر برای بر سفر با کفایت است از حضرت
 یا زنت میبشت یا از نیک حرام باشد و در حدیث دیگر از آنکه سفر کفایت
 با نهایی شایع شود و چنانکه تا غنایت نیاید و حرکت بیاید و کفایت
 مال در دینی نیاز نرود اما ساعات نیک و بدی بر حسب شایع از روزها
 امیر اکبر نیز روایت نموده که در هر ماه در روز شنباست اگر کار در روزها
 شروع شود با تمام رند و اگر فعلی مندرک شود تا مذکور بکنند و غیره
 و اگر در خنثی نباشد مذکور کنند باین تقصیر محرم حرام یا زود و چهارم

اول پنج

اول و پنجم ربیع الاول و پنجم ربیع الثانی اول و یا زود و چهارم
 اول و پنجم ربیع الثانی اول و یا زود و پنجم ربیع الثانی اول و یا زود
 و پنجم ربیع الثانی اول و یا زود و پنجم ربیع الثانی اول و یا زود
 شوال الکرم ششم و هشتم ذی القعدة حرام ششم و هشتم ذی القعدة حرام
 هشتم و پنجم و از حضرت صادق روایت است که در هر ماه یک روز شنباست
 که هر که اجتناب از آن کند تا این باشد که هر کس در آن روز کار کند
 این نباشد باین تقصیر محرم است و در هر ماه ربیع الاول چهارم
 ربیع الاول و چهارم و اول است و پنجم چهارم شنباست و در هر ماه
 شعبان است و ششم رمضان است و چهارم شوال است و پنجم ذی القعدة
 است و ششم ذی القعدة است و اینها از حضرت صادق روایت شده که
 در هر ماه هفت روز شنباست و در میان این پنج روز این هفت روز است
 پنجشنبه شنباست و این پنجشنبه است که هر که در این هفت روز روایت نموده
 لیکن خلاف روایت که از راههای چوکی است یا فارسی علی هر این است
 که این حساب در هر ماه فرس است که اول شمس روز نوروز است

در هر ماه را سه روز تمام با حساب که تا آخر سال در آن نیست روزی از آن
 سیم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم است و یکم است و چهارم است
 پنجم است و هفتم است و دوازدهم است و شانزدهم است و بیست و یکم است
 بیست و پنجم است و سیزدهم است و شانزدهم است و بیست و یکم است
 در آن حضرت امیر اکبر در ماهی در تفریح فرموده است **مجتبای**
 هوک فهل تو دلیال بضد لامل فاکان
 منقوط شجره و ماکان مستقوط خیر کل ظاهر
 است که اشاره بخیر است این هفت روز شرح که عرف است اول بعد از
 ایام ماهی است و صاحب نظرهای او شریک است و کس در پی نظرهای او است
 در عدایان ترتیب محبت که لی یع ا ه و ک
ف ا ه ل ت ا ع و د ل ی ا ل ت ا ض ک ل ا م ل
 در آن حضرت در آن هفت روز که در هر ماه اول آن یک است از برای این
 وسیع و شری روزی که مبارک است از برای سعادت و طلب حاجات روزی که
 بر است جمله سعادت از حضرت در آن ملک و در سفر کردن را چهارم یک است

یکم کار ناما که سفر را پنجم بود است جمله در آن خاصه درین بزرگ ناز و شرم
 یک است سفر کردن و حسد کردن و رفتن بی همی و در است بنا نهادن
 روز هفتم یک است کفاح کردن و بنا نهادن و نقل و حرکت کردن در آن
 هشتم یک است هر که در آن سفر کردن روز نهم یک است از برای شرم
 امر را دیدن حال روز دهم یک است سفر کردن و طلب حاجات را
 یازدهم یک است سفر کردن و دیدن ملک و طلب حاجات را در آن
 یک است از برای شرم که را و طلب حاجات و سعی در حاجت رسانیدن
 توقف در هر سعادت و در است اولی است چهارم یک است از برای دیدن
 عمل و کار بر کشتن یا تفریح یک است از برای سفر کردن و طلب
 حاجات شایسته است جمله که را در آن سفر را هفتم یک است از برای
 و وصلت و معاشرت کردن پنجم یک است از برای طلب حاجات و نقل و
 حرکت نمودن نهم یک است از برای سفر کردن و نهم یک است از برای
 هر کار در آن یک است از برای دیدن ملک و سفر کردن است و یک است
 جمله کار را در آن است که خلوتی اختیار کند با احدی معاشرت نشود است

یک است از برای سفر و ترویج کون و هبت را با ایت بر سیم
 یک است از برای وین پادشاهان و کون کون پت چهارم است
 چونکه با رخصت سفر است و پنجم سفر کون از سفر و طلب حاجات
 بهتر است پت دهم یک است از برای سفر که با رخصت سفر و تجارت
 پت دهم یک است از برای حاجات و تقاضای حرکت پت دهم یک است
 از برای سفر کون و طلب کشته پت دهم یک است پت که با رخصت
 حرکت را در زمانی توقف در دهجات بهتر است و مردیت که هر کس قدر
 عقرب سفر بود آن سفر خیر نیند و اگر در تحت الشماخ سفر کند سفر او
 در سزا گذرد و اما ساعات نیت با ایت پت دهم پس روز جمعه را با ایت
 زفاف و کزشت که متعلق است بر هزاره و ساعت اول دهم آن از
 بر اثر عمل محبت کون نوزدهم و نوزدهم طلب را در دعای عظیم و با ایت
 و حوز با حجت و مبارکترین روزها و بهترین عید است و در آن روز
 بحکم فرقی در سر کشیدن و نونا کشیدن و نون کزشت و سارین
 و سر اک کون در سر کشیدن و نون کزشت و نون کزشت که بر بدن

داخل کون سنت نو که است و سفر کون در روز جمعه پیش از روز اول که
 تا جمعه یا ظهر که کعبه شمس بسیار است حضرت امام رضا در کعبه که ایت
 نیا میگوید که سفر کند در روز جمعه پیش از نماز و کعبه و نماز و نماز
 در سفر و نیز رویت که هر کس در روز جمعه پیش از نماز و کعبه سفر کند
 نوا کند که نماز را با کعبه از روز شنبه متعلق است بر حد و ساعت اول
 و هشتم آن از برای عهد عداوت تا اثر خیر دارد و از برای شستن نیز بخا
 و طعمیات خیر است و روایتی حضرت صاحب الامر درین روز ظاهر است
 و هر که درین روز ناخن و شارب بکشد از درد چشم و درمان این کرد و
 و از برای سفر کون بسیار خیر است چنانکه در حدیث معتبره آورده
 که اگر سنگی در روز شنبه از جای خود حرکت کند بار بجای خود نیاید
 بفرمان خدا تعالی روز شنبه متعلق است با قباب و ساعت اول
 و هشتم آن یک است از برای عملت خیر عوام ان ناس طلب طلب
 پادشاهان و حکام و ششتر حرزها و لو جهای جفر و حق تعالی درین
 بنامی آفرینش را نوا کند و نین را نوا فرمایند است از برای اکثر کارها

در کون

در حدیث معتبره آمده است که حجابت کن در طرف عصر که شب
بسیار نافع است و در حدیث دیگر آمده که ابتدای عصر و بنام
نهدون و سفر کن خوب است و سکنه را القریبین ازین بنامی بود
که در شب درین روز بظلمات رفت و درین روز سپریافت بن نوح
در سخا بر کباب میاست چون حوزت لغت در همین کرده بر روی کف
اها چون خوردند نیز فرموده که تا تک و ضبط که بر آن در طماها
بکجا برهند و این روز را در کتب کما غایت بنیر در خوردن ذراغ و وبال
کنان و قسم خوردن در شبته متعلق است بقر ساعت اول و ششم آن
از برای عزایم جن و عذره صحر و شش وعده اللسان و دعا بکشته
و کبریکه سپار شست و درین روز حق تعالی که برها و جرمات در باره
و درین روز فرعون با خیلان از سر بردن آگاد از غیب بر سر فرقه در کینه
و درین روز غریب نبی اسرائیل و بی امه از حضرت پیغمبر مراد است که در شبته
از بارشمان آفرینانده مشرکان قریش ازین روز برین استخفند
دمن درین روز از آنکه بیز جهت کوم و درین روز صلوات بر محمد و علی و آرا

کلمه

شسته خواهد شد و چون درین روز نسیم بکند و درین روز زلزله کند و درین روز
قصیده که با درین روز واقع شده و در بعضی روایات آورده شده است که در
عصر شبته حجابت کن خوب است و در احادیث نبی واقع شده از سفر
کنان درین روز درین روز روح ارا به است قطع شده و درین روز در حقیقه
بنی ساعده پیچ شده و نقش پیغمبر را در میان کرده است ابو بکر خلیفه کرده
نظم جوایم بعد حمد شاکر یک از زبان برده انصار سجده از رسول تعالی
با علی در پی نقای شده غشا غضب حق پیغمبر بود و الله بدو رخ عمر
و بشیر ازین درین روز است ایضا در سه فرقه متفرق که در هر فرقه نبی
ایضا رکعت با هر رکعت بعد که بر منون حق است رحمت بکری کنان
جان دشمن است بدکن شمریم زب کنان است خون شهیدان
کنان است روز شبته متعلق است بر پنج ساعت اول و ششم آن
از برای صلوات و تفرقه بکشت و درین روز غریب نبی عباس است و درین
روز حق تعالی اشیا روایات در آنها روایت کرده است آفرینانده
روزی مسلم بن حقیق در کوفه خروج کند و درین روز معویه بدرک و اصل شده

در روز اولت بنی امیه تفرق شد و در روزی از حضرت رسول فرمودست
که هر که در روز شنبه چهارم ماه هجرت بم یابست و یکم حجامت کند و در شب
شفا باشد و در روز و ماهی ایام سال در حدیث دیگر آورده شده که در روز
شنبه ساجی تمهت که اگر کسی در آن ساعت حجامت کند خون او می آید
تا آنکه سینه پاک کند و در روایت معتبره آمده است که اگر حاجتی بخواهد
در روز شنبه آنرا طلب کند در روایت دیگر آورده شده که در روز شنبه روز
جنگ است و در حدیثی آورده شده که سفر کن از شنبه که میانه است برای
کار و ملاقات با اعدا و حروب و جهاد و در حدیث دیگر فرموده که در شنبه
سفر کن که خدا تعالی در روز زاری است با برادر حضرت داود زوم کند
کنند و میسافت سفر در روز باستانی کند و در چهارشنبه احوال این روز
در سابق ذکر شد که روز خوش است و سفر در روز به است روز پنجشنبه سفر است
بیشتری ساعت اول و هشتم آن از روزی عمر صید طریح را می خورند
از قابل و محبت و خوشن قبا حجات را سنا و در صورت و رعایت حضور
عقد اللان خیر است و در روز جمعه که طلوع و غروب در چهار است

انوار

و غلظت دارد و در بیرون آن خود در روز شنبه سیر یافت بنام نور
در سنجاب چند پند است از پدالک و در روز شنبه عزت از شنبه که در دنیا
بنا کند و در روز شنبه که در غلظت خارج شد و در روز شنبه که در
دو دنیا رسد که در دنیا روز در دنیا پادشاه بهر سید و کبریا است
و در روز شنبه که در عالم سید که در روز و در روز زاری پس چون چه بود
از روز او پس با کسان رفت و در روز حضرت رسول بفرموده است
یکدیگر بیکدیگر و در روز شنبه است برای برین امر و قصات و عملی و کار
و با هم از روز شنبه بسیار است و اما احکام است که در دنیا با هم است
که باید در مقابل باشد و آن حساب در روز است و در روز شنبه که در روز
که نید بر او جمله که بعضی تند رفتن شامند بک که از زبان زکامیکر بکلک
سکر و یا بر او هیچ که است ستانان از تفکیک هم و بطریق کسب شایسته
شترستی است و این کسب باید در مقابل سوزنا باشد و در هر ماه چنان
اول روز است و در روز که آن ستانان در آن طرف باشد اگر مسخره
سجده کند که گشته خواهد شد و در هر روز از ماه که در کسب شایسته

باین تقدیر اول دیار دهم و پست و یکم با اقباب از شرق ملکند
 درین سر روز ناکه استثنی با نظرف جنوبیت که غرب خرد پست
 و سفر کون بظرف شرق جنوبیت دریم و در اول دهم پست در میان
 شرق و جنوب باشد سفر با نظرف پست و بارانان صحبت نماید در
 و راهی با یک رو بروی استسا که اگر در نزد بهر سده ناپا باشد هم پست
 و پست دسیم و جنوب باشد سفر با نکت درین سر روز باشد در وقت
 زوال این روز با یک رو در اقل است در مقابل او که خوق شود با میرد
 و با بقا بعلینا شد چهارم چهار دهم پست و چهارم در میان جنوب
 و جنوب باشد سفر کون با نظرف پست و با آن استخوان و جامه پز
 جنوبیت که در اینجا هر چه رسد که با نکت شود پنجم و پست پنجم در
 سفر پنج سفر کون با نظرف درین سر روز پست و اگر با نظرف بسته
 در جاع کنند خرف سکه و قبا و ششم و شانزدهم پست و ششم در میان
 جنوب و شمال باشد سفر کون با نظرف پست و اگر با نظرف پست
 و جنوبی نهان کنند پست پست پست و پست پست و پست در شمال باشد

سفر کون با نظرف پست و اگر درین سر روز خورس با نظرف پست
 در میان پست و در میان پست پست و پست پست و پست در میان
 شمال و شرق باشد با نظرف سفر کون و در وقت که درین سر روز
 عظیم در اول دهم و در اول دهم پست و پنجم درین سر روز
 سر زشتن در باب ناز کون پست و سفر کون جنوبیت که یک
 لنگ شود با یک رو بروی استسا که اگر در نزد بهر سده ناپا باشد هم پست
 و پست دسیم و جنوب باشد سفر با نکت درین سر روز باشد در وقت
 زوال این روز با یک رو در اقل است در مقابل او که خوق شود با میرد
 و با بقا بعلینا شد چهارم چهار دهم پست و چهارم در میان جنوب
 و جنوب باشد سفر کون با نظرف پست و با آن استخوان و جامه پز
 جنوبیت که در اینجا هر چه رسد که با نکت شود پنجم و پست پنجم در
 سفر پنج سفر کون با نظرف درین سر روز پست و اگر با نظرف بسته
 در جاع کنند خرف سکه و قبا و ششم و شانزدهم پست و ششم در میان
 جنوب و شمال باشد سفر کون با نظرف پست و اگر با نظرف پست
 و جنوبی نهان کنند پست پست پست و پست پست و پست در شمال باشد

حیرات و کون حیرت و حیرت و غلا و نزول با و مثال اینها را بجا که
 سیرت حواله ساخته در قافیه و سایر کواکب و نجوم در بیت و سایر
 خدام و حیران ایشان گفته اند و هیچ عاقل از حیرات و حیرتی از حیرت
 در عالم کون و فساد و حادثه و واقعیت که با تیر و مار ایشان بازن
 خداوند در حق و در حق نامی این تیرت در حکم و در حکم و ملا که در
 و نظرت منصف با بل مینویسند است و در حدیث از ایشان در اطلاع بر همه
 حقایق آفرینت و آنچه را بجهنم جنات نموده اند از کشف شدن و پنهان
 که درین بصر است تا با مثال از ذرات و سکن و در طلوع و شام و در
 و شرفی سیرت و انتقال شمس از شرق به غرب و از غربی به شرق و در
 کواکب از محال و معانی و در شمس از شرق و در حیرت و در حیرت
 و امثال اینها از حدیث هر یک علم امکانی است که در فضا ظاهر است
 و آن از آنکه که صفت کعبه از غیر از حدیث و حدیث است و در حدیث است
 و کتاب تقدیر که حفظ از غلظت است پس با جود انصاف بر روی این علم
 سزای تصنیف اوقات و عمر و در کوفتی و حیرت حاصلی در چنانچه از انانیت

م

منصف سال که بروی علم نجوم میگویم و محمد از من میکند اگر ضروری است
 در روز که کنم آنقدرت فرسخی ضروری است در روزی که علی است که پیشتر
 از منند و کوشش نفسی در روزی که آن آنقدرت از دانش است تا در سال
 نموده نام است تا با سینه و در بعضی احوالات است تا با بعضی فرسخ
 عرض گفته اند که تا به حال اسم این را داشته اند ام حضرت فرسخی بخیز
 که اگر است تا با سینه و در بعضی احوالات است تا با بعضی فرسخ
 میان در روز است که است و در هر طرفش چند عددی است و یک است
 از علم تر بودن زهد و دیگر آنکه تا از حرکات افلاک و نظرت کواکب
 مختلف شمس و کیمیا و فاعالت طالع و ولادت ایشان صریح باشد که نظر
 خاص باطل خاص از خاص کنند و باطل و دیگر این از کند چنان
 شاید فرود زهر رسد و چنانچه باشد در حرکت ملک
 اینست باطل است فرزند بی ناید و چنانچه چنین نباشد و حال آنکه خبر
 رسیده است که چند کس در یک حالت یک کس کردند از این که در قسمی تا
 میکند بحسب طالع آنها چنانکه منصف با نام ۲۲ باب علم نجوم صحیح است

اینست باطل است
 در روزی که سینه است

حضرت فرمود که هر یک که در چرخ ریشک با هم ملاقات کنند در هر کلام
بجای دارند که بر هر ریشک نینجا ساعت صد میکند و چون کجا برسند
یک از ریشک منصوره دیگری محض میگرد و پس نفس در آفت که بگوید هر
بجای ساعت را صد و نوبت بر آید آن فرموده و حساب علم نجوم تعیین
ساعت را که در آن کمال ولادت گویند و بنا بر این که یک در امر است
بر جمیع نجوم میکند چون این علم ناقص است در تقاضای زمان و حرکات فلک
و نظرات که اکبر بعد طالع موافق مختلف میشود و بنیاده خواهد بود
آن کس در بنیاده بعد سهر است بلکه تعیین کردن ساعت با خود بر آن
ساعت که شش اوقات و بر یک ساعت میکند و از صدق را در آن وقت که کف غافل
و از تراب آن مردم یک ساعت و چون ساعت آنچه را با است بایر کند
میکند پس شش ساعت با در جمیع تعیین ساعت کند و اگر کند هم حجت و
کامل باشد شش روزی دل را از هر چه خضر است بخند با رنگی از نوکل
اغتوا در جمیع احوال بر خدا داشته باشد و از همه سبب است مانند نیت در
نیز است و حال دست بر اس رحمت خداوند که ببال زنده و از هر چه نماند

۱۶۴

کشته در عتقاد بر با تو که لطیف او کند و لیسه بود و بدیدم من تر صد فضل
رحمت او باشد **ساعت** آن که گوی یار دلیر که منزه باشد از با لادیر
باز باشد در کفان و نامکان چون باقی از دست بر آید از کفان
غیر بشا در وقت کسیر در سخت شامان شسته بند پیش از چند از کفان
با روش وقت کاین سگای کالیب ن ویند که بر بند کفان کفرت
و در در میان ما سر است و در بد که در کفان بر قسم است اول آن که حال
شخص در عتقاد و اطمینان و وثوق او در حجت خود از غرض حال او باشد
نیت بجا که یکدیگر باشد و هر چه خواهد بکنند در حال او باشد
حال طفل باشد با ما خواهد او جزا در نیت سنا و بغیر او پناه نمی بود
او عتقاد هزار و پنجاه در هر حال بر این او را بود و اگر حاضر نباشد
چون امری با او در هر اول هر که زبان او میکند و ما در است و صاحب
این تره چنان عرق و کف است که از هر که هم نیت غافل است که کلامی
در نیت مانند نیت در نیت شایع نیت خدایا پیش قدرت حق مثل نیت
پند و هر حرکات و سکنات خود از قدرت ازید در نیت این با نیت

۱۶۴

اینست که در این کتاب
 در این کتاب است
 در این کتاب است
 در این کتاب است

در حیات و کلمات و صاحب اورا بگویم و اگر بر من با در این وقت ما اورا
 در پیش من سینه در این قسم بود که حضرت خلیل الرحمن بود که میگردد
 در پیش من نهادند که با تامل در آن حضرت در آن ایام که گفت حاجتی داری
 گفت با تو چیزی بگویم پس با آنکه حاجت او بر سر آمده و حاجت خود را از خوا
 بطرف کتب حسبی من سئوال علی محالی علم خدا بجان من گفت
 سوال از کسی که در این دنیا بسیار را در روز قیامت ذلک فضل الله
 یؤتی من یشاء بیکه که را می بندگان و در هر که باشد در این
 بر قسم است اول امر که از قدرت و وسع این پروداست مانند امور است
 حتمه از قدرت و حیات و عزت و دولت معضای که در این قسم از امور است
 است که حال برت اللباب بعد از بان برضایت که همه در دایره فرمان
 ما نطق تسلیم رای آنچه تو ایستی حکم آنچه تو فرمایی در ایقام و عمل
 جبر هم در او نیست باین امر بسته تر آن گفت چه خدا داده بود در چنین
 کتب که بر من و تو در حقیا که کتب قسم هم بر امر است که از قدرت
 ایشان پرودن نیست مانند اعمال خود و در امر که کتب همه در کتب است

این قسم از امر است منافات با او ندارد بلکه ترک سعی ازین امر در
 شریعت مقدم بر امر است و همچنین خود هر که در شستن و چکاندن است در
 سینه که بسیار است خط است خصوصاً با یکدیگر در حال بطرف کتب که معنی
 یا معنی شستن مانند دست در از آنکه بطعام از در آن که در آن در شستن
 از برای سفر و سفر مایه از وضو بجهت نجاست و مرهمه که در آن از برای حصول او
 در سینه که شستن را بر حفظ از شستن و در غیره نهان از برای حال حضور در او
 نموده بجهت رفع مرض و بستن در خانه از برای حفظ امثال **الحمد لله** که شستن
 او را بی شستن خود را بلکه گفت و نگفت علی از حضرت رسول فرمود که از این
 بعد و تکبر بر تکبر گفت سپهر که از این بعد با او که از برای شستن به بند
 که و تکبر سبکی در کار کن گشت کن پس کتبه بر جبار کن و چون این
 مرتبه را در مرتبه علم العین و عین العین ترقه نموده تمام عین العین
 رسیدی و بعد از آن از حد گذشت هیچ امری در شستن و دانستی که همه چیز
 دشت هر فعل از خلق در حق و عطا و سزا و منع و عطا و فقر و مرض و صحت
 و حیات و مرگ و موت و دولت است تصرف تویشا و تذل

حسن قشایه **شکر** را بسزای سناپ دهد یک را بر یا با به دهد
 یک را بر آرد و قارون کند یک را با فی جگر خون کند و در کمر آمان
 و خوشتر شد و سارکان و بر و با و در بان و حیران دهن و غیر
 اینها از کلمات یک معقول است به پروردگار شکر است و بچکار و غیره
 از سوره سوره چون از معراج خواند هر آنگاه که باران چنانچه خواهد شد
 در کشتی را عرق پسندد و با در افق در او چه تواند که ماکل ما
 یقیمتی المرء یدر که تجری الی یاج بما لا تشتهی البقیع
شکر خدا شکر است آنجا که خواهد بود اگر خدا بجا آورد در دهر که او
 بر خاک افکند که میرا از بویشت **بیت** بلند آن سر که او خواهد بلندش
 ز نماز آن که او خواهد زینش کت عزت دهد روزی از یکن در کند
 چشم حسرت باز یکن مبادا آنکه او کس را کند خار که خار درون
 کار است و در کار کار با آرد آن خواهد بی با آن هم کند و تمام
 داد **شکر** آنکه او را آسمان با آن دهد هم تواند که ز رحمت آن
 هر که هر که بر کا غنی که در دست کاتب است که کند از تنگی خرد و می

صدقه نمی بندد بکشیش قلم که کاغذ سیاه میکند و در بصرش را آن
 است و دینت که آگشت کاتب است او را بینه چه جانی که شکر تو را
 بر خرد و پس چنان تصور میکند که این همه شکر است و بجز از کلمه سر سبز
 خاک بر فرق من و میثرت قلم کاتب است که کاتبیت و مامویت
 از دینت و لکن الله در حق چه ایستقام از فیه و چشم از
 جمیع و سایر پستی دوست با من صاحب قیامت اطلاق زوی و مانند
 میت خود از زبانت غافل که بند بر بر تیر رسیده که اگر آنچه بر آید
 بجز سید ترسد و بلا می زبانی کس که بر تو نازل که تغییر در حال
 تو هم نخواهد پس هر که که شکر را بجا تجلیل است و نفس را از عفت
 از با یک ساخت و عینه طلق که در حق تحقیق و احوال خود محروم است بدو عالم
 جسمانیات بالاتر بود دست تفرغ فلان که بر او نرسد و کوه تبارت
 زینت و بسیار زلف است که اگر چه از انمی نشیند از سواد فلک بر او
 تا نر کند و نه خوش در قمر را با او که سر را بشود شمس اهل التبتیح
 والتقدیر لایسألون بالترتیب والتسلسل

الانسان بعد علو النفس لا يعقبه الا السعد
والخس انما يكون كما را از ترجیح و تقدیر که اگر چه پاک است در بار
نفس فریاد از سحر نفس فلک چه بهت از جان بر آوردت کبریا
فلک از لنگره نفسان در روحان خورشید آسمان در کج فلکشان
پیشتر شری شتر خود شناسد و بهرام محمد ان خرد و دانسته از روی
زهره در محمد نشانی پی سازد و زود و در پیشتر از پیشتر نشانی
خانی از صد اقلم عطا رو چون بنام نامیش آن رسد سر از او و ما چون
بجملات آن که خود را از نظر اندازد پس چنین کسی را چه احتیاج به تعین
ساعت نیک و بد و خوف از ساعت بدتر خالی را چه پاک از خاک نفس
سعید را چه پی از نظر خوش است تا اذ فکاک است **محمد** آنچه در حضور من
از علم نجوم گفته شد در باب ساعت ایام و شهر و زیارات چنانکه در
حقیقت مشاهده شد علی بن ابی طالب و محمد بن علی بن ابی طالب در این شهر
از باری امیر کس در برای بی بی سحر است و بسیار باشد که در چهار
مشا سحر است خود سخن باشد اما اگر با سعادت دعا و صدقه طالع

انور

سویج شمس و می شود بلکه باشد که سعادت این غالب شود و این
سبب است که بهر جهت طایرین همه شود ما را از این اوقات شمس
نیز نفع خود و این تمام تمام از چنانجا سبب از آنجا نفع بلکه فرموده ما روز عادت
کنند در روز ما را به گویند تا روز ما با شما عادت و بر می کشند بهر جهت
امر بر ما و صدقه و دیگر بر خدا امر فرمود که اگر در واقع ساعت سعادت
بغضای او نرسد و در کمال صدقه و دعا رسیده باشد و مقصود از نیامان رسد
و اگر آن ساعت خود شمس شمس بر آن ساعت اگر از امر روزانه نباشد
برکت تقدفات و در سعادت نفع کرد و در شب آنها نیز فایز شود اگر از
امر روزانه و غیره باشد البته تا آخر خدا خواهد که در شب نیز رسیده باشند
در حدیث وارد شده که خارج برای زمین زود که آنکه برای اجنه است
شعاع است که کوه کوه شکی نیست در دفع کف از برای اهل بیت و خواندن
او و یاد کار و توسل لطیف بر روی رضای میرم از حضرتها تقدیر چنانکه
حضرت صادق فرموده است من و منی قسمت زنی بود و منی است که من در
ساعت شمس و خوشتر ساعت سعادت بود و چون رفیق و همایون گویم

مستخرجین چنانچه دست بردارند از روی حیرت و حیرت
هرگز چنین چیزی نریزه بعد من کفتم یا من روایت پروردگار آن تصدق
داوم آن بهتر از آنچه تو بگو در روایتی وارد شده که در زمان نبی اسرائیل
چند سال قطعی عظیم شد روزی زنی لقمه یابی داشت در دهن که پشت بیاید
سوال کردند لقمه از دهنش بیرون افتد ببل بر او اتفاق افتاد آن را
طفل صغیر بعد از صبح آورد اگر که ربه بعد و طفل فریاد کند مادرش خیر باشد
از پی آن دوران گشت بجز نیاخته طفل را از دهنش کرک کز با و داد
این لقمه عرض آن لقمه است و در روایتی از عطفین است که معنی آن
اینست که در پی اسرائیل هر چه می آید کی از او لیا اریا و خبر داد که پیش
در شب خود سوختن خواهد کرد چون بشنود می رسد بر عارضی بود
برادر هم لقمه شش را در کف پیچید که مرزها لقمه خدا را از خاکها نند
پس که در خواب بان گوشت کز خدایا پس آن تصدق هر که از دست
دفع فرمود در آن روز بجز کفرت پیچید گشت و پشت میز هم گشت پس حیرت
که حضرت فرمود پس بگردد بر زمین که گشت و ما سیاحت دید که هر چه بود

بیت

از حضرت پرسید از روی لقمه گفت همان درستم که از خودم دیدی را
تصدق لقمه پس کفرت فرستید آن تصدق شران ما را از دفع
شده و در حدیث معتبر وارد شده که آیه الکرسی بخوان هر روز که خوابت
بکن و تصدق بده هر روز که خوابت بکن و در حدیث صحیح ثوابت که در وقت
صداق یا پسیده که آیه الکرسی را در دست گرفتن در روز روزی یا شکر
و غیر آن فرمود که قهقار سفر خود تصدق بکن و هر وقت خواب پرورد
و در حدیث صحیح از حضرت امام زمان علیه السلام است که هر وقت از خانه خود بیرون
فر برو لبتم الله امننت بالله توکلت علی الله ما شاء الله
لا قوة الا بالله چون این با کبری ملاک بر فرشته شیطان تفرین
و این ترانه می خوانند و از حضرت روایت شده است که هر که کسی از خانه
خود بیرون رود و بگوید بسم الله ملاک با و میگوید که سلامت مانده پس چون
بگوید لا حول ولا قوة الا بالله ملاک با و میگوید که کایات
خراسانه شد پس چون بگوید توکلت علی الله ملاک با و میگوید که از
بلاهای پادشاهان شد و در حدیث حسن از حضرت صادق منقول است

که هر که در وقت پروردگار از خانه در روز نهم بر سر درخت کهنه
 در حفظ و حمایت آن باشد تا سجا ز بر کرد و در حدیثی در آن گفته
 که چون کسی خدا را از خانه پروردگار بر در خانه بایستد و بگوید اللهم
 اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر خیر جنت و بالله دخلت و علی الله
 توکلت و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
 و صلی الله علی محمد و آله اللهم افتح لی فی وجهی هذا
 بخیر و اخرجنی من غیره و قنی شر کل دابة انت خلد
 بنا صیدتها ان ربی علی صراط مستقیم در آن گفته اند
 تا اگر بر جنت کند و با جمله تصدق و دعا و استغفار در آن حرف بجهت
 و در آن سخن است با سعادت مبدل میگرداند و بلا نازد و میکند و اما استخوان
 پس اگر شش را منقلی روی دهد و یا سفری پیش برود و متردود و ترسد و در آن
 با دشمنان صاحبان عقل دین و دنیا و فرست و نکات و شررت
 کند و در وقت که با عقدا در کار باشد شررت کند و آنچه خیر کند خداوند
 کند که بر جنت است باشد در وقت که هر چه میسر است کند که

محمد یا احمد یا حامد یا محمد نام در شنبه یا بیست و نهم حاضر شود بر سر درخت کهنه
 حاضر شود و اگر بر سر درخت کهنه باز مرد و بد شد است تا کند حضرت
 صادق فرمود که هر کس از خدا تعالی بگوید که طلب هر که در دست است تا نماید
 و آنچه خدا تعالی برای او اختیار کند هر چه باشد البته آنچه خیر است ترا
 تعالی برایش اختیار کند و هم آن گرفت فرموده چنان است تا کند چنان
 نیست کند که خداوند اگر خیر و عافیت و صلاح و سلامت من در این
 است حاجت بیاورد و الا بد نزدیک است به خیر که در درت و مرض قطع
 و خسران در عالم با یله دیگر باشد که اگر عافیت و سلامت را قصد کند
 خوب خواهد آمد و از نوع استخوان بسیار است از آنکه چنانچه در نه را پان سلیم
 اول استخوان است با تسبیح یا تسبیح یا تسبیح و امثال آنها عافیت در آن بسیار
 فرموده که این استخوان را از حضرت صاحب الامر مرویست که در هر شب با سه
 مرتبه یا یک مرتبه سجده و در هر شب از آن سجده سه مرتبه بگوید اللهم
 انی استخیرک لعلک بعاجلة الامور و انت شریک
 بحسن ظنی فی المأمول و المحذور و اللهم ان کان الامر

الضلالي اسم مخبر برود تمام قد نبطت بالبركة اعجاز
 و بواريه و حقت بالكرامة ايامه و ليا ليه فخر
 لي فيه خيرة ترد شمو سه ذلوله و تقصص ايامه
 سرور اللهم اما امر فاتم و اما هي فانتهى اللهم
 اني استخيرك برحمتك خيرة في عافية و بنت كن
 پس كيقبضه از جزا شده كه ميده و جفت بشماره در كجفت باند
 بگند و اكر طاق بماند بگند و اكر بگس اين نيز فقه كند سر شون در يم
 استخاره قرآن است اين طاق حسن رويت كند است كه هر كس خنجر
 استخاره از قرآن بگند بايد كه آيه الكرمي را تا و بهر العلي العظيم بخواند
 و آيه و عذره مفاع الغيب لا يعلمها الا هو تا آخر بخواند و در هر سه سوره
 بفرستد و بگريد اللهم اني توكلت عليك و تعاليت
 بكم ابك فادني ما هو المكفون في سرك الخرفون
 في غيبك اللهم اوني الحق حقا حتى اتبعه و اذني
 الباطل باطلا حتى اجتنبه يا كرمي و قرآن قرآن مجيد

بگند

بگند يد و نظر كند با كنج در اول منحه است بان عكس سر روع سيم
 استخاره ذات الرفاع است از حضرت صادق رويت شده كه بگند
 بگني امري پس بريس در سر رفته بگند اللهم اني استخيرك
 من الله الخبير الحكيم فقال اني استخيرك فقال اني استخيرك
 بريس بين دو دره عزيريك بريس لا تفعل پس بگند اين شش
 رفته در ريز سجده پس ركعت نماز بگند و در ارفاع شدن نماز
 سر سجده كند و صد مرتبه در سجده بگريد استخير الله برحمته
 خيرة في عافية بنشين و بكر اللهم خي لي في جميع
 اموري في يسر منك في عافية پس زن دست خود را
 در پهرا را از هم بپايش و يكيك پرون آرد و اكر سر رفته بي هم فعل
 پرون آرد بكن و اكر سر رفته پرون آرد لا تفعل كن و اكر تخلف پرون
 آرد تا پنج رفته پرون آرد پس فعل لا تفعل هر كدام شتر باشد
 چنان كن اما آداب س فرجه ن سفرد يا مقدسه سفر و عزت است
 و س نيل و احكام و شرائط ان شمار است نظم هزار سلسله در قرآن

باشد بدانکه ز پیغمبرش خبر باشد
بماشش پسر و قافلگی که بر خط
که پیش رفتن و تنها بد خط باشد میان
قافلگی پیش از که پیش
روی مرد اگر چه بهر صورت هیز باشد
و پان بفرزاد آب آرز
یکدم پس بکنه بجزن الرقیق ثم الطریق
سفر بر سفر با بر اول
کفایت رفتن نماید بعد بفرزاد
که سافر حقیقی تا بی پیغمبر فرمود
رفیق بهرسان بفرزاد و در کینه
بسیار و صیحت نموده با علی که
تخت بفرزاد که شیطان با یک گسست
و از راه تا در برت یا با
کسیکه بفرزاد که راه است و در کس
میرود و کراهت و کس که فرزند
و در دینت که شفر از سفر آه
بجزت صادق آرسید انقوت پسین
که در پن راه که صاحب بود
عرض گفت تنها بوم فرمود اگر من
بشتر تا بیدوم
از یک تا از بی یک که چگونگی
باید سفر رفت پس فرمود که یک
کس شیطان
در راه شیطانند در سفر
مجاانند و چهار نفر رفیقانند
در راه میگردند
شده که که تنها بفرزاد
طعون است و نیز در دینت که
کسند که طعونند
اول کسی که طعام خود
تنها بخورد و کیم که تنها
بخورد و کیم که تنها بفرزاد

الرفیقان

۱۷۱
مرد چون شیطان ایشان را
بیاورد سفر یا حاضر تر آتش
باید نشد
و نیز هر است که بهترین رفیقان
و صاحبان در سفر چهار نفر
اند و پنج
که در پی زیاد از هفت کس
نشد مگر آنکه صد ایشان
بسیار باشد
پس معلوم شد که رفیق گمراه
سفر و بیشتر از هفت نفر
خوب نیست و باید
باشند تا از همه بر اول
و فاسق و نیم و بدست و پاریق
نشده و اگر در
عرض راه با فاسقی
بخواهد یا در رفاقت کند
و باید که رفاقت کنی با کسی
که در
از نیند از چنانکه در هر
راورد میدانی و از نام
مگر با فرزند نقلی است که اگر
رفاقت کنی با او و مانند
تو رفاقت کن و با کسی
رفیق مژ که فرج را
بکشد که این خارش
من است و از حضرت صادق
مشهور است که حق
سفر رفیقان است که چنان
چار شود روز بر او توقف
کنند
و باید که در سفر خلق
را بس که با رفیقان چنان
مصاحبت باید که
هرگاه از یکدیگر جدا
شوند شش ماه عیال
خیزد و گسسته و از روز
غماند که بار
دیگر از راه بپسندند
در مجالس و محافل و وطن
تغذی نام او در میان
بند و اگر
هر چه طلب امر نشد
کنند نه آنکه بسدی و کج خلقی
دینی ناز و حیوانی
بایند

بیت چنان بایکدیگر که در کتب عرفی مسند است
بزرگم شود و بپند و بسوزاند و در احادیث معتبره منقولست بزرگ که با
فرمود که از مانت کسی که با صاحبش بگو محبت کند با حقانی
بیکور فاقست کند با کسی که نکند و نکند از اینست که حق ملک را رعایت کند
و حضرت صادق فرمود که هر که در صورت بخت و فقر زینت بکند در صورت
که خزان نعمتش در برون خانه نمیشناسد در صورت برهت سستی که در
و آن تاوت قرانت و ملازمت مسجد و مسجدی در جوانی و در دیگر
در سفر و آن خجلی و بسیار ترش است و بدلیل آن بر قضا و کتمان احوال
ایشان بفرار از محافت و کثرت مزاج بخوبی معصیت در آن نشود و بفرمان
استر ذهبک و ذهبا بک و مذهبک باید جزئی
و مقصود از مذهب همان دار و در احتیاط و تقیه کند و این امر
مخالفین را لعنت کند و حرمت و عدت را بقدر مقدور بجا آورد
و اگر از اهل خدم چشم دولت و حکومت باشد در شب در روز مخالفت
اهل قافل را نماید از زردان و طردان و خرد و در پیشان و در شامگاه

و در کتب

و اعیان خرد و محبت جان و پادگان و در زمانه کان و راه که کفکان
و پندریان و پوره زمان و کفکان و کفکان و کفکان و کفکان
آنچه مقدر در سفر از در هم و دنیا در جامه و آب مان در آتش هم بر نم
و سوار کفکان و با کوله پشت از ابعاد شستن معافی کند قافل سالار وین
حضرت سید علی بن فرمودند که از پیر برادران من من بیکدیگر کسی است
که او می بینی از من فرستد که بجا آید آنها یا آنکه از او عفو نماید و از
تقصیر او در او حجتی شکر کند و اولی که در حق او از پیر در من سر زنده
یا تقصیر از او واقع شود از او بگذرد و هر که اگر عیب باشد در او کوشش و
مهر باقی نماید پس چنانچه از او واقف شود پیش از چهارم اگر لغزش
از او برسد که در عذر او را بپند زود چشم از آن پوشد که در هر کار عذر او
نماید عذر او را بپند زود چشم اگر که عیب نیست برادر من منی را کند در منع نماید
هم آنچه خیر او را بر اندازد و بر نه چشمش از او کفایت کند و سزا ببط
در سزا بجا آید و هم حقوق او را منظر از چشمش و هم اگر مرخص شود از او عفو
کند یا زودیم بجا آید و در حاضر شود از او هم بر وقت او را بخواند از اجابت کند

سیر زدم اگر او را بدید فرستد قبول کند چه دم هم اگر با او میگوید کند
مکافات نماید پانزدهم اگر لغتی از او برادرش شکر از بجای آورد
شانفهم یا اگر کند او را هفتاد ناموس و عرض او را حفظ کند چنانچه
حاجت او را برآورد نوزدهم آنچه از او سراغ کند روزنامه برآورد و در
پست او را کند بیعت او نماید پست یکم کرده او را راه نماید
بیستم سلام او را جواب که پست بیستم با او گفتار یک نفر نماید پست
چهارم معتزای او را بشکونما رو پست پنجم قسمهای او را تصدیق کند پست
ششم با برت او را در کسند در اندیش او احترام کند پست هفتم
او را یا اگر سزاوار باشد با مظلوم و یا از او در وقت ظلم بپوشد او
اینست که او را از ظلم حالعت کند و در وقت مظلوم بودن او را از این
بکند پست هشتم او را بجای خود او را پست نهم او را مکتوب بخندد
سی ام از او در وقت داشته باشد آنچه را بر او خورده است داشته از نیکو نیما
و از او بر او کرده شمارد آنچه از او بر او خورده است شمارد از زیاده حضرت
لقمان پس حرفه ایضی حضرت فرمود که چون سفر کنی با کرد چه مشورت کنی در

کافی

کارهای خود که را می آید در بروی این بیستم کن و با ایشان در
نخستین صبح کرم پیش در میان ایشان و چون تو را بیضاقت بطلبند
بگیر کن و اگر از تو در طلبند با برایشان کن و بدین خبر ایشان غلبه کن
بسیار خلد و شتر و بسیار غایز و سخاوت و جوایز می در بر چربا
در از زرها بر او مال و تو شد و اگر کو را به از تو طلبند یا بر او خنده ترا
گواه گیرند بفرستند و چون با تو مشورت کنند تا تو فی سخی کنی که گوی
نیکو برایشان اعتبار کنی و زود عزم کن در از خود و از خود ایشان
گو تا تا بدو مکتوب کنی جواب ایشان مکتوبی در مشورت ایشان تا آنکه
در آن فکر بخیزی و بشیند و بخوانی و چیزی بخوانی و در آن روزی
فکر خود مکتوب خود را در مشورت ایشان بگذاز و یا هر که بر تو خیره
برای کسیکه بر او مشورت کند خالص بگو و حق تعالی او را عقل او را از
سلب میکند و امانت را از او بر میدارد و هر که پستی که رفیقان زیاد
میردند با ایشان پیاده برود هر که پستی که کار میکنند با ایشان کن
در آن تصدیق کند یا فرضی دهند تو نیز با ایشان بره و سوز سخن کنی که اگر از

بزرگتر باشد و هر که در فقیان که بر سر نیز مایند یا چیزی از نورانی
 کنند بگریه و زاری که در گفتن علامت خود و در حالت است و چون
 راه را که کند و حیران بماند و فرود آید و اگر در راه قفس شک کند بپسندید
 و با یکدیگر که سر زت کند و صفت بپسندید و اگر یک کس بپسندید خرابه
 از او بپرسید و صفت از او بپسندید که یکیش در پایان این کس
 بسکت می اندازد که شاید جاسوس در آن باشد یا شیطان باشد
 که خرابه ها را حیران کند و از دشمن نیز فرود کند که چیزی چند از
 علامت ها و فریادها بپسندید که من بپسندیدم زیرا که عاقل بود و در نظر یکدیگر
 چیز آنچه حق است از آن می شناسد و حاضر چیز چند می بیند که غایب
 نمی بیند ای فرزند چون وقت را که از امری آرزو یا چیزی از دنیا را
 بجا آید در حجت پاب که نماز فرضی است هر چند بیشتر او یکی شب که
 دعا را از حاجت کن هر چند بر سر نرفته باشد در روزی چهار پنج
 که زنده با حشر زخم پشت که در سینه که در میان کجا و دوشی که نکند
 بجزایی بر راسته معاصر و چون تو که شوی نزل از چهار یا پنج فرود آید

کدام حیران

که این حیران یا دولت و ابدان بعلف را در آن پیش از آنکه خود چیزی
 بگویند چون خواسته که فرود آید پس اختیار کند از بقعهای زمین
 که گاهی را که خشک کند تر و خاکش زودتر بر یکا تر باشد و چون فرود
 آید پیش از آنکه بنشیند در حرکت نازک کن و چون خوابه بقعهای حاجت
 روی بسیار برود پس چون خوابه که با کتی در حرکت نازک کن پس
 آرزو را در او اع کن و سلام بر آن زمین کن که هر بقعه از زمین اع چند
 از خاک که بسته و اگر ترانی خود هر طعامی را که اگر قدر از آن تصدق
 کنی و بر تو باد بجز از آن خوان ما و امیکه سر بر باشم و بر تو باد و تر زویا
 خدا کون ما شکر که بر ما باد و دعا کون در وقت که تنها بچهار
 باشی در دنیا که اول شب راه رو بگذارد اول شب فرود آید و در نصف
 آخر شب راه رو در دنیا که در راه فرخ صد بلند کن و در حدیث معتبر
 از حضرت صادق مشغولست که بر شما باد در راه فرخ شب که زمین از شب
 پیچیده شود و فرود که چون حضرت امیر اکبرین هم سفر میکند در راه شب
 حرکت میکند و در حضرت رسول مشغولست که چون در شب فرود آید

در سه راه منزل کینه در میان روه خا نهان فریب میاید که در درگاه ن
و ما را انت و فرمود که ما با اسبیل آب پاید و شها ضرر رس ند و با یک
سفر میر و اهل و عیال خود محتاج نکند و ما محتاج پیش از دست کند
حضرت اگر سفر نای چه روز از زمانه بنده در دم یا حج یا عیالت علیات
بره ز راه که خایک بنده عیال خود و چنانکه از راه اهل خود معلومست و اگر سفر
حج باشد باید که در سفر خود از حقوق خلق خالی در برسد و در سفرها از خود
که باید مهر او را بدد و اگر داشته باشد باید که در راه از سفر کند و با بر صورت کند
و خوش آن بسلی می که بکند و بدد و در حال آنکه در آن وقت و اوقات را در
میت و هم یکسان خود طلبد و سخن و حمت و وفات را از طبع بر دست
کند و در نه و طعام خود را در سفر نکند و اگر معده در نشکر و در سیرت و طهارت
و گوشت و آنچه لذت باشد با خود بردارد و در حدیث معتبر نقل است که چون
حضرت امام زین العابدین بی سفر حج میرفتند از بهترین تو شها بر مییدند
مانند نرود شکر و قادت ترش و شیرین و حضرت امام موسی کاظم فرمودند
در کنی سفره حلقه های آهنی که در آید تا جان از آن امان سفره نرود و باید که

مراعات احوال چهار پیمان خود کند و بار آنها را بسبک نمود و بعد از
باید سوار شد حضرت پیغمبر فرمود که کس بر یک چهارا رویت سوار نشود
که یک از ایشان مله نیست یعنی آنکه پیش نشسته است و یک پهلوی بنشیند
که هر دو پای در یک طرف پاید و در وقت سکندر خف بناید و در این وقت
حضرت صادق فرمود که هرگاه چهار پاید کسی بسبک را در جوشش کرد که
هلاک شود چهار پاید را در جوشش میگردانند که نافرمانی بکردار خود نشود
گفته است حضرت امیرالمومنین فرمود که چهار پاید هرگز بسبک را نیاند و هرگز
من بروی ز رحمت کسی از آن زمانه دم و کشت از کس را با مال نمکند و بدد
که در بالای چهار پیمان خزنند که گفته است صادق فرمود که ایما شرم یک گینه شها
که بر بالای چهار پاید خود خزنند که اگر کسی بدد او در زشتی است بر کوه کا خود
میگردانند و باید که تا زاید بر ضررت حیوانات نزنند و حضرت آنها را در حج
و باید که کس فر تمام بسیار جمل میاید که در طرف و درین زمینان خنایله
و او در بدد او نامی حقنه و در او نامی سسر و درین بدد او در زمینان آنگین و
خیک و در سفرش معارضه و قلیه چراغ از نوم و نمک باز و دریا که چنان

دولت عرب و آینه و سرمدان در درویشی چشم و مراک و شانه و قلمه ان
 تریغ سرش و روان و با سس بر ما و کاه و جود کف و کافور بخت
 همراه و شسته باشد و در وقت پروان آمدن قطع نظر از نامری الیه که در کل
 بگردد و در حال عیال خود بگذرد و در عالم سپار و در نظر تقاضای نظر بر سر
 که در زمان پیغمبر سفر جادوی اتفاق افتاد و شفی زنی داشت که حامله بود
 چون زحمت که برای برکات بگذرد و در زحمت است گفتند بفرمودن او
 تو تک آمده کشت ای گو تو بروی من حامله ام این طفل که در شکم دارم
 او را که میسپارم و باید که میگذرد در جوارب که که طفل خود را بفرستد
 عاملان میسپارم که بهترین کفها در نکالت این کیفیت و حقان
 بر گفته نیده روز نشد و چون بفرزندی که از سفر مر جبت گذردن او
 همه یو پس از او بر فانی که چون اندن بر سر قراده صدای که از قراده
 رسید چون قراده شفا نشد طفل او دیدند که بر پا بر زمین میخیزد و شده
 و در میان قبر در پهلوی مادر او کشت بر بان که فرشته میمکن پس آنقدر در داخل قبر
 شده از گوشه قبر صدای شنیدند که ای گو کبریا انت خود را که در وقت

انی بود

سخن بسفر او را با سپردی و باید که از زب مبارک حضرت امام حسین
 با سا فرخ تا از جمیع جایها در نما و کزنا ما این مانند و همچنین باید
 عمامه بر سر گذارند شب نیمه حضرت صادق حضرت صادق و فرمودند که
 ضامنم برای کسی که عمامه بر سر بندد و از خانه بیرون آید آنکه سال ما بخت
 بر کرد و امام مری کاظم فرمود که من ضامنم از آن کسی که اراده سفری است
 باشد و عمامه بر سر بندد و سر عمامه را در زیر چنگ بندد و او که او را
 در دو حوق شدن و در ضمن بر نخورد و همچنین باید پس فرشته حقیق
 در دست داشته باشد در حدیث معتبره و آمده است که حضرت رسول فرمود
 که آنکه حقیق در سفر مرث ایمن است در حدیث دیگر گفته است که آنکه نزد
 حضرت رسول آمد و گفت که که در در راه من رسید و امرال الله
 حضرت فرمود که چه لا آنکه حقیق در دست نمازگر آن از هر چه گفته میاید
 را در میرا و اما آداب سفر بقانون طبی پس باید که متقصدان از آن بی باقی
 و از برای برایی بیکر فرست بکجا باید اتفاقا تبادل و سبب و اندر
 حکم و طبعا فرموده اند که مسافر سفر باید بر سر نماز که دارد و در سفر آداب

وکله ازین بهره خنجرال دیگر برده و بیکه در پی و استقامی معده در
 نشو و طعام در معده فاسد کرد و اگر بدن را گرمی خستگی بدست
 آید استهسته است بهمانند و اعتدال که در سفر باید بجزند باید بقید المقدار
 و کثیر غذا و معزی باشد و در جب میزند تا خیر از اضمین غذا را تا وقت
 پاداشدن در فرهادن و اگر متغیریم چیز بر روی بجز بقید یکدیگر
 صحیح آب نشو و تا استقامی در ق هم رسد غذا نخورد و اگر غذا
 کثیف و قوی خوردن تا اعتدال تجدید و هم صدمه نماید بر غذای دیگر خورد
 و باید که چهار پایه که سرد است با لام در استیلا بر اندازد که حرکت عقیق
 باعث بر قطع قوه باه و تجدید بدن خواهد بود از چیزهای معزیه که در وقت
 آیمز و قهنا ب تون فرض عین و عین فرض در انکتاب با نایات طبع
 صفت غلط و غلط محض است و باید که راه فرض در شب ساکن شدن
 روز بخ و با ساکنان در سفر بر نشد تا کثرت حرارت مرث ضرر بسیار
 که باعث ضرر مانع و معذبین است که آنرا که سفر کردن در هر بسیار کم
 مریض بسیار تکلیف میشود بسیار تکلیف مرث صفت مریض بگرد

بدرین

پس چون بنزل رسد باید چنانچه در حدیث است که هر کس که تا حرارت بخیزد
 نفسش که در بدن بحالت اعتدال نشو و بارنگردد اما سلطان الاطبا
 شیخ ابوعلی سینا گفته که باید بپسندید در آب خنک زود تا انتقال
 از خدی بصدی بکشد خنک شود که حرارت بخیزد نام و منطقی که در و اگر در
 سفر حرارت غالب شود و ضعف عارض گردد و منسدل را در کلاب است که
 مایله بریند و اگر نهند و از بر نشند میقد است و اگر نشد میقد است
 یزدند شک و بچین و تر مندی و اگر سیاه با کلاب معنی کاست
 بیاشامند و اگر حرارت زیاد از عادت باشد شیره شحم کاست با آب یک
 از شیره بر ماز که طبع استایل باشد بر نشند و اگر صغ را در میان
 طرفه نگاه از خارج با رف خنک در معده نمایند و بر نشند نافع باشد
 و اگر ضرر بر روی گرم حرارت بکشد که مرث صدمه و باعث حنا
 گردد و باید معالج طبی مشغول شوند و اگر سفر در فصل سرما در جوت همرا
 اتفاق افتد در شب ساکن شدن و روز راه فرض مناسب و چون
 لاند بر جوت همرا در سرما جوت خشک بدن و اندام خاده است انداز

انسیب سیاه از برای علاج فرق بجمامت و تقویت کفایت مزاج بخورد
سجایین مندر خلاصه و کسوت کبیر و صغیر و دود المسک در زشت میند
عرق کاه زبان و کفرت با کلاب و عرق رازبان در دار در میان زرد
میل آبشاید کند نبات را با جو قهای دیگر بر بنشد و اغذیه باید که
در سفر نستان کوشش بر مندر کوشش امیزه و بلکه طبع کوشش
با نخل و زره که ماننی و بل در ارجین و کاه به نخلان اضاغ نماید و در وقت
کلام خجسته ز جام طبیب نغرس علیه حضرت سید الامام اکبر علیه
پو ذی و البرکة یقتل بر چند حرارت بر جرب بسیار کنگد در
بر نصف دستی بدن در دستر خانی اعصاب تیره لیکن بر وقت که مزاج در
دارد و مرید الفصاح حرارت غریزی را بجماد انعام که بجز بملک خردیم
بوسید کرد و لهذا حفظ بدن و انعام را در نهد سه ما پیشتر از نیک از فصل که
باید نمود اول باید در روز ناکر تنها در برینه مستکم و بدستمالی از زرد خورشید
منه بر مرکب چند نیک که مجامد سر ما مانند بر زار با لیزم جاسر سفید و زرد
از راه صبح از بر صبح که کوششها در صفت شده و عضو ریش و مانع را که پادشاه

اعظم و سلطان شهرستان مملکت نیست دستگیر نغرس روح قلبه
البرکة آن ارواح نایز نیا تیره در حسیه حیرتیه و ناطقه قرسیه و کلید الکتیه
خالی سازد و بر خنجره من راها اکل از زردین نسیم برادر رسیدن
دست کلچین سر ما حفظ داشته تا خم معده از زردین و عرق بر وقت
جمودت بهم برسد مذوب سبب آن متغیر کند و بر سر انجلی میز هم نخل کند
تا از صغیر که در کف سبب را تیره شام بر طرف نغرس و همچنین که در تغذیه
باید که حفظ دارد که اگر کس کفایت مرشد هلاکت شفق خردید است و بعضی از
کشته زدگ یک که در سر با میمیزد اکثر در اسطه تا بر مری سبب در دم و در
و چون سرد در بدن تاثیر کند باید بر کفایت نغرس که کوشش وقت تا حرارت
غریزی صیغف کرده و در مری نغرسه مدخره در بدن متحرک نشود که وسیله
امراض روید که در درم همچنین با بجهت از با دمانی متدخالف که حفظ نمایند
و چون رواج شمالی سبب انجند و اعضا شود منع است که بکند بجمامت
بسیار صیغف است بر از آنکه انعام را تیره بین بر نخل کلچین سر نغرس شده
در کس کوشش هم از زردین با و عارض نغرسه و تیتامی خود به کوشش بسیار

باغ خوار بود و غذا آب گوشت با زعفران و شیر و تخم کبوتر بود
 و چون باد ای جزئی عمل روح است باید بر مریخی بار و مقوی قلب
 شد سبب علاج نماید ترک خوردن گوشت کنند و اگر ترک گوشت
 مستعد بود با شاهی آتش مثل نار در آن در زرشک طبع باید نمود و صندل
 سفید را باید بریند و بکباب یا آب صندل در استنشاق کنند و در حمام
 اطراف تمام را با آب نمک باید شست و قدمای اطباء مبالغه گفته اند که اگر
 چیزی را چینی شستند و با شکر یا با برنج آردند و اما طریق علاج و حفظ مزاج
 از آنهایی مختلف مخصوصا در سفر بدانکه آب گرمی از ارکان ابدان آن
 و یکی از آن ابدان است که باعث در رفتن سردی شود و اورا رقیق بگرداند
 در آنجا آنچه در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن
 و در شادی و غلظتی است و آب کثیف بگردانیدن لطیف شود و آب
 باران زمانی که از بلند باشد و بار بسیار برود و هر که در آن باشد
 در آن جزئی که دفع مغز است اگر یکدیگر تخمین سر که است با برامی مخالف
 و خوردن با زرد بر منزل جفا که حضرت سید الشهدا علیه السلام فرموده است

با وضو کلو امن بصلها دیگر زعفرانی که دفع مغز است اگر یکدیگر
 آن تخمین فر فر خاک از بلده سوزت ما فروده پاشا مدد تخمین آب
 بر درت خوار است با آب نمک با برنز و باید که آب شامی در آنجا گرم
 باشد که هر وقت رخاوت معدود در آنجا سرد که سبب دفع مغز است
 غریزی کرد و بعضی از اطباء گفته اند که در وقت خوردن آب بسیار سرد
 سر که مضاجات است و در آنجا باید سرد که کفایت مغز است و در آنجا
 ضرر میرسد که در خوردن طرف و ضد آنجا آب آنها است و بهترین
 آنی از آب آنها را آنی است که هست صفت در شنبه اول جا رسیده
 بر خاک پاک یا رسنگ دریم شرف بود بر شرف سیم بلندی سیم
 چهارم خفیف از آن نیم پسا باشد ششم شیرین ششم تر بود است
 هشتم از جرب شمال یا از مغز بشرق رسد و آب چشمه خالی از
 غلظتی نیست از بدی آنکه از آفتاب و با درک لطیفه در آن است و آب
 که از آن آب زه آب و باید که اگر از آن شروع کند در هم خوردند است
 در ساعت تخمین گفته اند نظم و کر که با شوی از آب سرد پاشا می کند

زرد شنبه در وقت
 آب باران در آنجا

کرم فارد در مراد و جیت جتیب زک کتب و کج آب و سوسن
 از شش راب و زانی که بهت بطرف نیستان فود و شروت
 باچی که شروت هم تیره هم بنا بر سندن مایل ای محرم اگر عاقلی دار
 حذر نگاه هم از آب چشمه نام از آب چاه که این هر حال غلظت
 نیند وقت را بجز عین علت نیند دولت از دهنش اگر است بزی
 مکن هیچ باب که بجز کوی که از دفع امعاء در درون هفت چون
 کفکست پس چون اسامی سبب شریفیت شجره از آب که بریزد بر ک
 که در است پی شک لطافت ازاد از است رسد پیش وقت ازاد
 چه خواست که در است سخت بسیار از آب تا جیت که در است
 انهارش سترواد لطافت ز تا شجره نشوید باد در از آب انهار
 ان اگر طلب در از آب و صاحب را که میجوید ازاد است چتر
 کور تر بودند این نیز یکا که بر سنگ با بر بود هم از بند است
 سیم که در شش سبک فاد چهارم رهنده مانند باد فزادان بود
 بجز بهران که با در تا شرفه ان ششم که سیرین خوش آب کوز

بویوران

چهلید بیان و کشت آب کوز بویقین که از آب کوز بر است
 از چشمه هر روز بنامش هر آن هشتم امی شیار که بهت بزی
 شش کوز از یک کوز آبی که افند بدست ترا عاقلی در بر جیت
 و با بر فزاید که ن حیاط طعمه را که دارد در درونها و نمک است
 حریت و مزیات چاک در کوه سخا نیز بیان که هر هم منزل کند بجز
 و میوه یا شجره از کوهستان و خاک قبر صوفی حیدر شسته باشند در کوه
 سرخ حریف منزل که در کوه شرفی از ریاق فاروق استمان سندی
 برین نیم شمال از ریاق کل محرم با آب کرم استعمال نمایند و اگر
 ریاق نباشد در بر ک سداب را در حوضک و خواه که کوبیده و غسل
 بخورند و اگر غسل نباشد بر از خوردن سداب در آب کرم بر شسته
 از هر صبح چهل غلات کزنده این باشند و همچنین است خوردن پونه با
 آب کرم و خوردن کاغذ آب کرم و بعضی از حکا که از کوه اگر کسی در است
 کند بخوردن کاغذ که از کزنده مار و عقرب خورند و اگر خوری از
 که کوه است نباشد از کوه سردی که عود و یا شاخ درخت انار یا پونه

در حالی از خود فرستد که در پیش پست از بار گیرند مردی است
و شتر است از ما در عقب و افعی بخور کند شاخ کاه که در وقت اول
و صاحب گنابک که در تبرک فرین ذکر نموده که از بار است فرود
که در زمانل محض از شترت مردی جمع برین نغمه برین آورد و در شتر
مهرین سازد و اگر قصد شترستان باشد مردم را در دفع زنبق که در شتر
بیدن نغمه جانله از جمع کند تا این ماند و بعضی گفته اند که زره کرمانی را
که پدیده بار در دفع کلس فرود نموده که در کوه بیدنش با لجه چون گزند
با او نغمه کند و در جمله او یک سفر است که در شترت است سفر آیه امل سفر
و البته دعای شتر که با جز جود با خود آورد و در افعی احادیث چند جمله
و درین شتر خبر در ابتدای سفر از برای شتر فریاد است اول کلامی که
از جانب راست شتر بانگ از زهر می گوید که اگر مردم در شترت فر
نشیند و شتر را بید کند و حرکت دهد پس هم برید که از طرف راست
آید و بطرف چپ رود چاه خند که صد کند پنجمین سلیله که در شترت
باشد و یک فرود برین شترت ماده اول که شترت برایش در بعضی کلام

از پر سر سفیدی که در هر آیه و سلیله در علم کتب شرح فرموده اند
در آخر حدیث امام موسی کاظم فرمود پس سلیله که از زمین اینها است
بجز نظر شترت باید که بر اعتدال صفت بک یاریت من شتر
ما اجد فی نفسی فاعصمتی عم ذلک چون این را بگویم
مهری باورند و آنچه غیر شترت است و بجز بر سلیله فرود آید
بر نغمه شترت اندیدین جانا هست که در هر شترت فرود آید و دیدن شتر
شده است در اول منزل که سلیله زنده کن روبرویش آید و یا صدای
نغمه از چپ و راست را شنید و یا صدای آه و ناله شترت و درین صیاد
که صدای در مقابل او برسد و سکنه در شترت و سب در آمدن و فراد
چهار پای او و بغافل خرابیدن حیوان او بدون آنکه او را در شترت
در فادان از مرکب سوار در فادان دستار و کلاه در سوار اول
سفر و کندن شتر یا حصا یا آمار یا زود در شترت راه و یا مجاد با کس
نمایند که اینها را از دست او برکنند یا بکنند که شدن و در درون
در کین و در کین چهار پای او و پرون از شتر یا خاسته شود یا در عرض راه

یا دگر می شکست و یا کسی رو بر جزا در می برند که دلالت بر اون دیا
 شدن او کند و بر ایش از می کند بایسته یا رکعت یا از راه دیگر بر
 یا صبر کند و در روز دیگر بر وجهی که در اول سفر خبر کرد کسی یا
 بشنود یا در مانع شود که درین روز البته سفر کن یا بدین نحو و یا در راه
 ارتش از خود خسته یا بپندد یا پسندد که قری یا کسند و یا که در راه بر او
 بکشند و اگر زیارت که معظی باشد هر مقدسه نماید در میا و در هر می
 برود و در اینها را که گفته شد پسندد بر کرد که درین سفر آنچه بر او واقع می
 خیزد در است و یا بر کس فرزند عارض شده در میان عمارت و یا کلاه
 و همراه خدک در او اقبل و لا تخف انک من الامینین
 لا تخف نجوت من القوم الظالمین لا تخف انک
 انت الاعلی لا تخافا فانی معک اسمع وادی لا تخاف
 در کما و لا تخشی الذی اطعمهم من جوع و امنهم من
 خوف فسیک فیکم الله و هو السميع العليم
 فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین ادخلوا

بسم الله

علیهم السلام فاذا دخلتموه فانکم غالبون و علی الله
 فقولوا ان کنتم قومین و حضرت صادق نقول
 که هر که سر را عین دارد کاغذ سفیدی برسد و بر او بگوید یا خدایا
 در آن راه بغیر از یکی چیز ننهد و از غصه آن راه محفوظ باشد و روایت
 شده که حضرت امیر اکبرین رسیدند عمارت کعبه و در آنجا رسیدند
 که خرابه بود پس با حیران دیگر نمیدانند و از غصه و زرع با این من کرد
 بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله و یا الله و یا الله اکبر و یا
 الملائکة و الروح و رب العرش العظیم رب لا ینبأ
 و المرسلین اللهم احفظ صاحب هذا الکتاب من
 کل شدة و افة و علة بحق محمد و اله المعصومین
 سلم تسلیماً و از جمله تعویذاتی که در سفر مناسب است تعویذ است
 که در روایت شده که حضرت رسول او را پیشتر شمشیر خنجر تعبیه کرده بود آن
 بسم الله الرحمن الرحیم یا الله یا الله یا الله اسئلت
 یا ما لک الملوك الا اول القدیم الابدی الذی

لا يزال ولا يحول انت الله العظيم الكافي بكلشي
المحيط بكلشي اللهم كفى باسمك الاعظم الاجل
الواحد الاحد الصمد الذي له ولد ولم يولد وله
يكن له كفوا احد واجب شروهم وشرو الاعد
كلهم وسيوفهم وباسهم والله من ورائهم محيط
اللهم احب عتي شتر من ارادني بسوء محج بابك
الذي احببت به فلم ينظر اليه احد من قبقة الجن
والانس ومن شتر سلامهم ومن الحديده ومن كل
ما يتخوف ويحذر ومن شتر كل شدة و بليته
ومن شتر ما انت به اعلم وعليه اقداراتك على
عليك شي قد ير وصلي الله على نبيه محمد واله
سلم تسليمًا وبها يكسر فرمراهه عصا في ارجلها با دم تلخ
باشد از حضرت امير الكونين كه تيشه كه حضرت رسول فرموده كه هر كه
بسوزد روى با خون بخورد عصا في ارجلها با دم تلخ و اين آيه از قرآن

كاف

بجز آنکه و لما توجهه تلقاه تا و الله على ما تقول و كذا
در حیران گزیده این باشد تا که بنجامه اش مر حبت کند و همش
فرشته با وقت مر حبت با او باشند و برایشان ستغفا کنند و عصا
در شتر نفعی فرموده و شیطان را در رکاب اند و در ریت دیگر فرموده که خوان
زین روز با می او بچیده شود با خون عصای با دم تلخ بخورد و در حدیث دیگر
فرموده که حضرت آدم هر نفسی که می آید از او آوستی عارض شده
چیز بد فرموده که چوبی از با دم تلخ ببرد آن را بسینه خود بچسباند چنانکه
حق تعالی وحشت از او دفع کند و در نام محمد تقی مشهورست که هر گاه
یک از شما حاکم بر سرک باشد با خون بخورد و در آن سفره چوب با دم تلخ درین
حروف را بر پوست او بنویسد در هر چهار طرف کند و آن پوست او
میان آن که از رابته در سفر سالم ماند از هر آفرین سلحس و نه
هشده ۵۵۵ الله ما نه صاره نضانه ۵۵۵ در ریت دیگر در
شده که از ریت عا را بر پست او بنویسد در هر چهار جا بدهند و لما توجهه
تلقاه مدین قال عسی رقی ان یهدینی سوا السبیل

دسته که در کتب کبریا
و طریقی با خود داشتن
دین است

الحمد لله المصلح المصلح المصلح المصلح المصلح المصلح
 طس طس طس طس طس طس طس طس طس طس طس طس
 حم حم حم حم حم حم حم حم حم حم حم حم حم حم حم
 امه ن مار به صاون و شهرت که آنچه باید پرست
 باشد و سمرقند که باید با آنچه از حیرات رازنده در جهانند
 و چون خواهد که از منزل خود بیرون رهنم کند در رکعت نماز کند
 در رکعت اول حمد و توحید و در رکعت دوم حمد و توحید و چون تمام
 کند بگوید اللهم انی استودعک نفسی و اهل و عالی
 و ذریعتی و اخوانی و دینی و اخروی و خاتمہ علی
 و بعد از آن صدق کند و چون برون آید بگوید اللهم انی استودعک
 بهک الصدقة سلامتی و سلامتہ سفری و عامی
 و بلغ ما معی بلاغک المحسن الجمیل و چون بدان رسد
 و خواهد که برون رهنم بگوید بسم الله و بالله توکلت علی الله و
 فوضت امری الی الله ما شاء الله لا حول و لا قوة الا

یا الله و چون سر از شو اما از راه و آیه الکرمی بخواند و چون پا در رکعت
 کند و بسم الله بگوید و چنان شد که چون پیشیند رو بقبله بگوید
 سبحان الذی سخر لنا و ما کنا له مقرنین و اتا الی
 ربنا المنقلبون و چون بر او قیام کرد که سر او درین نماز
 ان الذی فرض علیک القرآن لآذک الی معاد و در
 سر او برود و بایستد چون فاصله شود از رکعت اول که بگوید بسم الله
 بعقب سر نگاه کند و با بر زحمت سر او آواز کند و اگر که در رکعت
 داشته باشد بایستد بگوید که خدایم فرسانند و بایستد فرموده شد منزل
 و ذکر کند باشد و چون منزل فرود آید بگوید یا ربنا انزلنا اللهم انزل فی
 منزله اعبادک و کما انت خیر المنزلهین و در اینجا در رکعت نماز کند
 و چون بر باط و قطعها عظیم و بیایمانی قدیم دعوات را بینه نظر عورت
 نگاه کند و بگوید این بانوک و این ساکونک ای جان برادر
 از پیشه کن که باگسند که در قصر عالی چه شد و ساکنان دعوات
 خالیه که فرستد زمین جان زمین است که پیش از تو دیگران بدان

در ساسان به است که در ششمان در آن تصرف کند اگر
 حاکم در این به عیاشی آن که از آن گذشتند و اگر در مری
 چه اشخاص که در آن حکم محبت شد **شکر** ملک سلیمان مطربان
 بیست - ملک به است سلیمان که است - حمله به است که عده
 است - بزم به است که در این نشست - حمله بزم است که تنها شده
 در نقش افاده و عذر شده - خاک مان خصم قوی لکن است
 با دهمان دشمن خود شکست - صحبت دنیا چه ترسانند - با کوفه
 که با مانده که در مخرمی و بناست که با او اندوخت **پست** اگر
 صد چار با دوست - اگر برک کورست صد چار با دوست - حضرت با
 الایمن از نوع نبی که برایت صدوق در هزاره با صد سال عمر داشت
 پرسید که با طول الانبیا عمر ای در از عمر تین پیغمبرن دنیا چون
 یافتی گفت آرزو مانده خازن یا هم که در ده است شکر و از یک در آمد و از
 دیگر کردن رشم در حقارت و پستی و بنا همین است که خداوند عالم
 او را به یک از حسنات خود از او دنیا در پناه سپید صبر و عیال

دفعه اولی

و لغو اطولای زمانی طایر بر حجت صبر کند و بنیت در حجت طویل
 و عبادت بر سید نیست تو نیز ایمان برادر افتد با ایشان کن و دیگر
 دنیا را بقای نذو این عجزه سز بهر شش خود بخوانا و دعای نیت به
 عیاشان خود گذشته و بسوی دلهای طالبان خود بخوان **پست**
 استنی که این همه فرزندان در کورست و دیگر که چشم از او آن همه را
 است مان عرب عجم را این که از خیل حشم و خدمت با خود بگرد برود
 در سلاطین ترک و ویلم را که که بجز لغت نامی از دنیا چه خردند شاه که
 از لوح مرز اسنگ بر سینه زمان خفته و صاحب و صاحب در حجه بر حوا
 نهفته به کله زمینی نیت که در سف جبین در چاه نیفا ده و هیچ راه
 که سلیمان چای در آن روبرو خاک فغان نهاده و هیچ صحبت که پرت
 در مرگ پدر که بان چاک شده هیچ شمی که پوری از او ای سپر
 غمناک کند تا سپه سالار را که که تنها در دست شکر اجل گرفتار کردن
 فرزندان را این که سر تا پیش بکاف خود در کار از نذرین از نظری کن
 که در قر و از آن برافشا رفته و امیر از آن که کنی سپاه و شکر در دست که در حقیقه

عالم را زمین که بر منبر ثابت نهاده برش میکشند و عا بر از کمر که در
 محراب که سر خیزت خام می نشند که امشب چه بر سر روایت نیست
 که آنرا از نظره که که اجده نشد و که در شام پیشاپه را بر تخت خوب بکن
 ساخت که دست مرکب خاک نمیشد کشید صد قرن پیش است
 که اسکندر زلفش برین در زمان که محمود و در ای جهان را از دورانی
 خفته یاروست و سمان رستم و ساسان را این که معبد زنجیر ضا و قدر
 و اشراف و سیاحت نظر که با خاک را چسبند و در است که سیه کشند
 از شک حرات روزگار میکشند و کف و با نومی شاپور و زانانی فایده
 اجل گم بسته بر کم که کفر از زمان کرد دعامت کی قباد از قبای زنگانی
 عجز کشف نیان در ماتم حیات هنگام که در ساسانیان در دست قهرانی
 در زنجیر عیسای از در صحت زنگانی لباس را به جاسی از بر دال سمان
 خاک بی سامانی رستم از زار و در هم خورده از راه از فغان بر آمد و طغرل
 سبزه از طغرل سلطنت سر آمد از ملک گشت پیشانی ز در زنجیر
 خوز نسیم خوز نایزینت چکنیز خوزیز از چکن ملک اجل که خاز و تیر

مستور و طغیانه را و مور فاشند در زمانه بر قصر با که بود که گفتن مسئول و قان
 و عاقبت از سبقت و اس سلطنت منزل ادراک از کشت ده بی نیست
 رنگ مانده و هایدین بنای نفال استین بر تخت و تاجش **خامست**
 که آن کوشه و نایزش خزانده که بر پرویز و که سرش خوانند چه در
 راه و حاکم از روز چه پرویز و چه کسری چه خسرو که همیشه از فرودان
 سخاک همه در خاک فاشند و از این خاک سیر شد سر بی باج کشند
 و در گوهر هر چه تاج رفته خیزند در کشف کج **بهره** سپهر رفته سپهر
 بگر با این که در خواب و خاک است **بدر** این چه در ای باک است
 هر آن دنیا که آرد تنه با وی **فرید** بر لبه با کعبه ای **کل** کل در هر دو
 نیست که در چرخ و چند می **آمی** نیست **ولایت** بین که ما که کج **کج** است
 ولایت نیست این زمان و جاه است **محمد** چون مس فرود از چالی
 سر از راه که میرسد **ن** اند و چون سر را لاله که بیدار که چون بر لبه
س بگرید **لا اله الا الله** **والله** **اکبر** **والحمد لله رب**
العالمین **لک الشرف** **علی** **کل شرف** **هر چه در دست** **سر** **بشد**

از خود کرده و چون بپایند از تپید و بر چه در پیش رویم بگویم بگویم
 و چون برهفته با این روید که لا اله الا الله والله اکبر حضرت
 سرال فرمود حق تعالی بگوید آن روخانه را در این خست است و چون فرود
 در عرض که تنها بفرمود که ما شاء الله لا حول ولا قوة الا
 بالله اللهم انزل وحشتی واعنی علی وحدتی چون راه
 گم کنی حضرت امیرالمؤمنین فرمود بود از بلذ که یا صاحب غنمی بر سر که از راه
 جنیان شنیدم که صاحب نام دارد و از این فرود شهر با بگویم و در عرض
 شما را شنیدم که در راه بنامی میکند حضرت امام که با هر فرود
 چون راه گم کنی فریاد کن یا صاحب یا یا صاحب او شد و ما
 الی الطریق رحمکم الله راه هر چه است که در سفر راه را که گم کنی
 گفتیم که از راه رسیده فریاد کن یا صاحب یا صاحب که در راه رسیده پس بر سر که در
 صد راه رسیده شنیدم که گشت راه از جانب است است از کس تا فی که در
 راه را یافتیم و عمر و بن بریند و است که گشت ما در کس لی در سفر که شنید
 را بر کس گفتیم پس سر از نامیم در راه بر طلبیم و در یافتیم پس چنان راه رسید

اینی که بپوشته بیدیم تمام شد پس ما سمانی اجرام بپوشیدیم بعبان
 و حرط کفیم در کمال شرف از رفیقان ما بخوست و فریاد کن یا صاحب
 یا یا بحین پس که از در جراب واد پرسیدیم که کفیمت خدا از تو
 رضی باش که من از آن گروهم از جن که کفیمت رسول ایمان
 اصفند و که بغیر از من از آنها نماناست و کار من بیت که گم شده را
 بر راه میرم نم نامید با زنی صدای او در قیم تا بر راه رسیدیم و چون
 مس فرمودی که کند در رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت چهار سجده
 یکن بخندد و در نماز دست بر سر سمان بلند کند و بگوید اللهم یا
 راد الصلوة والمادی من الصلوة له صل علی محمد و
 ال محمد و احفظ علی صلاتی و اردد وها الی سائلة
 یا ارحم الراحمین فانها من فضلک و عطاآتک یا
 عباد الله فی الارض و با سیادة الله فی الارض
 رد و اعلی صلاتی فانها من فضل الله و عطااته
 و چون مسافریا حاضر قدم بر سر جبر و بل گذارد و بگوید بسم الله اللهم

ادخر عني الشيطان الرجيم وچون داخل قريه با شهر شو بگيرد
 وبت دخلني مدخل صدق واخرجني مخرج صدق
 واجعل لي من لدنك سلطانا نصيرا وچون در منزل از
 درگاهان برترسد حضرت رسول فرمود اين دعا بخوانند اشهد ان
 لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك
 وله الحمد بيده الخيره وهو على كل شي قدير اللهم
 اني اعوذ بك من شر كل سبع وچون از شهر و حيرانات
 در نماز رسد حضرت امير المؤمنين فرمود در وقت ركعت اول
 بگشود بگيرد اللهم رب دانيال والحجت ورتب كل
 اسد مساسدا حفظني واحفظ عني وچون در سجده از جن
 يا غير ان رسد دست را بر كمر او بگيرد يا فتحي بن الله يعق
 وله اسلم من في السموات والارض طوعا وكرها
 واليه ترجعون وچون از نماز رسد يا بران حكيم كه تبارك
 جبريل بر سر او در آن بخوانند اين آيه را در بفرمان كه تبارك

تعالى سببه الم تركيف مدا الظل ولو شاء لجعله
 ساكنا وچون از حضرت رسد اين آيه بخواند سلام على
 نوح في العالمين انا كذالك نجزي المحسنين انهم من
 عبادنا المؤمنين وچون كه با دمي با رسد يا صراط
 ولعنك كعبه بريشان ما بكنهه وزيك جينا نذك بايكه كبر حضرت كعبه
 وچون سك حمله احوال اين آيه بخواند يا معشر الجن والانس
 ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض
 فانفذوا لا تنفذون الا بسطان وچون از سك
 خيزيده برسد اين آيه بخواند و كلهم باسط ذراعيه لولا
 وچون در منزل از جباران رين رسد حضرت امير المؤمنين فرمود كه
 اين دعا بخواند كه از جباران است يا زادي من في الارض كلها
 لعلمت بما يكون مما زوات لك السلطان على كل
 من دونك اللهم اني اعوذ بقدرتك على كل شي
 من الضيق في بدني من سبع او هامة او عارض من

سائر الدواب يا خالقها بفطرتك ادواها عني
 واجبرها ولا تسلطها علي وعافني من شرها
 وباسها يا الله العظيم احفظني بحفظك واجبني
 بستر الوافي في مخاوفي يا رحيم وچون در سفر و حضر در
 صبح و شام بنده عاربخوانده حضرت سیدنا عیدین فرمود که از پیش
 جن درس این باشد بسم الله و بالله و الی الله و فی سبیل
 اللهم الیک اسلمت نفسی و الیک وجهت وجهی
 و الیک توخت امری فاحفظنی بحفظ الایمان
 من بین یدئ و من خلفی و عن یمنی و عن شمالی
 و من فوقی و من تحتی و اذ فرغ عتی محولک و قولک
 فانہ لا حول و لا قوۃ الا بالله العلی العظیم و چون
 از تعب سفر خسته شده باشد در وقت خواب تسبیح حضرت فاطمه زهرا را
 بخواند و چون از پاره فرخن عاجز گردد این آیه را بخواند و در آن
 بنده و مستحسان الذی استری بعبیدک لیل من المسجد

الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لیربنا
 من آیاتنا انه هو التامع العظیم و چون از سفر یا بان ترسد
 دست راست را بر سر گذارد و با او از بلند آذان بگوید و آیه الکرسی
 بخواند و بعضی از علما گفته اند اگر کسی در سفر خرقا یا بنده یا در پردیس
 شود چهار سنگ ریزه ببرد و یکی را بجانب سمت و جهیم یا بجانب چپ و سهیم
 از بالای سر و چهارم را پیش از سر از زرد و در هر مرتبه بگوید حق له
 الحق وله الملك بعدت اذ ان در طریقات یا در آن شکر
 سکنه یا بربنا اللهم الی و همچون اگر در راه خوفناک بیخ مسکن
 ریزه ببرد و با نظریق اول که بوز بگوید یا الله دریم خیر پس
 سیم موسی چهارم محمد پنجم ابراهیم و با خود نگاه دارد یا الله
 این شکر و در حدیث معتبر شده است که هر کس که در مسجد حضرت رسول
 و کعبه یا مسجد نبی از بر کفارت بنام ابراهیم عزیزی تعلیم یافت تا بخواند
 حضرت فرمود که چون در منزل فرزندش دعا از حقن بگوید بعد از آن
 پهلوی او بر خیزد و بگوید یا رب و تسبیح فاطمه زهرا را بخواند پس آیه الکرسی

بگویند چون چنین گفتند تا صبح گفتند میماند چون ایستادند
جمعی از درزان از عقبش از خفته چون فرود آمدند و نماز حقین گفتند
خبر پند پس از دران تمام خود را فرستادند که ایشان خبر بگویند چون بفرست
ایشان آمد و دیدار در ایشان اثری نیافت چون در دران خبر
داد ایشان نیز آمدند و همین حال ایشان بدیدند چون صبح شد
بزرگ ایشان آمدند و پرسیدند که شما در شب که سیر میگردید گفتند در این
موضع در دران گفتند ما آنچه میخواستیم و بغیر از در و دیوار چیزی ندیدیم تا
قصه خود را بیان کنند ایشان گفتند که ما در وقت خوابیدن بیایم حضرت
رسول امسج حضرت فاطمه و آیه الکرسی خواندیم در دران گفتند که برویم
که در می بر شما دست نخواهد یافت و چون خوابید که در دران را گفتند بدید
شما در وقت شب این آیه را بخواند و دست کند و سجده کند که کلام او را
بدر خواهد کرد قل انما انا بشر مثلکم لوحی الی انما
ال حکم الله واحد فمن کان یرجو القاء ربه فلیعمل
علاصا کما ولا یشرك بعبادة ربه احدا و چون

کتابخانه

خواهد از منزل کوچ کند در رکعت نماز که از دروان منزل با بران منزل
و عا که آن منزل را هجرت کند زیرا که در هر منزل یا جهره از نماز که بسته
و بگردید السلام علی ملتکه الله الحافظین السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین حضرت صادق
فرمود چون چهار یا پنج رکعت در وقت بجا آمدن و غیر آن رکعت
سزگوشش را و بگردید که در هر روز بخواند که اغنیه دین الله یعون
وله اسلم فی السموات و الارض طوعا و کرها
و الیه یرجعون و در وقت که شکر بخواند حضرت صادق فرمود
که چهار یا بیست و یک رکعت در وقت رفتن بگردید سزگوشش حضرت فرمود
این آیه را بگردیش بخوان او را لیر بر و انا خلقنا لهم مشا
عکلت اید بنا انعاما فمن لهم ما لکون و ذلنا فا
لهم فمنها و کونهم و منها یا کون و چون از سفر حرکت
کند باید بیشتر بگردید و غافل را غافل نشود و چون داخل شود بگردیشون
تا بشون عابدون را کون ساجدون لر تبنا

حامدون اللهم لك الحمد على حفظك اياي
 في سفرى وحضرى اللهم اجعل اوتى هدى
 مبارکه ميمونه مقرونة بقوية تصوح توجب
 لى بها السعادة يا ارحم الراحمين واز بعضى مشايخ
 مسرع است که چون داخل بلخه يا ساير بلدان مشرک و مشرکين
 و التين را بخانه و در اول قدم از آنکه مشرک که در شهر است
 نماز کند و در نماز سر بسجده که نشسته صد مرتبه بگوید مشکو
 لله و خیرى تصدق کند و سب است تحفه از هر استان خواندن
 و در حدیث معتبره نقل است که مسافر زنت است که چون از سفر
 برنگردد در آن منزل حقه البصاف بطلبد و امام هر باقره که چون
 که از سفر آید برای اهل محل تحفه بیاورد که چه سنگی باشد و سنت است
 که مسافر استقبال کند مردیست که هر که دست در کفین عاجز کند
 در وقتی که بالکراه برسد چنان است که حجرات را برسد است
 و چون جعفر طیار از سفر عیبه آمد حضرت رسول چون یکدیگر سینه

مصافحه میگویند و چون یک از ایشان از سفرى می آمد دیگران دست
 در کفین او میگویند و اگر مسافر از آنان او بیرون نکند ممکن باشد
 در وقت صبح و نزل و بار کفین و فرود آمدن و سر از سرش انبساط کند
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
باب هشتم در ذکر تعقیبات مطلقه و نامها
 بلکه آداب دعا بسیار است لیکن ما مختصرا یکیم بعضی از آنها پس میگویم
 که آداب و شرایط دعا چند قسم است بعضی از آنها پیش از دعا است
 و بعضی مفارن با دعا است و بعضی بعد از دعا است و بعضی متعلق
 بزمان دعا است و بعضی متعلق بمکان دعا است و بعضی متعلق بدعا
 کننده است اما اول پسند یا پیش از دعا شستن با صابون نجاست
 پاک کند و غضبی نباشد و بدن خود را بشوید و با وضو یا غسل باشد و باطن
 خود را با آب تریه و لایب بشوید و شکم خود را از نجاسات کف در دو مرتبه شست
 استعمال کند و پیش از صلوات در محل سجده شود و تصدق بدو در وقت تعقیب

نشسته در من طس بجدا بستم بر و چه عزم سوال کند و اما چه
باید بچند کند و در هر کجند و با عمارت نام حاجت خود بر دو باشد
باشد و که کند یا خود بپوشد که کند مکان بر او و در کجانی
ناید و اول بر اردان دینی خود دعا کند و دستهای خود بر لبی میان
بند کند و دعای بی بخواند که معنی بسم اعظم باشد مثل یا حی یا قیوم
بیریا و آریا شرا آریا بعبیرانی و حمد خدا را بجا می آید و اما سیم
پس اگر حاجت او در وقت نایب رس کرده و دعا را از سر کند و اگر حاجت
او در وقت ترک دعا کند و در آخر دعا اللهم صل علی محمد و آل محمد بگوید
باشد و الا قرة الابناء و دستهای خود بر صورت خود میسوزد و خاله
و اما چهارم که متعلق برمان دعا است مثل شب جمعه در روز جزا
و حتی که قرص اشاب غروب که بچشم ماه مبارک رمضان حضور آرد نما
و شبهای قدر و شب عرفة و شب معشر و عید غدیر و عید غدیر
و شب اول ماه مبارک که در شب نیمه شبان در روز نول و نیمه شب
و اگر عزم که از حقده و نوبی حج و عزم حج و در وقت زوال هر روز و در وقت

درین باره

درین باد و با بریدن باران تند و خیزنده و از طلوع فجر تا طلوع آفتاب
در وقت خزان بر بجا کند و در هر سه در وقت طلوع آفتاب در وقت
در وقت خزان بر بجا کند یا نه مرتبه در وقت آخر شب جمعه در وقت
انان و قرأت قرآن و اما پنجم که متعلق بکفان دعا است مثل مسجد
و عزم و کعبه و حفات و در وقت دعا حسین و در وقت نماز شکر او هر کس
شریفی و اما ششم که متعلق بپشتن دعا کننده است پس بدانکه بر وفق
مصرفن احادیث و بنابر بسیار دعا بشنوی روزها و در وقت و همچنین
و دعای مریض دعای و حاج و عزم که از هر کس که نماز کند و در آن نماز
اسری از امور دنیا و قلب او خطر کند بر سببیک هر چه بر آن کند از نماز
با و عطا خواهد کرد و کسی که در وقت دعا کردن از نام او بگذرد و در آن روز
چشمهای او جلا شود و کسی که با وضو در مسجد بنشیند و منظر نماز باشد
و کسی که بیشتر فرود یا عقیق در دست داشته باشد و بر این این است
بدانکه رویت شده از حضرت امام که با قره که هر کس روز هر نماز بر سر تبه
بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحق القیوم العلی

والاكرام والقوب اليه خداوند عالم گمان اورا پادشاهي بر سر
 بقدر كفت دريا باشد در دره بيت و يگر دارد سنده كه هر كس بر سر نماز و سجده
 بگويد لا اله الا الله الها واحدا ونحن له مسلمون لا اله الا
 الله لا نعبد الا اياه مخلصين له الدين ولو كره المشركون
 لا اله الا الله ربنا ورب بائنا الاولين لا اله الا الله
 وحده وحده النحر وعده ونصر عبدك والحق تجده وهم
 الاحزاب وحده فله الملك وله الحمد يحيي ويميت ويمسك
 ويحيي وهو حي لا يموت بيده الخير وهو على كل شئ قدير
 وقرآن سوره فاتحه زهرا كبريا شاهد لا اله الا الله وحده لا
 شريك له الها واحدا احد اف و احمد اليرتخدا صاحب
 ولا ولد احمده و تحمده و تحمده و تحمده و تحمده و تحمده
 از او محو كنند و عهد و عهد و عهد و عهد و عهد و عهد و عهد
 خانه از زباني او بنا كنند و مذكور باشد كه در اوده مرتبه قرآن ختم كنند و در
 رويت ديگر از حضرت اميرالمؤمنين شفقت كه هر كس اين دعا بخواند

نماز و سجده

نماز و سجده بخواند گمان اورا مژگانها شود هر چند بقدر كفت دريا و عده
 ستاره آسمان و قطرت باران و دريك پايان باشد آن آيه
 يا من لا يشغله سمع عن سمع يا من لا يغاطه الستانون
 يا من لا يبينه الحاح الملحفين او ذقني هر تعفوك و مغفوك
 در روضه شريف نبي البقيع مذكور است كه حضرت پيغمبر خسته را در آسمان و در
 كه هزار هزار سر داشت و در هر سر هزار هزار چشم و در هر روي هزار
 هزار زبان و در هر دهاني هزار هزار زبان داشت كه استسبح يك خيز و در
 عالم را هزار هزار لغت و سوال از خداي تعالي كه كيا در زمان بگذرد
 تر جادت كه شد عبادت من است پس روي شده با و كرده و مني
 بنده هست از تو بخاوت كنده تر و از تو عظيم و ثواب او از تو شتر است
 پس آن فرشته دون بطيحه بدين آن بنده آمد و نامه روزگار در تو
 و بغير زنا نماند چنانچه از او جدا دلي عزيز مگر اينكه بجز از نماز و سجد و
 ميخواند سبحان الله كلما سبح الله شئ و كما يحب الله ان
 يسبح و كما هو امله و كما ينبغي لكرمه وجهه و عز جلاله

والحمد لله كلما حمد الله شئ وكما يحب الله ان يحمده كما هو
اهله وكما ينبغي لكرم وجهه وعز جلاله ولا اله الا الله
كلما همل الله شئ وكما يحب الله ان يهمل وكما هو اهله
كما ينبغي لكرم وجهه وعز جلاله والله اكبر كلما كبر الله شئ
وكما يحب الله ان يكبر وكما هو اهله وكما ينبغي لكرم وجهه
وعز جلاله سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر
على كل نعمة انعم بها علي وعلى كل احد من خلقه ممن كان
او يكون الى يوم القيمة اللهم اني استسلك ان تصلي على محمد
وال محمد واستسلك خير ما ارجو وخير ما لا ارجو واعوذ
بك من شره ما احذر ومن شره ما لا احذر وان حضرت ذوق
منه حسرت كما في خبر كذالك فيروز بن عمار كذا في حديث
اللهم صل على محمد وال محمد اللهم اني استسلك من كل خير اعط
به علمك واعوذ بك من كل سوء احاط به علمك اللهم اني
استسلك عافيتك في جميع اموري كلها واعوذ بك من شر

الدنيا وعذاب الآخرة واعوذ بوجهك الكرم وسلطانك
القديم وعزتك التي لا ترام وقد ربك التي لا تمنع شئ
من شر الدنيا وعذاب الآخرة ومن شر الاوجاع كلها ومن
شر كل دابة ربني اخذ بنا صيدها ان ربني على صراط مستقيم
ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم توكلت على الحق
الذي لا يموت وقل الحمد لله الذي لم يتخذ ولدا ولم يكن
له شريك في الملك ولم يكن له ولي من الدن والكون وكبره تكبيراً
وذكرنا بنبينا علامه ذكر الله كحضرت امير المؤمنين فمعه كبر كرس
حزنة بائنه كرزونا برون بره وازنان فان خالص بائنه مثل خالص
شدن طهاره خشن وسفله احصي دركون او بائنه پس بايكه فرار به ناز
پنجانه وازده مرتبه سر تا تهجد را بخواند بر دستهاي خود بوشسته كبره
اللهم اني استسلك باسمك المخزون الطاهر العظيم المبارك
واستسلك باسمك العظيم وسلطانك القديم ان تصلي على
محمد وال محمد يا واهب العطا يا با مطلق الاسارى يا فان

الرقاب من النار ان تصلى على محمد وال محمد وان تعق
 وبعثي من النار واخرجني من الدنيا سالما وادخلي الجنة
 امنا واجعل دعائي اوله صلاحا ووسطه نجاحا واخره
 فلاحا انك انت الهادي الغيوب دركنا بجزء الزمان الذي
 حضرت امير المؤمنين فرمود که از حضرت بنابر شریفم که میفرمود که هر کس
 بجز از هر نماز واجبی که در کتب آمده است در آن وقت بر او واجب است که استغفار
 از حضرت امیرالمؤمنین روایت شده که خوشحال که گناه کند و که
 بر او مطلق نوبت استغفار بر او برکنه مثل آنی است که بر شش روز
 و او در وقت غزوه در وقت یک روز بود که دعاست که از حضرت استغفار
 و برکت او عظیم است استغفار در روز یا در حضرت و بهترین وقت استغفار
 سحر است و در روایات مذکور است وقتی که اولاد حضرت یعقوب یا کثرت
 عرض کردند یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا اننا كما خاطبتهم انك
 فرمود سوف استغفر لكم و بی عرض حضرت از اضراب بود که وقت سحر
 پای در روز دینی حضرت امیرالمؤمنین فرمود که تا مترین استغفار است

ایضا در روز

که هر نماز در مرتبه در روز است و در صد مرتبه که بر استغفر الله و اتوب اليه
 و هر مرتبه که بر استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم من
 جميع ظلمي و جرمي و اسرافي على نفسي و اتوب اليه و در روزی که
 فرمود که هر کس بجز از خداوند استغفر لكل ذنب جرمي به علك
 في و على الى اخر عمری بجمع ذنوبی لا اولها و اخرها و عملها
 و خطايا و قبايلها و كثيرها و دققها و حليلها و هذيمها
 و حديدتها و سورها و علائقتها و جميع ما انا مذنبه و اتوب
 اليك و اسئلك ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تغفر لي
 جميع ما احصيت من مظالم عبادك قبلي فان لعبادك على
 حقوقا و انا مبرهن بها فاعف عني كيف شئت و اني شئت
 يا ارحم الراحمين در حضرت صدق بنفست که هر کس از برای
 هر روز چهار صد مرتبه که بر استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي
 القيوم يدع السموات و الارض من جميع جرمي و ظلمي و اسرافي
 على نفسي و اتوب اليه فرمود عالم زنده که هر کس از زمان یا کجی از علم و اول
 مرتبه که بر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باب في دعاء من ذكر تقبيل يريك از غار زار بر مرتبه پنجم است

اما تقبيل نماز ظهر پس در اسلام تسبیح فاطمه زهرا کبری و بعد از هر رکعت
در باب پنجم نماز بعد از نماز کسب طهرت در کتاب استجده ذکر کند
بجز زهرا دعایست لا اله الا الله العظيم الحليم لا اله الا الله
ربنا العرش الكريم الحمد لله رب العالمين اللهم اني اسئلك
من موجبات رحمتك وعزائم مغفرتك والغنيمة من كل
بر والسلامة من كل اثم اللهم لا تدع علي ذنبا الا عففته
ولا كربا الا كفته ولا همما الا فرجتة ولا سقما الا
شفيته ولا عيبا الا سترته ولا رذالا الا بسطته ولا
خوفا الا امنته ولا سوء الا صرفته ولا حاجة لك
فيها رضى ولى فيها صلاح الا قضيتها و برك بركه اللهم اني
اسئلك بحق محمد وال محمد برأته من النار فاكتب لنا

بر اتنا وفي جحيم فلا تجعلنا و بعدا بك وهو انك فلا
تبدلنا ومن الزقوم والضرع فلا تطعمنا ومع الشياطين
في النار فلا تجعلنا و على وجوهنا فلا تكبنا و من بنا
القطران فلا تلبسنا و من كل سوء لا اله الا انت بحق
لا اله الا انت فحننا و برحمتك في الصالحين فادخلنا
و في عليين فارضنا و من كاس من معين و سلسبيل
فاستغنا و من الحور العين برحمتك فرحنا و من الولدان
المخلدين كما هم لؤلؤ مكنون فاخذنا و من ثمار الجنة
و محو الطير فاطعمنا و من ثياب الحرير و السندس الاستبرق
فالبسنا و ليلة القدر فارحنا و حج بيتك الحرام فاروقنا
و سدنة نافعنا و نبيك زلفى و صالح الدعاء و المسئلة
استجب لنا و اسمع منا و اجمعنا الاولين و الاخرين
يوم القيمة فارحنا يا رب عز جارك و جل ثناؤك و لا
الغفيلك بعدد مرتبه كبريا لله اعصمت و بالله اتوق على الله

اتوكل سركم اللهم ان عظمت ذنوبي فانت اعظم وان
 كبرت خطيئتي فانت اكبر وان دام مجلي فانت اجود اللهم
 اغفر لي عظيم ذنوبي بعظيم عفوك وكبره تقربتي
 بظاهر كرمك واقمع مجلي بفضل جودك اللهم ما بنا
 من نعمته فنتك لا اله الا انت استغفرك واتوب اليك
واما نصيبات من نعمته فزفير عجب برحمتك يا ذا الجلال والاکرام
 فاطمة زهرا سيدي لبراد عبيد مكرنا در با به شتم باين جور سركم تقربتي
 فهديت فلك الحمد ولبطت يديا فاعطيت فلك الحمد
 وجهت لكره اكرم الوجوه وجاهدت خير الجماعات
 اعظم العطايا لا يجرني بالآفات احد ولا يبلغ مدحتك
 قول قائل سركم اللهم امدد لي سيرتي في العافية واجعلني
 في زمرة النبي في العاجلة والاجلة وابلغني في العافية واصبر
 عني الآفات والعافات واقض لي بالحسنى في امور كلها
 واعزم لي بالرشاد ولا تنكسني الى نفسي طرفة عين ابدا

يا ذا الجلال

يا ذا الجلال والاکرام اللهم امدد لي بالسعة والذمة
 وجنتي ما حوت علي ووجه الي بالعافية والسلامة
 والبركة ولا تشمت بالاعداء وفرج عني الكرب واتمم
 علي نعمتك واصلم لي الحرف في الاصلاح لامر دنياي
 واخوف سالما من كل سوء معافا من الضرورة وفي منقحو
 الشكر والعافية وصلى الله على محمد واله وسلم سركم اللهم
 اني اعوذ بك من نفس لا تسبع ومن قلب لا يشبع ومن
 علم لا ينفع ومن صلوة لا ترفع ومن دعاء لا يسمع اللهم
 اني اسئلك اليسر بعد العسر والرخاء بعد الشدة اللهم
 اني اسئلك ما بنا من نعمة نعمتك وحدك لا اله الا انت
 استغفرك واتوب اليك *واحضرت بنهر مشرك كبره*
برازنا زعصر بر رزير كبر نبر ان استغفار بر جوار خدا و عالم و ملك
امر فرمايد كه آنچه كناه در نماز محمد و با شمه بر لب شرب نمايندگان
 استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم الرحمن

الرحيم ذو الجلال والاكرام وايقب اليه واستله
ان يقوب علي توبة عبد ذليل خاضع فقير بائس
مسكين مستجير لا يملك لنفسه نفعا ولا ضرا ولا
موتانا ولا حيوة ولا نشورا واذا حضرت صادق رويت شده
که بر کس بر ازنا ز عجز کوی استغفر الله و التوب الیه بعد و مرتبه خود را
عالم بهشده که او را پانزده روز از حضرت جواد مشغول است که هرگز از
خام عجز ده مرتبه بر او قهر را بجز از قدر اعمال تمام عتایق و نامر عذر او
در شب نوبت نماز استغفار **ختمه نماز نوبت مغرب** **پس بگوید**
پس چون مغرب شد ان بگو در نوبت یا سبحان اللهم انی استسئلت
باقبال لیلک و اذ بانهارک و حضور صلواتک و اصوات
دعائک و تسبیح ملائکت ان تصلي علی محمد و آل محمد
وان تقوب علی انک انت التواب الرحیم بر منا ز مغرب بگو
و بعد از سلام تسبیح خباب فاطمه زهرا بگو و بعد از آن در باب ششم
در کتبیم بحران بگو ان الله و ملائکته یصلون علی النبی

یا ایها الذین آمنوا

یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلوا تسلیما
اللهم صل علی النبی محمد و ذریته و اهل بینه و ائمه
ابر بحسن روت شده که چون نماز مغرب یا بجای آن عصر پیش از آنکه با آن
سخن بگویی صد مرتبه بگو لبیم الله الرحمن الرحیم لاحول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم بر ستم که بر کس چنین کند رفع کند خدا را
از او صد نوع از انواع بلا که اسپرتین آنها بر من و جماد و شریکین
رضی رسلنا ان باشد و از حضرت صادق روت شده که هرگز از
نماز صبح و مغرب هفت مرتبه بگو بدین دعا که در آن وقت نماز تعالی اراد
بمعا و نوع از انواع بلا که اسپرتین آنها دیو اکتا و بر من و اسم او
در دیوان شهزاد نوبت هر چند شقی باشد پس بگو سبحانک اللهم
لا اله الا انت اغفر لی ذنوبی کلها جمعا فانه لا یغفر
الذنوب کلها جمعا الا انت پرده مرتبه بگو ماشاء الله
لا قوة الا بالله استغفرا الله پس بگو اللهم انی استسئلت
موجبات رحمتک و عذاتم مغفرتک و النجاة من النار

و من كل بلية و الفوز بالجنة و الرضوان في دار السلام
 و جوار عتقك محمد و الله عليهم السلام اللهم ما بنا من نعمة
 فنك استغفرك و اتوب اليك و اما تقنيات *نعمته ناز*
فريضه نازين نيز رسيدت پس در اسلام و تسبیح فاطمه زهرا و خورن
در باب هشتم گذشت هميشه سرافنده بجزان تا صبح در امان خدا باشی
در حضرت امام محمد باقر معصوم است که فرموده در نياز نياز كبر اللّٰهم
 بحق محمد و آل محمد لا تؤمننا منك و لا تمننا ذكرك
 و لا تكشف عنا سرك و لا تحر منا فضلك و لا تحل علينا
 غضبك و لا تباعدنا من جوارك و لا تقصنا من رحمتك
 و لا تنزع منا برکتك و لا تمنعنا عافيتك و اصلح لنا
 ما اعطينا و زدنا من فضلك المبارك الطيب الحسن
 الجميل و لا تغير ما بنا من نعمتك و لا تياسنا من رحمتك
 و لا تحنا بعد كرامتك و لا تضلنا بعد اهدائنا و
 لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب اللهم اجعل

و اما بعد بحمد الله و بحمد الوهاب و بحمد الوهاب

قلوبنا سالمة و ارواحنا طيبة و المستنصاة و دقة
 و ايماننا دأما و يقيننا صادقا و تجارتنا لابو اللهم
 اتنا في الدنيا حسنة و في الآخرة حسنة و قنا بحمتك
 عذاب النار بر سرنا محمد و محمد و معززين هر يك را در توبه بجزان
 و صدرت برست و پس كبر اللّٰهم افتح لي ابواب رحمتك و
 اسبغ علي من حلال رزقك و متعني بالعافية ما
 ابقيتني في سمعي و بصري و جميع جوارح بدني اللهم ما
 بنا من نعمة فنك لا اله الا انت استغفرك و اتوب اليك
 يا ارحم الراحمين و اما تقنيات *نعمته ناز فريضه صحیح و ان نيز*
بر رسيدت پس در اسلام و تسبیح فاطمه زهرا و خورن در
مرکز را در باب هشتم از حضرت صادق نقل است که هر كس بخواند
باشد که از هر روز است بخواند و در آخر هر روز در نوشته باشند
لا اله الا الله محمد رسوله باي که در هر روز بخواند نياز صحیح كبر اللّٰهم الله
 الذي اذهب الليل بقدرته و جاء بالنها و برحمة خلفا

جدیدا و سخن فی عافیة منه بمنه و کرمه مرجابا با محفلین
بعد القات بکن نسبت رتت و بکر و حیثا کما الله من کاتبین
پس القات بکن نسبت چو بکر و کتب و حکما الله لیم الله
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله و اشهد ان الساعة آتیة
لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور و علی ذلك
ایحی و علیه اموت و علیه ایضا انشاء الله تعالی اقول
یا محمد اتمی السلام و در روی و در و شد و کجی از پر خیزد
که که اکثر اوقات چشمهای من در رویک و پس گفتی که مگر خبرت
صداق پس گفتی فرموده پادشاه تعلیم کنم بود عیالی را که از روی بنا
در خرت تو نفع داشتی و علاج در چشم تو نماید و از روی است که از
نازب و مغرب بخوانی اللهم انی اسئلك بحق محمد و آل محمد
ان تصلى علی محمد و آل محمد و اسئلك ان تجعل النور فی
بصری و البصیرة فی دینی و الیقین فی قلبی و الاخلاص فی

عملی و السلامة فی نفسی و العافیة فی بدنی و التسعة
فی رزقی و الشکر لک ابداما ابقیتنی و در کتاب عیة در عی
مکرر است که حضرت امیر المومنین چون در محل صبح میسر می
گفت سبحان الملک القدوس و بریکف اللهم انی اعوذ
بک من زوال نعمتک و تحویل عافیتک و من فحاة
نعمتک و من درک الشقا و من سوء القنآ و من شر
ما سبق فی ام الكتاب اللهم انی اسئلك بقره ملکک
شدة قوتک و بعظیم سلطانک و بقدرتک علی خلقک
ان تصلى علی محمد و آل محمد و ان حضرت امام رضا بنوع است
که گفتی فرموده که من سینه هر حاجی که از خدا بطلبید و در شویا که
هر روز بر او نماز صبح کنید عا ر بجز از لیم الله و صلی الله علی محمد
و اله و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد و
الله ستینت مامکر و الاله الا انت سبحانک انی
کنت مر الظالمین فاستجینا له و نجتیناه من النعم و كذلك

تبيح المؤمنين وحسبنا الله ونعم الوكيل فاقبلوا ببيعة
 من الله وفضل لهم يسهم سواء ما شاء الله لا حول
 ولا قوة الا بالله ما شاء الله لا ما شاء الناس ما
 شاء الله لا ما شاء الناس ما شاء الله ولو كره الكافرون
 حسبى الزب من المرزوبين حسبى الخالق من المخلوقين
 حسبى الازق من المرزوقين حسبى الله رب العالمين
 حسبى من هو حسبى حسبى من ليرزق حسبى جنة مذكان
 ومذكت ليرزق حسبى جنة الله لا اله الا هو عليه
 توكلت وهو رب العرش العظيم وبسند ثقل از حضرت سجاد
 الامير رويته كه حضرت ما رق بر زنا ر صبح بديعا بر خزانة الله
 اتى استلك باسمك الذى به تقوم السموات وتقوم
 الارض وبه تفرق بين الحق والباطل وبه تجمع بين
 المتفرق وتفرق بين المجتمع وبه احصيت عدد الومال
 ووزنة الجبال وكيل البحار ان تصلى على محمد وال محمد

دليل

وان تجعل لى فى امرى فربما اتك على كل شى قدير
 كتاب ثوب الاعمال از حضرت رسول 2 روئيشه كه بدار نما ر صبح و ك
 كبريد سبحان الله العظيم وبجمل ولا حول ولا قوة
 الا بالله العلى العظيم وبجمل ولا حول ولا قوة الا بالله
 العلى العظيم وبجمل ولا حول ولا قوة الا بالله العلى
 العظيم هر كس جنين كند از كرمى و ديد ايكى و صدام و خراين باش
 در حضرت امام جعفر با قرآن روز شده كه هر كس س با ما كه قرآن با قرآن
 صبح ده مرتبه و در وقت زوال ده مرتبه و در از حضرت ده مرتبه بخواند از
 فرشته زيبان از او در پشتين ثواب ان دكانا كه هى سال او ثابا ياد تقويم
 بسم الله الرحمن الرحيم
 باب در رسم در بيان ذكر او عظيم و در ده روز نهد
 مسدودت الله عليه السلام جمع در حضرت ص صدر رسام است
 شيخ نوسر در كتاب تهجد ذكر كند كه در بين هر كس على باشد دست
 خنجر در موضع تهجد بجا لدر بيان موضع علت مسح كند و مقرر تهجد كبريا مين

خير زينه باقى بزرگ كبريه

كيس الارض على الماء وسد الهواء بالسماء واختار
لنفسه احسن الاسماء صل على محمد والله التجيء افضل
في كذا وكذا وعافني من كذا وكذا اوركتا بعمدة مكررات
كحضرت صادق فرمود كه در دست خود بر مريض در دو سه مرتبه بگويد
اللهم الله وبني حقا لا اشرك به شيئا اللهم انت لها
ولكل عظيم فخر قها عني في زوارك كسرت روت سده كراز
براي هر روزي بخوان لبم الله وبالله كم من نعمة الله في عرق
ساكن وغير ساكن على عبد شاكر وغير شاكر بر كبر
رئيس خود رادت است خود بگويد اللهم فرج عني كربتي و
عجل عافيتي واكشف ضرتي وسمي كن تار حبت اركا ي
شود در كتاب مجعبي مكررات كرازي مريض بخوان اللهم انك
قلت في كتابك المنزل على نبيك المرسل وما اصابك
من مصيبة فما كتبت ايديكم ويعضون كثير اللهم فصل
علي محمد وال محمد واجعل هذا المريض من الكثير الذي

فوقه

تفوقه وتبين امنه اسكن اليها الوجع وارقتل
الساعة عن هذا العبد الضعيف سكتك وحلتك
بالذي سكن له ما في الليل والنهار وهو التميم العليم
پس اگر مريض شفا يافت چنانچه اول مكر بخوان شفا يا بر صاحب كتاب
مجعبي ميگويد بيشتر شهيد وديم كرازي مريض بگويد هميشه بر
حمد بخواند بگويد اللهم انزل عنه الحلة والداء واعد
الي الصحة والشفاء واملد وبعسن الوفاء وردة
الي احسن العافية واجعل ما ناله في مرضه هذا اعادة
لحيوته وكفارة لسيئاته اللهم صل على محمد وال محمد
پس بگويد اسئل الله العظيم رب العرش العظيم ان يشفيك
پس اگر شفا يافت چنانچه اول آهش ومرتبه بخواند ايضا صاحب مجعبي
ميگويد كه در دو سه رديم كوجون در درك شدت نمايد يا بر صاحب
سوا حمد ابرقع اب بخواند و بخواند مريض دهها شفا يا بر در كتاب
طب الامم از حضرت ابراهيم امير المؤمنين و دعائي وارود شده از

جميع الامم در مقام برن و از نماز است اعوذ بقدره الله و
 عزته على الاشياء كلها واعيد نفسي بحبب التمسك
 والارض واعيد نفسي بمن لا يرضع مع اسمه شمس في
 الارض ولا في السماء من كل داء واعيد نفسي بالله
 اسمه بركة وشفاء ودر کتاب روضه کلینی در ریشه که حضرت
 پیغمبر ربی عرض شد پس جبرئیل نازل گوید و این دعا را بر او خواند
 بسم الله اوقل یا محمد و یا الله اشفیک و بسم الله ادا و
 من کل داء یعینک بسم الله و الله شافیک بسم الله
 خذ ما فی بصیرتک بسم الله الرحمن الرحیم فلا اقم بمواقع
 النجوم و در کتاب حواجی از حضرت امام حسن عسکری روایت کرده
 بنویسند یا نادر کوفی برد او سلاما علی ابراهیم و در بعضی
 روایت شده که هر کس از روی در خدمت صادق کتبات میکرد آن حضرت
 میفرمود که آن و نازل من القرآن ما هو شفاء و رحمة
 للمؤمنین را بجزان بر روضه علت مسح کتبات خود چیت در حضرت

باقر روایت شده که هر چه از کتاب که سوا حکم و توحید شفا نهیم چیز دورا
 شفا نخواهد بود و در کتاب علامه میگردانست که هر کس که از ناخوشی و دلالت
 کتبات کند کفرت امام رضا پس آن کفرت دورا میگردانند که در منزل خود
 باو از بخند اودان بگوید پیش من چنین کتبا خواند روزی سه بار و او را
 بسیار کفایت میبخشد بگوید که من در حال من پرسیده باشم بگویم
 چون این کتبات را از من شنیدم من نیز عمره کردم ناخوشی من چنان
 برطرف شد و در کتاب مجاهد ابوبکر روایت کرده است که هر کس کتبات شفا را
 بنویسد و در آب پاک بشوید و پاشد در جمع ناخوشها شفا یابد
 و شفاء صد و هفتاد مؤمنین و شفاء لما فی الصدور
 و یخرج من بطونها شراب مختلف الوان و منه شفاء
 للتاس و نازل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین
 و اذا مرضت فحولی فین قل هو اللدین امنوا هدی و
 شفاء ذلك تخفيف من ربك و رحمة لأن خفف الله
 عنکم و ید الله ان یخفف عنکم قلنا یا نادر کوفی برد

وسلاما علی ابرهیم وادوا به کیدا فجعلنا هم
 الاخضرین المرتضی الی ربک کیف مذل و لوشاء
 لجعله ساکنا وله ما سکن فی اللیل و النهار و هو الشقیق العظیم
 ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم بهتر است که در تقدیم دعا با بزرگوار
 بسم الله الرحمن الرحیم
باب نهم در بیان ذکر اوست و در بیان احوال و عیال و اولاد و غیره
 صلوات الله علیهم در خصوص هر یک که ذکر شده است
 صاحب کتاب خرافات القرآن بسند مرسل از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده
 که هر کس در چیزی که شیخ مثل غلام و کبوتر و حیوان این آیه را بخواند
 که شیخ او بر بگردد او کلمات فی بحر میجی یعنی شش ماه موج من
 فوقه موج من فوقه سبحان ظلمات بعضها فوق بعض
 اذا اخرج یده لم یلکد ین بها و من لم یجعل الله له نورا فاما
 له من نور و صاحب کتاب حجة الراقية در فصل پست و یکم بسند مرسل
 از حضرت پیغمبر روایت کرده که گفت فرمود حضرت امیرالمؤمنین

در ذکر اوست

در حضرت فاطمه زهرا که هر وقت بر شما میفتد نازل شود یا از جبر پادشاه
 داشته باشد یا از شما چیزی کم شود پس صد بار بگوید در رکعت
 نماز حاجت بگذارد و در سلام دستهای خود بکشد بر سر سنان
 درین دعا بخواند یا عالم الغیوب و المستأثر با مطلع یا
 عزیز یا علیم یا الله یا الله یا الله یا الله یا هانذا الاحراب
 یحمدک یا کاند فرعون بن موسی یا بنحی عیسی من ایدی
 الظلمة یا مخلص قوم نوح من الغرق یا راح عمیرة یفتقر
 یا کاشف ضراب یوب یا منجی ذل النون من الظلمات الثلاث
 یا فاعل کل خیر یا هادی الی کل خیر یا دال الی کل خیر
 یا اهل کل خیر یا خالق الخیر و یا اهل الخیر انت الله فخر
 الیات بما قد علمته وانت علام الغیوب اسئلك ان تصلى
 علی محمد و آل محمد و حاجت خود رسال کنی که بر او صد بار باشد
 در حضرت امیرالمؤمنین روایت شده که هر کس در هر رکعت نماز
 بگذارد و در هر رکعت صد بار بخواند و در سلام بگوید یا فاعل

الضالة اسئلك بعزتك ارد دعوتی صناتی دور رویت دیگر
 هست که از برای کم شده و کبریا بگوید اللهم یاها وی الضالة
 و اذا الضالة اسئلك بعزتك و سلطانک ان تصلى
 علی محمد و آل محمد و ان ترد علی من اتى فافهم عطا ناک
 و فضلک و در وقت دور رویت دیگر در شده که از برای کم شده
 سخنند یا من لا یخفی علیه مکتوم و لا یستعنه معلوم
 و لا یغالبه منیع و لا یطاوله رفیع ارد و علی بقدرتک
 ما فی قبضتک انک اهل المعنویات و لعل کتاب خیرة الوجودیکو
 بخط شریف دیدم که از برای کم شده سر راه العادیات را بچونند در کتاب
 طریق النجاة دیدم که سر راه را بچونند و در بعضی از کتب اصحاب دیدم که
 استغاثه جستن با برابیمین ادهم از برای کم شده از جمله حجرات است
 و در کتاب حیات میخوان دیدم که اگر چیزی از تو ضایع شده و خواسته
 باشی که بدی و یا بر بسته باشی که خداه ند عالم در میان تر و در نی
 جمع نماید بر پا جامع الناس لیکو لا یدیب فی ان الله لا یخلف

المیعاد

المیعاد و اجمع بطنی و بین کذا و کذا برتر که جمع میکند خدا میانه
 تو میان آنچه تو را اراده کنه باشی بهم خبری از برای کم شده بهر سبب عزیز
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
باب در از رسم در بیان ذکر اوجیه و آیات اراده در خصوص
امن از شیطان رجیم و حجب همسایگان است
 این خد در کتاب عدّه را یکینه از حضرت امام موسی کاظم که آنحضرت فرمودند
 که خد را هر کس از هر چه مان بسم الله الرحمن الرحیم و توحید با نظر حق بچونان
 از طرف راست و طرف چپ در پیش روی و از عقب سر و از فوق و از
 تحت خود و در وقتی که داخل شوی بر سلطان جاری در وقت گفته
 کنن بر او سه مرتبه بچونان و کشتان دست چپ بچند کن تا از خود
 پروان آبی و در کتاب طب الامم از حضرت امام موسی کاظم در نوشته که اگر
 وقت داخل شدن بر سلطان جبار بگو یا من لا یضار و لا یؤرق به
 تو اصلت الارحام صل علی محمد و آل محمد و اکتفی شوره
 و در کتاب دفع الهمم و الاضرار منقوله است که در وقت رسیدن بر سلطان

جا نبر روی او بجز آن حبیبی که لا اله الا هو علیه توکلت
 وهو رب العرش العظیم و در روایت دیگر و در شیهه که بگوید
 کسی که از او میترسی اطفاقت غضبک یا فلان بلا الله الا الله
 و در روایت دیگر و در روایت که چون از ک خوف شسته باشی که بگوید الله
 و حق لا شریک له ولا اشترک به شیئا و در روایت دیگر و در روایت
 که چون از کسی خوف داشته باشی بجز آن بروی او کتب الله لا غلبین
 انا و رسولی ان الله قوی عن یز و در روایت دیگر و در روایت که چون
 در روی کسی که از او خوف کنی و بیخی الله الذین اتقوا بما فی انفسهم
 لا یتهم السوء و لا هم یخزفون و در روایت دیگر و در روایت که در روایت
 که سرال گفته از حضرت صادق که در وقت سخن بنویسند که چه چیزی را
 کفری فرموده باشد بجز آن که از آن راه و بگفتن یا الله یا الله یا الله یا الله
 الیک بمحمد ان تغلبه لی و در روایت دیگر از حضرت صادق که در وقت
 که در وقت دعا میخواند که بگوید که از او میترسی که که میخواند
 دست راست را بر طرفی یک انگشت را بر کوه حسوق و در طرفی یک انگشت

اولی مرتبه

از دست چپ را ضم کن بر کمر و عنق الوجوه المحی القیوم و قد
 خاب من حمل ظلما بیک انگشتان خود را بر کمرش از حضرت
 صادق روایت شده که در وقت واقع شدن در روز هفتم تبرک بگویم الله
 الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در روایت
 دیگر که در روایت که در وقت خوف از امر که کعبه را از قرآن بخوان
 از هر جا که بخوانی یا بگوید که اللهم ادفع عنی البلاء سه مرتبه و در روایت دیگر
 روایتی که در روایت امام رضا علیه السلام که اگر گفت فرمود که بگوید
 خدا را در خواب و در وقت بیداری و در وقت بیداری و در وقت بیداری
 یا و جیم و در روایت دیگر که حضرت پیغمبر فرمود که که شدنی بلیه
 عارض نموسی برتبه که استغفر الله و اتوب الیه و در روایت دیگر
 اصحاب و در روایت حضرت صادق از روایتی که حضرت فرمود که که استغفر الله
 سه مرتبه از هر جا که بخوانی یا بگوید که اللهم ادفع عنی البلاء سه مرتبه
 و از اقوات القرآن جعلنا بنیک و بین الذین لا یؤمنون
 بالآخره حجا ما مستورا و جعلنا علی قلوبهم اکنه ان یفقهوا

وفي اذا نهم وقوا اذا ذكرت ربك في القرآن وحده
 ولو على اذبارهم نفورا اللهم اني استسلك باسمك الله
 به يحيى الموتى ويميت الاحياء وترزق وتعطي وتمنع باذن
 الجلال والاکرام اللهم من ارادنا بسوء من جميع خلقك
 فاعم عنا عينه واصمم عننا سمعه واشعل عنا قلبه
 واغلغ عنا ايداه واصرف عنا كيدك وخذ من بين يديه
 ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله ومن فوقه ومن
 تحته يا ذا الجلال والاکرام در کتاب دفع الهرم والاعراض
 که در است دفعی که حضرت با شی از نظر کسی که از خوف در رنج کبر کبر
 مقابل او یارب العالمین ایاک اعبد و ایاک استعین استسک
 باسمک العظیم الذی تجلیت به لوسی علی الجبل فجلدنه
 دکا وخر موسی صفا ان تضلی علی محمد وال محمد وان
 تطس علی بصیر من اخشاه وتمسک لسانه و تحم علی قلبه
 و تجلس بک و تقعه من رجله انک علی کل شی قد برور

بار

کتاب کبر البیاض اینده سطر است اللهم بک اشاور و بک احادی
 و بک اصول و بک انصی و بک اموت و بک احيی اسلمت
 نفسی الیک و فوضت امری الیک لاحول ولا قوه الا
 بالله العلی العظیم انک خلقتنی و انک رزقتنی و سررتنی
 و سترتنی و من بین العباد بلطفک خولتنی و اذا هربت
 ردوتنی و اذا عثرت اقلبتنی و اذا مرضت شفیتنی و اذا
 دعوتک اجبتنی ارض عنی فصد و شفیتنی و صلی الله علی محمد
 و آله الطاهرین در کتاب که در اسم حق حضرت بر جعفر است
 که فرمود که کسی که در وقت شام بخواند من فاما نم که تصبیح او را
 و کزنده حضرت زینت ندر دعا اینک اعود بکلمات الله التامات
 اتقی لایحی و ذهن بر ولا فاجر من شر ما ذرا و من شریفا
 بر او من شر کل دابة و فی اخذ بنا صیدها ان ربی علی
 صراط مستقیم در کتاب او جیه حضرت زینت که حضرت
 جبرئیل نازل شد بر آن حضرت درینده روزی دروغ چشم زخم حسین

الحمد لله يا ذا السلطان العظيم والمقام العظيم والوجه الكريم
 ذا الكلمات الثمانيات والدعوات المستجابات عاف فلانما
 من انفس الجن والعين الا لئن يعزل عظيم در آملی شیخ طوسی از
 حضرت سید الساجدین در روایتی که مکر میفرمود وقتی که این میگوید در خواب
 اگر آنس و جن جمع کند بر سر سایدن من باکی نیست لبم الله بالله
 ومن الله والى الله وفى سبيل الله اللهم اليك اسلمت
 نفسي واليك وجهت وجهي واليك فوضت امرى فان حفظني
 بحفظك لايمان من بين يدي ومن خلفي وعن يميني
 وعن شمالي ومن فوقي ومن تحتي وادفع عني كل سوء و
 مكر بحولك وقوتك فانه لا حول ولا قوة الا بالله العلي
 العظيم بگوید که در کتاب بیح از حضرت رسول ص روایت از ابراهیم
 از جن و انس لبم الله الرحمن الرحيم لا اله الا الله عليه توكلت
 وهو رب العرش العظيم ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن
 اشهد ان الله على كل شئ قدير ان الله قد احاط بكل شئ علما

الحمد لله

اللهم انى اعوذ بك من شئ نفسي ومن شئ كل دابة انت
 اخذت بناصيتها ان يبق على صراط مستقيم دورکت از ابراهیم
 المصنفه روایتی که در وقتی که آنرا ما در پیغمبر را در وزیدین گرفت در آن
 کسی باو گفت که این دعا را تقریر بنویس کن اعوذ با الواحد من شئ
 کل حاسد وکل خلق فائد یکلم الناس بالمراد وچون نما
 کتاب پنج سترشیدن شیخ مقداد بن عبد الله وفتح الدین در ضمن چند
 هر یک کتاب را در عین خود را هم گفته اند بدعا می آید است المهر این مختصر
 نیز سبزه نمن تبرک و اقصای آن را شبان شبان میگویم باندعا
 مبارک و در شب اندعا لایله ولا یجعی است چنانچه صاحب جنه الوهیه از
 حضرت محمد خلیل سخن گفته اند روایت میکند که آن حضرت فرمود که
 جمع ششند ملاکه هفت آسمان و هفت زمین و هفت آسمان است که هفت
 در شب خواننده این دعا را تا روز قیامت وصف کند نیکو بجز از هر چیز
 از روزگاری و ما حیرت هفت آسمان خواننده این دعا را و او را هفت آسمان
 از آتش جهنم و هفت آسمان از روز قیامت از روز قیامت که در هفت آسمان

برایش آن سخن و پیرش از الهی اورا در دنیا و آخرت هزار بار
 کنان در هر چند بقدر کف دریا باشد و هر چند کبره باشد و کشت
 از برای او همش در هر چه خود را و عطا کند با و در شب هر صافی را و عطا کند
 با و از هر چه در آنچه خداوند عالم خلق کرده است در آسمانها و زمین و در
 قطرت باران و خاک در یک پانزده روز یا من اظهر الجمیل
 و ستر البیض یا من لم یؤخذ بالجمرة بقره و لم یسک
 السیر و السیر بقره یا عظیم العفو یا حسن التجاوز
 یا باسط الیدین یا الرحمة یا صاحب کل نجوی یا
 مستحی کل شکوی یا واسع المغفرة یا مفرج کل
 کربة یا مقیل العثرات یا کرم الصفح یا عظیم
 المن یا مبتدئ ما بالنعیم قبل استحقاقها یا ربنا و یا
 سیدنا و یا مولنا و یا غایبنا و یا رغبتنا اسئلك
 یاک و یا محمد و یا علی و یا فاطمة و یا الحسن و یا حسین و یا
 و یا محمد و یا جعفر و یا موسی و یا علی و یا محمد و یا علی و یا الحسن

الکون

و الخلفان یصلی علی محمد و آل محمد و اسئلك یا الله
 ان لا تسوئ خلقی بالتأیر
 لا در وقت سیم از ساعت سیم از روز سیم
 از ماه سیم از سال از آن نهمین ششم از ماه
 سیم از الف و هم بقدر مؤلف عاصمی
 جانی محسن بدعو آقا بابای مهدی با تمام سید
 محمد و اولاد و احزان ظاهر و باطن و صلی الله علیهم و آله



کتابخانه معبد مهدوی
 ۱ - انبی
 کتابخانه معبد نور املی

11/11

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله الذي هدانا لهذا
أما كنا لنجد ما كنا
نبتغيه
والحمد لله الذي هدانا لهذا
أما كنا لنجد ما كنا
نبتغيه
والحمد لله الذي هدانا لهذا
أما كنا لنجد ما كنا
نبتغيه
والحمد لله الذي هدانا لهذا
أما كنا لنجد ما كنا
نبتغيه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ